

Banoye kasif

با سلام خدمت دوستان عزیز:

این رمان برای ترویج روابط نامشروع نیست بلکه هدف از نوشتن رمان به تحریر درآوردن یک روایت واقعی از زنی هست که برای امرار معاش خود هرزگی میکند " پس لطفا قضاوت نکنید "

این رمان یک بار در کانال تا پارت 180 گذاشته شده و به دلیل درخواست زیاد دوستان قرار شد که فایل کامل رمان در قالب پی دی اف و با هزینه مناسب در اختیار دوستان قرار گیرد تا دوستان بتوانند به راحتی آن را مطالعه کنند.

هشدار:

این رمان به ثبت رسیده و هرگونه کپی برداری از متن یا موضوع داستان ممنوع است. در صورت مشاهده با متخلفین برخورد قانونی خواهد شد .

راه ارتباطی:

در صورت داشتن هرگونه سوال دوستان میتوانند از طریق آیدی زیر با نویسنده ها در ارتباط باشند

@senator95

"جهت عضو شدن در کانال و مطالعه ی ادامه رمان ها از طریق آیدی روبه رو اقدام بفرمایید

@bonoye_kasif "

آغاز: یک شنبه 23 تیر 1398

پایان: یکشنبه 14 اردیبهشت 1399

به قلم: نیلو

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ □ بانوی کثیف _ 1 □ |



-اون لوسیون رو بردار و برو روی کاناپه لخت شو...داری لوسیون میمالی که پسره میاد و...

انگشتم رو روی دهنش گذاشتم و لب زدم:

+فهمیدم نمیخواه توضیح بدی..

لوسیون رو از دستش گرفتم و لخت شدم..روی کاناپه نشستم و با گفتن کلمه "اکشن" شروع کردم به مالیدن لوسیون روی بدنم..براق و لیز شده بود و تحریک کننده...

لبخندی زدم که دستی روی سی*نم نشست..سرم و بلند کردم ، چشمم خورد به یه پسر چهار شونه که برجستگی داشت شلوارشو پاره میکرد..

پس اولین فیلم پو*رنم رو با این آقا شروع میکنم..

بلند شدم و الکی ممنوعه های بدنمو پوشوندم که چشمم خورد به برجستگی کارگردان و تهیه کننده و هر کس دیگه ای که اونجا بود..

آب دهنم رو قورت دادم که پسره انداختم روی کولش و بردم سمت اتاق و کارگردان دنبالمون راه افتاد...

در رو باز کرد و پرتم کرد روی تخت..

سریع لخت شد و پاهام رو باز کرد..لیس اول رو که به بین پام زد آهی کشیدم و کمرمو به تخت

کوبوندم...



@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

| □ □ 2_ کثیف □ |



اومی زمزمه کرد و پاهام رو تا حد ممکن باز کرد... وحشیانه شروع کرد به خوردن ، مکیدن ، لیسیدن و گاز گرفتن بهشتم

صدای آه و ناله هام کل اتاق رو فرا گرفته بود..

نگاه های خیره ی فیلم بردار و کارگردان رو روی به*شتم احساس میکردم...

اما این لذت و پولی که قرار بود بخاطرش

بهم بدن برام مهم تر بود... با گاز محکمی که از به*شتم زد جیغ خیلی بلندی زدم و سرش و بیشتر به خودم فشار دادم...

زبونشو تا ته کرد داخل و میخورد... با آه کشداری که کشیدم لرزیدم و به اور*گاسم رسیدم..

روی تخت نیم خیز شدم...

اومد روی تخت و ایستاد...

زانو زدمو مردو*نگیو دور دستم حلقه کردم که آه مردونه و بلندی کشید..

لیسی از سر تا آخرش زدم که لرزید..



| □ □ 3_ کثیف □ |



ریز خنده ای کردم و کلاhek قارچی ماندش رو واردم دهنم کردم... تجربه ی ساک زدن رو داشتم.. اونم خیلی زیاد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

برای هر یکی از دوست پسران انواع ساک رو میزد...

یک دقیقه ای ، دستم رو عقب و جلو میکردم و کلاهکش رو میخوردم..
کم کم همشو کردم داخل دهنم و با سرعت شروع کردم به عقب و جلو کردن..

همینجوری داشتم میخوردمش که کشید بیرون...

آروم گفت:

-بزار بمونه واسه ی وقتی که میره تو اون به*شت تنگ و داغت...

لبخندی زدم که گفت:

-داگی شو..زود..

چشمی گفتم و داگ استایل شدم..

یهو پاهامو گرفت و داد بالا...مردو*نگیشو با به*شتم تنظیم کرد...

آروم آروم کلاهکشو واردم کرد..آه بلندی کشیدم که یهو وحشیانه همشو واردم کرد..

جیغ خیلی بلندی زدم که همزمان خون بکارتم ریخت بیرون..



|□|بانوی کثیف_4□|



وحشیانه جوری تلمبه میزد که مردو*نگیش تا دسته میرفت داخلم..حتی وجودشو تا دیواره ی رحمم

احساس میکردم..

جیغ زدم و ملافه رو چنگ زدم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

اما اون تلمبه میزد...دو یا سه تا سیلی محکم روی با*سنم زد که جیغم هوا رفت ..موهامو گرفت و محکم کشید که سوزششو تا استخون های سرم رسید...

اشک از چشمم جاری شد..داشتم زیرش جون میدادم...دیگه نتونستم مقاومت کنم..دست هام شل شد و پخش شدم..

اما اون همینجور بدون وقفه کمر میزد و

موهامو میکشید...با نعره ی بلندی که کشید ، مردو*نگیشو کشید بیرون و آب من*یشو ریخت روی کمرم...

سیلی محکمی روی با*سنم زد و گفت:

-اولین دختری هستی که زیر من که ، با خشونت ار*ضا میشم مقاومت کردی..البته من راضی نبودم...چون خشونت به اندازه ی کافی نبود..



|□|بانوی کثیف_5□|



با شنیدن حرفش خواستم بگویم توی سرش..عوض زده منو ناقص کرده دو قورت و نیمش هم باقیه... از روم بلند شد...صدای کف زدنا بلند شد..

کارگردان اومد سمتم و گفت:

-عالی بودی...میشه خیلی ازت استفاده کرد..

از درد به خودم پیچیدم و گفتم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

+اما من فکر نکنم دیگه بخوام کار کنم..اینطور که شما منو میندازید زیر آدمای مریض فکر کنم
بمیرم..

پوزخندی زد و گفت:

-نمیتونی...تو قرار داد بستنی..اونم تا یک سال..

یاد اون قرار داد کوفتی افتادم..

صدای خندش کل اتاقو برداشت...

همشون از اتاق زدن بیرون..

از روی تخت اومدم پایین...زیر دلم به طرز فجیعی درد میکرد...اشکام سرازیر شد..شکمو محکم نگه
داشتم و شروع کردم به گشاد گشاد راه رفتن...



|□| بانوی کثیف_6□ |



خودم رو به زور تا دستشویی رسوندم و مشغول شستن بین پام شدم

لزوج و دردناک شده بود

ناخودآگاه گریه م گرفتم.. چرا به اینجا رسیدم

بخاطر پول خودم رو فروختم.. تا به کجا برسم ..

من بهار سلطانی تک دختر خاندان مجید سلطانی.. اینجا دارم فیلم پو*رن بازی می کنم که خرج زندگیم
رو دریارم

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

اگه بردیا ولم نمیکرد و باعث آبروریزی نمی‌شدم شاید کارم به اینجا نمی‌رسید

صدای دوستت دارم های بردیا هنوز توی گوشم بود

آهی کشیدم و زیر لب نفرینش کردم

با حوله خودم رو خشک کردم و لباس های نصفه و نیمه م رو پوشیدم

موهای بلندم رو دم اسبی بستم و از دستشویی بیرون رفتم

نگاهم به اون تخت کذایی افتاد ..

بکارتم رو اونجا از دست داده بودم



|بانوی کثیف_7|



با حالت چندشی روم رو برگردوندم.. بیخیال.. مهم نیست !..

من که همه چیزم رو از دست دادم اینم روش

تا چند ساعت دیگه فیلمم روی سایت بود و یه آبروریزی بزرگ تر رو میشد !

داشتم به قرارداد فکر میکردم که محکم به چیزی برخورد کردم

_آخ

صدای ادموند اومد

_خوبی؟

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

دستی به دماغم کشیدم و عذرخواهی کردم
از همون اول که وارد اینجا شدم ادموند نظرم رو جلب کرده بود

یه پسر چهار شونه با موهای بور و چشم های عسلی ..
فیلم هایی که بازی می کرد همیشه رتبه اول رو می آورد

ادموند با ببخشیدی از کنارم رد شد.. بازم گند زدم
الان فکر میکنه عاشق چشم و ابروش شدم

پوفی کشیدم و سمت اتاقم رفتم
اتاق من ششمین اتاق توی راهروی فیلمبرداری بود

عدد 6 قرمز رنگ روی در اتاق بهم چشمک میزد.. پوزخندی زدم و داخل رفتم
خودم رو روی تخت انداختم.. حسابی گرسنم شده بود ولی حال بلند شدن نداشتم



|بانوی کثیف_8|



با یادآوری اون صحنه ها حالت تهوع گرفتم.. باید خودمو میشستم.. باید

به زور از جام بلند شدم و توی حموم رفتم
زیر دوش ایستادم و آب ولرم رو باز کردم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

با دیدن وان سفید رنگ لبخند زدمو آب رو بستم...

وان رو پر از آب کردم و داخلش دراز کشیدم..

شروع کردم به مالیدن زیر دلم..دردش خیلی زیاد بود...

اولین رابطم بود و پردمو از دست داده بودم..

از همه مهم تر با مردی خوابیدم که جنون جنسی داشت و با سک*س خشن ار*ضا میشد..

بعد از حدود یک ساعت از حمام بیرون اومدم..

پیرهن کوتاهی که آستین نداشت رو تنم کردم...سرهمی آبی رنگم رو پوشیدم جلوی آینه وایستادم

آرایشی کردم و موهام رو دم اسبی بستم...



|□□9_کثیف□□|



رومو سمت دختره ی چندشی که پشت بخش پذیرش بود چرخوندم و گفتم:

+آقای کورای کجان؟

سرشو بلند کرد و گفت:

_اتاقشون...دارن فیلم رو ادیت میکنن..

اهانی گفتم و سمت اتاقش رفتم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بی پروا درش رو باز کردم که با دیدن صحنه ی رو به روم دهنم باز موند..

لونا نویسنده ی فیلم هامون داشت روی کی*ر آقای کورای بالا و پایین میشد..

انقدر مشغول بودند که حتی صدای باز شدن در هم نشنیدن...

صدای آه و ناله هاشون کل اتاق رو فرا گرفته بود..

سرفه ی زیر لبی کردم که لونا از روش بلند شد..

با دیدن من خیلی عادی گفت:

_نه آقات یادت ندادن در بزنی؟

با پررویی تمام گفتم:

_نه آقای تو یادت ندادن هر جا رسیدی لنگاتو ندی هوا؟



|بانوی کثیف_10|



عصبی جیغ زد و گفت:

-خفه شو دختره ی دوهزاری..مفت نمی ارزی..اون دهن کثیفتم که چند دقیقه پیش 200 گرم گوشت

رفته داخلش بشور بعد اسم نه آقامو بیار جن*ده..

به حرفاش اهمیتی ندادم و بیخیال گفتم:

+همه حرفات نمایانه که کی جن*دس کی نه..

و پوزخند صداداری زدم و ادامه دادم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

+آقا کورای پول این فیلم رو بدید نیاز دارم..

ابرو بالا انداخت و گفت:

-اوکی..بیا دنبالم..

لخت بلند شد..با دیدن خواستم چشممو بندم اما یادم اومد اینجا آمریکاست و منم که آفتاب مهتاب ندیده نیستم..

دو بسته تراول پول انداخت طرفم و گفت:

-بردار برو..

پولارو برداشتم و انداختم داخل کیفم..

پابندم رو از کیف در آوردم و بستم به پام و از ساختمان زدم بیرون..

نیاز به هوای آزاد داشتم..باید میرفتم جایی که آرومم کنه..

شهر بازی..کلوپ..پارتی..یا هر جای دیگه ای..

هدفون رو گذاشتم روی گوشام و آهنگ ایوان بند رو پلی کردم..



|بانوی کثیف_11|



با خودم آهنگو زمزمه میکردم..حتی نفهمیدم کی رسیدم به کلوپ..

معتبر ترین کلوپ کالیفرنیا همینجا بود..

ورودی رو که دادم وارد شدم..

صدای آهنگ گوش خراش بود و صدای جیغ دخترا و پسرا..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

هدفون رو گذاشتم داخل کیف و دادم به خدمه ..

کفشامو با یه کفش پاشنه 15 سانتی عوض کردم ..

دو لیوان ودکا رو که خوردم رفتم وسط و تنها شروع کردم به رقصیدن ..

امشب باید برای فراموش کردن اون س*کس و اون ک*یر کلفت همه کاری میکردم ..

پسری اومد سمتم و گفت :

-افتخار رقص میدید ..

لبخند زدم و خودمو انداختم بغلش .. من اینقدر بی جنبه بودم که با دو لیوان حالم خراب شد ..

دستامو انداختم دور گردنشو آروم شروع کردم به تگون دادن بدنم .. لبخند زد و آروم لبشو گذاشت

روی لبم ..

نمیدونم چرا اما منم شروع کردم به همراهی کردنش ..

دستش با*سنمو لمس کرد که لرزیدم ..

بلندم کرد و بردم سمت کاناپه و ازم جدا شد و گفت :

-واقعا خوش مزه ای لیدی ..

دستش که داشت رون پامو انگولک میکرد رفت داخل شورتیم و به*شتمو چنگ زد ..



|□| بانوی کثیف _ 12 □|



تنونستم بیشتر از اون تحمل کنم .. آگه میموندم حتما باید زیرش آه و ناله میکردم ..

دستشو پس زدم و شمارمو روی یه برگه نوشتم و دادم بهش ..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

کفشامو پس گرفتم و از کلپ زدم بیرون..

نفس عمیقی کشیدم و دستمو انداختم پشت گردنم.. طره ای از موهامو گرفتم و کشیدم..

من چرا اینقدر جن*ده و هرز پرون شدم؟!

باید برمگشتم اما چشم تو چشم شدن با کورای و اون پسر که جنون داره برام سخته..

با شنیدن اسم انگلیسیم از دهن یکی برگشتم سمتش..

"الکساندرا"..

اسم من بهار بود.. اما برای اینکه مشکلی واسه اون طرف آریا پیش نیاد مجبور بودم عوض کنم..

پسره نزدیکم شد و گفت:

-تو محشر بودی دختر.. میتونیم با هم یه سلفی بگیریم..

خواستم بگم آره اما از آقای کورای ترسیدم.. با گفتن نه خواستم ازش دور بشم که دستش روی با*سنم

نشست..



|□| بانوی کثیف_13 □|



جیغی کشیدم و با دو پای اضافی شروع کردم به دویدن..

تا رسیدم به خط تاکسی سوار یکیشون شدم و آدرس رو دادم..

یه صدایی داخل سرم اکو میشد و زجرم میداد..

"بهار تو خودت انتخاب کردی یه پو*رن استار شی.. پس بدون هرکی خربزه میخوره پای لرزشم

میشینه" ..

اشک داخل چشمام حلقه زد..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

با شنیدن صدای جیغ لاستیک سریع کرایه رو حساب کردم و به سمت اتاق کورای حرکت کردم..

جوری سریع راه میرفتم که تامی رو ندیدم و محکم بهش برخورد کردم..

آخی گفتم و سرمو بلند کردم که پوزخندی زد و تنه ای بهم زد و رد شد..

عوضی.. در رو باز کردم و با جیغ گفتم:

-من دیگه نیستم.. این فیلمم از روی سایتت پاک کن..

بلند خندیدم.. اینقدر خندیدم که دیگه نا نداشت.. وقتی آرام شد سرش رو بلند کرد و انگشت فاکش رو

نشونم داد..

-فاک یو بیج..

چشمام گرد شد.. پرونده رو از کشو در آورد و گفت:

-نشون بدم یا نه؟! ها؟! نشون بدمت که تا یه سال قرارداد بستنی زیر پو*رن استارای مردمون جر بخوری

یا نه؟!!

با شنیدن حرفش دنیا دور سرم چرخید..



|□| بانوی کثیف_14 □|



این دومین بار بود که اون قرارداد کوفتی رو کوبید تو سرم..

پامو محکم کوبیدم روی زمین و به سمت اتاقم حرکت کردم..

درو که باز کردم ادموند روی تخت نشسته بود و داشت با گوشیش ور میرفت..

تک سرفه ای که کردم سرش روبلند کرد گفت:

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-فیلمت غوغا کرده خانومی..خیلیام اعتراض زدن که چند میلیون بچشون بخاطر تو رفته تو فاضلاب..
رومو برگردوندمو گفتم:

-میتونن خودار*ضایی نکنن تا میلیون میلیون نریزن داخل فاضلاب..
کیفم و آویز چوب لباسی کردم و گفتم:

-میتونی بری بیرون..میخوام بخوابم..
بلند که شد آب دهنمو قورت دادم..بدنش و هیکلش..صورت خوشتراشش..
چهارشونه ایش..همچیش منو جذب خودش میکرد..
دستشو روی صورتم کشید و گفت:

-حیف که پرد*تو من نزدم..وگرنه مال خودم میشدی جن*ده کوچولو..
عصبی خواستم جوابشو بدم اما منصرف شدم..
بهتر بود اعصاب خودمو به خاطر یه آدم بی ارزش خراب نکنم..



|بانوی کثیف_15|



خمیازه ای کشیدم و قولنج های کمرمو با کش دادن دست هام گرفتم..
ملافه رو زدم کنار و سمت دستشویی رفتم..

اول مسواک و بعد چند مشت آب به صورتم زدم..با حوله صورتمو خشک کردم و لوسیون رو برداشتم و
کل بدنم رو لوسیون مالیدم..

حالا بدن خوش تراشم که با کمی ورزش بهتر شده بود برق میزد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

شلوارک و تاپ ست لی رو تنم کردم و کیفم رو انداختم روی دوشم..
موهامو دورم ریختم و یه رژ قرمز روی لبام کشیدم..
رفتم سمت اتاق رکسان..چند تقه به در زدم که اونم آماده بیرون اومد..

از ساختمون زدیم بیرون و سمت شهربازی حرکت کردیم..تنها دختری که اینجا تونستم باهاش بسازم
همین رکسان بود که بخاطر فقر مثل خودم رو به پو*رن استار شدن آورد..



|بانوی کثیف_16|



از تاکسی که پایین اومدیم با انبوهی از جمعیت مواجه شدیم..
رو به رکسان کردم و گفتم:
-واسه یه شهربازی اینقدر جمعیت؟!!

رکسان پس کلم زد و با طعنه گفت:
-احمق جون جشن سومین دور تاسیس این شهربازیه..

واسه همین یه جشن بزرگ گرفتن منم گفتم بیایم..از قبلم بلیط گرفتم..

اهانی گفتم و دنبالش رفتم
به در ورودی که رسیدم بلیط رو دادیم و وارد شدیم..
یه شهر بازی وسط جنگل بود و صدای موزیک گوش خراش...

همراه رکسان شروع کردیم به رقصیدن که دستی روی شونه ام قرار گرفت..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

برگشتم سمتش و با دیدن همون پسر که داخل کلوپ دیده بودمش دهنم باز موند..
با دستش دهنم و بست و گفت:

-چیه تعجب کردی؟! از دیشب هزارباری میشه بهت زنگ زدم..میخواستم بگم بیای واسه امروز با هم
بریم..

لبخند ملیحی زدمو عقب گرد کردم که رکسان رو مشغول رقص با دوتا پسر و یه دختر دیدم..

دوباره پسره اومد روبه رومو گفت:

-نتونستیم آشنا بشیم..ویلهام هستم..
و دستشو سمتم دراز کرد..

دستشو به گرمی فشردم و گفتم:

-الکساندرا..خوشبختم..



|□| بانوی کثیف_17□|



دستم از زیر دستش کشیدم بیرون..

خم شد سمتمو گفت:

-بریم یه جای خلوت؟!

بد نبود..بخاطر صدای بلند آهنگ احتمال سردردم 90درصد بود..

کلی راه رفتیم تا به جایی رسیدیم که صدای آهنگ کم باشه و مثل وز وز پشه به گوش برسه..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

تکیه دادم به درخت و گفتم:

-خسته شدم..

نشست روی سبزه های جنگل..محو صورتم شد و تک تک اجزای صورتمو از نظر گذروند..

رو برگردوندمو لب زدم:

-چشمم نکنی یه وقت..

قهقه ای سر داد و بلند شد..

دو دستشو دو طرف صورتم قرار داد و صورتشو خم کرد..

رو برگردوندم که مجبورم کرد صورتمو صاف کنم..

دوباره خم شد و اینبار موفق شد لباسو روی لبام بزاره و به بازیشون بگیره..

کم کم شل شدمو دستمو دور گردنش حلقه کردم و محکم چسبوندمش به خودم..



|□| بانوی کثیف_18 □|



طوری لبامو حرفه ای میخورد که خودمم محوش شدم..

تنشو چفت تنم کرد و با دستش شروع کرد به مالیدن با*سنم..

با دست دیگه اش شروع کرد بازی کردن با موهام..لبشو برداشت و لیزی از روی سینم تا لبم کشید..

بوسه ای روی پیشونیم کاشت و گفت:

-اجازه میدی؟!

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با دستم برجستگی شلوارشو محکم فشردم و گفتم:

-اجازه میدم..

اومی زیر لب زمزمه کرد و دستشو فرستاد

داخل شورتتم..چشمای سرشار از نیازشو بهم دوخت و گفت:

-تو که خیس خیس کردی لیدی..

خنده ای زیر لب کردم و دستمو فرستادی زیر موهاش..

شلوارکمو کشید پایینو لیزی روی به*شتم زد که آهم بلند شد...

شروع کرد به لیسیدن و خوردن به*شتم..

صدای آه و ناله ام بلند شد...

سرشو فشار میدادم به بین پام و میگفتم:

-تندتر..اوم...یس..آه..

طوری حرفه ای میخورد که آدم شک میکرد به اینکه این باکره باشه و تاحالا رابطه ای نداشته باشه..



|بانوی کثیف_19|



با دست هاش سی*نه هانو میمالید و به*شتمو میخورد..

با لرزش کوتاهی به ا*رگاسم رسیدم و تمام ترشحاتمو ریختم روی دهنش..

ویلهام بلند شد و لبشو روی لبم گذاشت..

لباشو که برداشت آروم گفت:

-مزشو چشیدی؟!

اوهومی گفتم و زانو زدم جلوش..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

زیپشو همراه دکمش باز کردم و شلوارکشو کشیدم پایین..

با دیدن اون حجم از مردو*نگیش لبخند خیثی روی لبم نشست..

گرفتمش داخل دستمو لیزی از پایین تا سرش زدم..

سرک قارچی مانندش رو کردم داخل دهنم و شروع کردم به خوردنش..

میمکیدم و لیس میزدم.. با بزاق دهنم تمامشو خیس کردم و لزج..

مک عمیقی به کلاهکش زدم که نعره ی مردونه کشید و موهامو چنگ زد.. تمام موهامو جمع کرد و

سرمو عقب و جلو کرد..

ده دقیقه ای میشد که براش میخوردم..

مردو*نگیش که سفته سفت شد داشت خبر اینو میرسوند که داره ار*ضا میشه.. سرمو کشید عقبو

چسبوندم به درخت..

دوتا پامو باز کرد و پامو گذاشت روی شونش..



|بانوی کثیف_20|



مک عمیقی به نوک سینم زد و مردون*گی متورم و بزرگ شده اس رو با سوراخ به*شتم تنظیم کرد..

سرشو فرستاد داخلم که جیغم در اومد..

بازوش رو چنگ زدم.. آروم آروم همشو فرستاد داخلم.. لبشو گذاشت روی لبم و لب پایینم رو محکم

مک زد..

کم کم شروع کرد به عقب و جلو کردنش..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

وقتی مردو*گیش جا باز کرد شدت ضرباتشو محکم کرد..صدای آه و ناله ی مردونش بلند شد..
همراه با درد لذت بهم تزریق شد..

کمرم میخورد به چوب درخت و صدای برخورد تنمون به هم دیگه فضای جنگلو همراه با صدای آهنگ
پر کرده بود..

این دفعه تا آخرش فرستاد داخلم و یه ضربه ی محکم بهم زد که با تمام توانم جیغ کشیدم..



|□| بانوی کثیف _21□|



حدود پانزده دقیقه ای میشد که همینطور ضربه میزد و سی*نه و لبامو میمکید..
آخرین ضربه رو زد و تمام آبشو خالی کرد داخلم..

آه غلیظی کشید و مردو*نگیشو در آورد..
عرق تمام یر و بدنمون رو فرا گرفته بود..
بغلم کرد و بازم لبامو همراه زبونم به بازی گرفت..با دستش موهام رو پس زد و گفت:

-خیلی حال دادی لیدی..امیدوارم بازم از این چیزا نثارم کنی..
با دستم مردو*نگی نمیه بیدارش رو فشردم و گفتم:

-اگه بخوای میتونی همین الانم ازش استفاده کنی..
خنده ای که دخترکش که همه ی دخترارو محو خودش میکرد کرد و گفت:
-از اینجا که رفتی قرص ضد بارداری یادت نره..

دستامو دور گردنش حلقه کردم و گفتم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-چطور میشه اگه من ازت حامله شم..

خنده ای سرمست کرد و گفت:

+اون وقت میامو میگیرمت..



|□□22_کثیف□□|



خنده ای بلند کردم و دستامو دور گردنش انداختم..

بوسه ای روی لبش زدم و چشم دوختم به چشمای عسلیش..

ازم جدا شد و گفت:

-لباساتو بپوش..

سری به معنای تایید حرفش تکون دادم و شروع کردم به پوشیدن لباسام..

موهام ، سر و وضعمو درست کردم و با دستمال رژای دور لبمو تمیز کردم و تمدیدش کردم..

لبخندی بهش زدم و به سمت جشن حرکت کردیم..

با لرزیدن کیفم گوشیمو در آوردم و با دیدن اسم رکسان روی صفحه ی گوشی هول شده سریع وصلش

کردم و گفتم:

-جانم؟!

با اعصابانیت جیغ زد:

-کثافت کجایی؟! من با چند تا ک*صخل و احمق موندم اینجا..

هوفی کشیدم و گفتم:

-کجایی؟! بگو الان میام..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

عصبی گفت:

-سر قبر عمت..کنار ورودی پارکم..

تماسو قطع کردم و رو به ویلهام گفتم:

-اگه میخوای همراهم بیا..رکسان مثل این بچه ها داره غر میزنه..



|بانوی کثیف_23|



سری تکون داد و همراهیم کرد..تا رسیدیم بهش سوتی کشید و گفت:

-اولالا..عزیزم تو یه..

چشم غره ی وحشتناکی سمتش رفتم که ساکت شد..

با سر بهش فهموندم بریم سمت جشن..

سری تکون داد و شونه به شونه ی من همراهیم کرد..میدونم الان کلی سوال ذهن کوچیکش رو مشغول

کرده..اما زیاد مهم نیست..

کمی نوشیدنی که خوردیم رقصیدیم..بلاخره خانوم راضی شد برگردیم..

خداحافظی کردیم و خواستیم بریم که دستم قفل دست ویلهام شد..

برگشتم سمتش و سری به معنای چیه تکون دادم..

-من میرسونمتون..بیاید..

-نه راضی به زحمت نیستم..

رکسان پرید وسط حرفمو گفت:

@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

-اما من هستم..الکساندرا..میخواهی کرایه بدی؟!

هوفی کشیدم و قبول کردم برسوندمون..

سوار ماشین مدل آخرش شدیم..بی صدا خیره شدم به خیابون های نا آشنا..خیابون هایی که هیچ شناختی از من ندارن..مطمئنم الان که میرسیم به ساختمون کورای آقا میان و روز خوشمون رو به گه میکشونن..



|بانوی کثیف_24|



از ماشین پیاده شدیم و به سمت ساختمان حرکت کردیم..
کارت ورودی رو روی دستگاه زدیمو رفتیم داخل..

نفسی کشیدم و از رکسان خداحافظی کردم..
به سمت اتاقم حرکت کردم..خدایا شکر..با این که تمام زندگیم به رنگ قهوه ای مسلط شده اما بازم شکر..

شکرت که هنوزم مواظبی..
دستگیره ی در رو کشیدم پایین و وارد اتاق شدم..کیفمو پرت کردم روی تخت و کشمو از موهام در آوردم و موهام رو باز گذاشتم..

لباسامو به جز زیرپوشام در آوردم و رفتم روی تخت..
با دیدن پاکت نامه اخمی بین ابرو هام دادم و نیم خیز شدمو گرفتمش..
چسبشو کندم و پیغامو از داخلش در آوردم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|□|بانوی کثیف_25□|



-برای آخر هفته آماده باش..همراه با ادموند یه فیلم میسازی..از همین الان خودتو آماده کن..
با دیدن متش کل دنیا دور سرم چرخید..

هوفی کشیدم پیغامو پرت کردم داخل سطل آشغال و رفتم سمت در..
در رو باز کردم رفتم سمت اتاق آقای کورای..

کم کم رسیدم سمت پذیرش و خواستم از کنارش رد بشم که منشی از پشت صندلیش بلند شد و گفت:
-کجا میری؟!

بدون اینکه نگاهش کنم پوزخندی زدمو گفتم:
-میرم اتاق آقای کورای..
دستاشو گذاشت روی میزو گفت:
-نمیتونی بری..

عقب گرد کردم و نگاه پر تنفرمو دوختم به چشمای آیشو گفتم:
-تو الان چی چی بلغور کردی؟!
پوزخندی نثارم کرد و گفت:
-خفه شو بابا..ادبم نداری..

وقتی آقا میگن کسی نره اتاقشون یعنی نرو..یکم ادب و شعور داشته باش..چرا انقدر نفهمی..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بشکنی زدمو گفتم:

-درست گفتمی..من ادب و شعور حالیم نیست..

برای همین اگه با خواهرشم در حال سک*س باشه میرم اونجا و میگم نمیتونم برای آخر هفته داخل اون فیلم مسخره شرکت کنم..



|بانوی کثیف_26|



با غیض نگاهم کرد و با تشر لب زد:

-چه دختر بی حیا و پرویی هستی تو..شعورم حالیت نیست..اینم بدون اینجا هیچ چیز دست تو نیست..پس هری عزیزم..برو راحت بگیر بخواب..

رفتم جلو با اعصابانیت یقشو گرفتم داخل دستامو با خشم لب زدم:

-من میرم..میخوام ببینم کی میتونه جلومو بگیره..

پوزخندی زد و دکمه ی قرمز جلوی دستش رو آروم فشرد..

پوزخندی حواله اش کردم و برگشتم برم سمت اتاق آقا کورای که به جسم بزرگ و هیکلی بر خوردم..

انگار اندازه پر هم وزن نداشتم چون با یه حرکت بلند کرد و بدون توجه به تقلاهام به سمت اتاقم حرکت کرد..

-میبخشید اما اگه صداتون در بیاد پشیمون میشد از اینکه چرا تو این شب نحس دهن باز کردید..

از لحن جدی و مصممش قضیه رو گرفتم..پس یعنی اگه جیغ میزد و کمک میخواستم دهنمو خورد میکرد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

از این همه غرورشون حرصم گرفته بود و میخواستم خررشون رو بجوم..
بهم کارد میزدی خون در نمیومد..
هوفی کشیدم و وقتی گذاشتم پایین خودم وارد اتاق شدم..



|بانوی کثیف_27|



لباس خواب طلایی مو پوشیدم و موهام رو باز گذاشتم..
رفتم سمت آینه..ریمل رو برداشتم و چند بار روی مژه های پر پشتم کشیدم..
رژ لب سرخ با طمع توت فرنگی رو برداشتم و روی لبای قلوه ای و گوشتیم کشیدم..
نفس عمیقی کشیدم..هوف خدایا یعنی تا به سال باید این انگ و خفتو یدک بکشم؟!
انگ یه هر*زه ی پو*رن استار..اشک داخل چشمم حلقه زد..من باید قوی باشم و کسایی که باعث
شدن من به اینجا برسم رو بسوزونم..

در باز شد و کارگردان،تهیه کننده ، فیلمبردار و چند نفر دیگه وارد اتاق شدن..
همشون برای خودشون جا خوش کردن و صحنه رو آماده کردن..
ادموند اومد سمتم و کنارم ایستاد..دستشو گذاشت روی با*سنم و خم شد سمتمو گفت:
-دخترای ت*نگ اینجا زیاد زیر کل*فت من دووم نیاوردن..
پوزخندی حواله اش کردم و نگاهمو به صورت خوش تراشش انداختم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

تک تک اجزای صورتشو از نظر گذروندم..بدون هیچ عیب و نقصی..نمیدونم چرا اما روی نوک پنجه ام ایستادم و لبامو روی لباش گذاشتم..



|بانوی کثیف_28|



تا به خودم اومدم ازش جدا شدم و سرمو انداختم پایین..
اشک داخل چشمام حلقه زد..من که حتی یه تار موم داخل ایران بیرون نمیزد الان بی اختیار دارم لنگامو برای هرکسی

میدم بالا تا کارشو انجام بده؟!
خدایا خودت کمکم کن..کم بدبختی داشتم اینم روش..بردیا..امیدوارم با دیدن فیلم هام اینقدر بسوزی
تا ذوب بشی و آدمای احمق و بی غیرتی مثل تو که

بخاطر سایز بزرگتر یه دختر عملی منو یه هر*زه خطاب دادی و با فتوشاپ زیرخواب برادرت نشون دادی..

با تنه ای که بهم خورد سرمو بالا گرفتم..منشی بود..

-چته بابا؟!غرق در افکارت شدی هوم؟!

سه ساعته دارن اسمتو صدا میزنن..

سرمو چرخوندم و چشم دوختم به کارگردان..

رفتم سمتشو فیلم نامه رو از دستش گرفتم..

همشو که خوندم چشمی گفتم و روی صندلی میز آرایش نشستم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با گفتن کلمه ی "اکشن" شروع کردم برق لب با طعم توت فرنگیرو روی لبام مالیدن..

پاهامو تا حد ممکن باز کردم و دستمو روی خط به*شتم کشیدم..



|بانوی کثیف_29|



یه دستمو روی سی*نه ام گذاشتمو شروع کردم به مالیدن..

ریمل رو برداشتم و شروع کردم به مالیدنش روی وا*ژنم..

ادموند اومد جلو و دستشو جلوم دراز کرد..

نگاه پر نیازمو دوختم بهشو خمار گفتم:

-ادموند..امشب میخوام من ببری روی آسمون..

چشمکی حواله ام کرد و دستشو انداخت

زیر پام و گذاشتم روی میز آرایش..

کش لباسمو تحریک کننده و آروم آروم باز کرد..

دستمو پیش بردم و شکم شش تیکه اش رو لمس کردم...

کم کم دستم رو بردم سمت مردو*نگیشو محکم فشردمش..

آه مردونه ای کشید و جری لباسمو داخل تنم جر داد..آهی کشیدم و کش شلوارک راحتیشو شل

کردم..

لب پایینشو داخل لیم فشردم و با زیم شروع کردم خیس کردنش..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

با دو دستش سی*نه های برجستمو فشرد و نوکش رو محکم فشار داد..



|□| بانوی کثیف _30□|



آخی زیر لب زمزمه کردم که وحشی شد و پاهامو تا حد امکان باز کردن و داداشون بالا..
زبونشو تا ته فرو برد داخل وا*ژنم که

جیغی از سر درد و لذت کشیدم..
با دست موهاشو کشیدم که وحشی شد و چوچو*لم رو محکم گاز گرفت..
اشک داخل چشمم جمع شد..بردم سمت تخت و پرتم کرد روش..

زیر گوشم آروم گفت
-شلوارمو در بیار..زود باش..میخوام جوری تحریکم کنی که جدای از فیلم تا صبح اون سوراخ تن*گتو
گشاد کنم..
پوزخندی زدم و ککشو باز کردم..
آب دهنم رو قورت دادم و با دو دستم شلوارک و شورتش رو همزمان کشیدم پایین..

با دیدن اون حجم از مردو*نگیش آب دهنم راه افتاد..لیسی روی سرک قارچی مانندش زدم دستمو
دورش حلقه کردم..
سرشو کردم داخل دهنم و مک زدم..
وحشیانه با دو دستش کوید روی شونه هامو خوابوندم روی تخت..

69-میشم خانومی..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

و خوابوندم رو خودش..نشستم روی صورتش و خودمو خم کرد روش و دستمو دور مردو*نگیش حلقه کردم..به قدری دراز و کلفت بود که انگشتم به سختی به هم میرسیدن..

مردو*نگیشو تا حد امکان کردم داخل دهنم و شروع کردم سرمو عقب و جلو کردن..طوری پر تف براش میخوردم که همونطور که داشت برای من به*شتمو میخورد آه و ناله اش بلند شده بود..



|□|بانوی کثیف_31□|



حدود 15 دقیقه ای خوردنمون میگذشت که با لرزشی به ار*گاسم رسیدم و خودمو روی صورتش خالی کردم..

همشو با ولع میخورد..خودمم مونده بودم چه مزه ای داره که اینقدر با ولع قورتشون میده..

بلند شدمو لبمو روی لبش گذاشتم و لبشو مکیدم..

شور و ترش بود..همچنین داغ..

بلند شد و دو زانو نشست..

-بیا بشین روی مردو*نگیم..

بلند شد و سوراخ واژ*نمو با مردو*نگیش تنظیم کردم..

آروم آروم روش نشستم و تا ته رفت داخلش..

با دستاش دور کمرمو گرفت و آروم آروم کمکم کرد روی مردو*نگیش بالا و پایین بشم..

موقعی که جا باز کرد وحشیانه بالا و پایینم میکرد..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

برخورد مردو*نگیش با دیواره ی رحم درد آورد بود اما لذتی که بهم میداد دست نیافتنی..
کمی که بالا و پایین شدم نگاه های کارگردان واسم عادی شد و تنها چیزی که بهم تزریق میشد لذت
بود و بس..

نوک سی*نمو داخل دهنش کرد و مک عمیقی بهش زد که آه بلندی کشیدم و سرم و بالا گرفتم..
عرق سر و تنمون رو فرا گرفته بود..

-اوف لیدی خیلی تنگی..لذت بخشه واسم اینکه داری روش بالا و پایین میشی و این دوتا هلو بالا و پایین
میپرن..



|□□32_کثیف□□|



خنده ای سرمست کردم و نگاهمو دوختم به اجزای صورتش..اون ته ریشش..صورت خوش
تراشش..واقعا جذاب بود و هر کسی رو جذب خودش میکرد..

با ضربه ی محکمی که زد ناله ای کردم و گفتم:
-من امشب جن*ده ی تو هستم..میخوام تا صبح منو با مردو*نگیت جر بدی..میخوام زیرت جون بدم..
هر دو شروع کردیم به آه و ناله کردن..

دیگه نا نداشتم..خسته شده بودم اما نمیتونستم از این لذتی که این مرد حرفه ای بهم میداد دست
بکشم..

لیسی به گردنم زد و مک عمیقی به

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

شاهرگ گردنم زد..بلاخره با نعره ی مردونه ای که کشید بلندم کرد و خوابوندم روی تخت..دستشو یکم روی مردو*نش جلو و عقب کرد و تمام آب من*یشو ریخت روی شکمم..

لرز و لیز بود..خواهید روم و بوسه ای روی پیشونی ام کاشت و با لحن خاصی لب زد:
-متاسفانه هنوز ازت سیر نشدم..جدیدی و مزت رفته زیر زبونم لیدی..

تک خندی کردم که کلمه ی "کات"دور گوشم اکو شد..
صدای دست زدن ها بلند شد..بلند شدمو نگاهمو دوختم به کارگردان..

-عالی بودی ادموند..مثل همیشه..تو هم عالی بود الکساندرا..با این که تازه کار هستی اما واقعا فیلم های خوبی درست میکنی..

لبخندی زدم و به سمت حمام اتاق حرکت کردم..
آب ولرم رو باز کردم و منتظر موندم تا پر بشه..

کمرم و زیر شکمم درد میکرد..اشک داخل چشمم حلقه زد..مسکنی که از قبل آماده کرده بودم رو قورت دادم و داخل وان فرو رفتم و چشمامو بستم..



|□|بانوی کثیف_33□|



با شنیدن صدای در چشمامو باز کردم..ادموند بود..بدون توجه بهش رومو ازش گرفتم و پلکامو روی هم گذاشتم..

هوف..نکنه میخواد تا صبح این رابطه رو

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

ادامه بده؟! من دیگه اصلا تحمل ندارم..

خسته شدم ، این رابطه حدود یک ساعت و نیم طول کشید..

ظرفیتم برای امروز تکمیل بود..

صدای شیر آب که اومد لبخند زدم که دستم با شدت کشیده شد و بلندم کرد..

ترسیده نگاهش کردم و چشم دوختم به چشمای قرمزش..

بردم زیر دوش و برم گردوند.. از پشت چسبید بهم و در گوشم به شه*وت نالید:

-این سوراخو خودم فتح میکنم..

و انگشتشو روی خط باس*نم کشید..

آب دهنم رو قورت دادم.. برم گردوند و نگاهشو دوخت به چشمام..

قطرات آب میریختن روی سر و صورتش و موهای بلندش روی سرش ریخته بود..

دستم گرفت و گذاشت روی مردو*نگیش..

آب دهنم رو قورت دادم که لباسو روی لبام گذاشت..

چشمام گرد شد.. کم کم سیخ شدن

مردو*نگیش رو بین پام احساس میکردم.. دستشو روی بازوی لختم کشید و آورد پایین.. بین پامو

چنگ زد و کوبوندم به دیوار.. لبمو گاز گرفت و ازم جدا شد..



|□| بانوی کثیف _ 34□|



-اما الان نمیتونم با خانومم قرار دارم.. اما اگه ببینم اون سوراخ تنگتو کس دیگه ای فتح کرده!..

با انگشت اشاره اش محکم کوبید روی تخت سینمو با تحکم و جدیت گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-بختتو سیاه میکنم..بد ضربه ای بهت میزنم..

جوری با جدیت حرفشو زد که قانع شدم اما این چیکاره ی منه؟!

همراه با جدیتی که نمیدونم از کجا آورده بودمش با انگشت اشاره ای کوبیدم روی سینه های ورزشی و ورزیده اش و گفتم:

-تو چیکاره ی منی که واسم تعیین تکلیف میکنی؟!هیچ غلطی نمیتونی بکنی مستر..

پوزخندی حواله ام کرد و حوله رو دور کمرش پیچید و خم شد..

لاله ی گوشمو به دندون گرفت و آروم زمزمه کرد:

-خواهیم دید کوچولو!..

و منتظر جوابی از جانب من نشد و از حمام زد بیرون..

حرفاشو جدی نگرفتم و داخل وان فرو رفتم..

شلوار کوتاهی رو تنم کردم و لباسمو درست کردم..

کفش اسپورتامو پام کردم و از ساختمون زدم بیرون..

نگاهی به ساعت مچی دستم انداختم..یه ده دقیقه ی دیگه ویلهام میرسه..

لبخندی زدم که دو دست جلوی چشممو گرفت..

لبخندی زدم و دستامو روی دستاش گذاشتم..



|بانوی کثیف_35|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

با حرص لب زدم:

-فکر نمیکنی زیادی ضایعی؟!

-نه اصلا..

چی؟! نه نه.. این صدای ویلهام نبود صدای ادمونده.. با حرص و خشم دستاشو

از روی چشمام برداشتم و عصبی عقب گرد کردم سمتشو غریدم:

-ادموند واقعا ادم پست و کثیفی هستی، خیلی کثیف، دیگه فکر اینکه بخوای بهم دستم بزنی و از سرت

بنداز بیرون آقا!

و با قدم ها بلند رفتم سمت صندلی های کنار خیابون و نشستم روش؛

پسره ی خودخواه و عوضی؛ هوفی کشیدم و سرمو تکیه دادم به تکیه گاه صندلی؛

چشمامو بسته بودم و داشتم داخل عالم خودم سر میبرد که صدای ترمز ماشینی به گوشم رسید،

شیشه ی ماشین رفت پایین و قیافه ی ویلهام نمایان شد،

با حرص رومو ازش برگردوندم و دستامو قفل هم کردم؛ پیاده شد و اومد سمتم..

زانو زد جلومو دستامو داخل دستاش قفل کرد و با لحن بچه گونه ای گفت:

-بیخشید خانومی.. یکم کار داشتم برای همین دیر رسیدم.. معذرت میخوام اگه دیر کردم و منتظر

موندی..

نگاهمو دوختم به چشماش و دنبال اثری از محبت و عشق گشتم.. لعنتی.. صورتشو به طرف راست

متمایل کرد و گفت:

-اونجا رو ببین..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

|□□36_بانوی کثیف|□



چشم ریز کردم با تشر لب زدم:

-خر خودتی!..

هوفی کشید و دستمو گرفت و بلندم کرد..با دستش مجبورم کرد سرمو به سمت راست متمایل کنم..

روی یه تابلو هک شده بود:

♡ I love you so much alexandra ♡

با خوندن جمله اش قند توی دلم آب شد..برگشتم سمتش و با چشمایی اشکی بهش خیره شدم..

با دستام دو طرف صورتش و گرفتم و روی نوک پا بلند شدم و لبامو روی لباش گذاشتم..

نرم بوسیدمش و ازش جدا شدم..لبخندی زدمو سوار ماشین شدم..

ماشین رو دور زد و سوار شد و پاشو روی پدال گاز گذاشت و راه افتاد..

تمام طول مسیر به مقصدی که نمیدونستم به کجا ختم میشه حرفی بینمون رد و بدل نشد..

غیر از آهنگ آرامش بخش فرانسوی هیچ چیز دیگه ای توی فضای ساکت ماشین شنیده نمیشد..

با متوقف شدن ماشین نگاهمو دوختم به کلبه ی چوبی رنگی که بین جنگل جا سازی شده بود!..



|□□37_بانوی کثیف|□



لبخندی زدم و رومو برگردوندم سمتشو با لبخند ملیحی گفتم:

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-واقعا قشنگه..واقعا مرسی..

و صورتمو نزدیک کردم بهش و خواستم لپشو ببوسم که صورتشو برگردوند و لبام روی لبای گرم و گوشتیش قرار گرفت..

نرم بوسیدمش و ازش جدا شدم..مرد فرصت طلبی بود!..
ماشین رو بین دوتا درخت پارک کرد..پیاده شدیم و وارد کلبه شدیم..

دکوراسیون ساده و شیکی داشت..رفت و پکیج رو روشن کرد تا هوا یکم متعادل بشه!
کیفم رو گذاشتم روی صندلی ، کفش و جوراب هام رو در آوردم و گذاشتم روی جا کفشی و دمپایی ها رو پام کردم..

ویلهام هم همینکار رو کرد..اومد سمتمو شونه به شونه ام ایستاد..
آروم کنار گوشم پچ زد:
-پایینو نگاه کن..

سر خم کردم و نگاهمو به پاهامون دوختم..

نصف یک قلب روی دمپایی من بود و نصف بک قلب روی دمپایی ویلهام و با چسپوندن پاهامون به هم یک قلب کامل شد!..



|بانوی کثیف_38|



سرم رو بلند کردم و ریز نگاهش کردم و مشتم رو کوبوندم روی بازوش و لب زدم:

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-خیلی خوبی تو ویلهام!

-تو بهتری خانوم

و خم شد و بوسه ای روی پیشونی کاشت و رفت روی کاناپه نشست؛

نگاهی به دور و بر انداختم؛ واقعا کلبه ی دنج و عالی بود..! نگاهم سر خورد روی آشپزخونه؛
کف دستمو به هم کوبوندم و عقب گرد کردم و رو به ولیهام گفتم:

-چایی ، قهوه ، نسکافه ، کاپوچینو؟!

انگشت اشاره اش رو روی لبش گذاشت و حالت فکری به خودش گرفت و گفت:

-قهوه

بدون حرف رفتم داخل آشپزخونه و برای هردومون شروع کردم به درست کردن قهوه؛ رفتم سمت
یخچال و خم شدم داخلش؛ دوتا کیک کاکائویی در آوردم و گذاشتمشون داخل یه کاسه و داخل لیوان
مخصوص قهوه ، قهوه ریختم و رفتم سمتش

قهوه و کیکش رو گذاشتم جلوش که نگاهش سر خورد روی نقشی که روی قهوه اش کشیده بودم؛ یه
قلب بود که داخلش اولین حرف اسمش نوشته شده بود..

-به از این کارا هم بلدی؟!

اوهومی زمزمه کردم و نشستم کنارش؛

دست هاش رو باز کرد و بهم فهموند برم داخل بغلش !

خودمو داخل بغلش جا کردم و شروع کردم به خوردن قهوه و کیکم



|بانوی کثیف_39|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



بعد از حدود یک ساعت که داخل بغلش بودم بلند شدم و گوشیمو از کیف در آوردم، حوصلم سر رفته بود و نمیدونستم باید چیکار کنم برای همین مجبور بودم خودم رو با گوشی سرگرم کنم

شروع کردم به گشتن داخل اینستاگرام، روی دکمه ی بالا ی صفحه که نوشته بود "for you" کلیک کردم، با دیدن عکس بردیا و دختری که کنارش بود اونم داخل استخر نفسم رفت؛

با اشک خیره شدم به عکسش؛ یعنی انقدر زود منو فراموش کرد؟! مرتیکه ی بیشعور با این که کلی مرد بهتر و خوشگلتر از اون اومدن داخل زندگیم اما نمیشد عشق اول رو فراموش کرد؛

لعنتی، اشکی که نمیدونم کی روی گونم سرازیر شده بود رو پس زدم و رفتم داخل پیجش و دکمه ی بلاک و ریپورت رو زدم؛

نفس عمیقی کشیدم، فالووارام بیشتر از اونی شده بود که انتظار میرفت؛ پوزخندی روی لبم نشست..

بردیا باید ببینه من به کجا رسیدم برای همین از بلاک درش آوردم و زیر پستش کامنت نوشتم:
-خوشبخت بشی مای لاو..

و گوشه رو پرت کردم روی کاناپه و لباسامو در آوردم و با لباس زیر خزیدم زیر تخت..

چی میشد اگه من جای اون دختر میبودم؟! اصلا مگه من چی کم داشتم؟! من که هیچ مشکلی نداشتم..

رو تختی رو زدم کنار و روی تخت نیم خیز شدم و رو به ویلهامی که داشت با لپ تاپش ور میرفت گفتم:

-من چیزی کم دارم؟! -



|بانوی کثیف_40|

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



سرشد بلند کرد و چشماش رو ریز!..

-از چه نظر؟!

متفکرانه نگاهش کردم و شونه بالا انداختم:

-نمیدونم کلا میگم من خوشگل نیستم؟! اخلاقم گوهه؟! هیکم بده؟! در کل بگو من چیزی کم دارم؟!

دوباره مشغول ور رفتن با لپ تاپش شد و گفت:

-نه اصلا!..

لبخندی زد و دوباره دراز کشیدم؛ چشمامو بستم و خودم رو خالی کردم از هر چیزی، ز غوغای جهان فارغ به سودای.. هوف بازم ذهنم درگیر شد، دیگه طاقتم طاق شد..

ملافه رو زدم کنار و با اعصابانیت گفتم:

-با من اومدی اینجا که سرت تو لپ تاپت باشه؟! آگه میوندم خونه که بیشتر بهم خوش میگذشت؛ شما بشین چتتو بکن شاید یه دختر بهتر از من واست پیدا شده.. خدا حافظ!..

از روی تخت اومدم پایین و خواستم شلوارمو بپوشم که از دستم کشیده شد..

مرموز نگاهم کرد و دستاش رو به نشونه ی تسلیم بالا برد و گفت:

-باشه باشه.. چرا میزنی؟! الانم لنگه ی ظهره یکم استراحت میکنیم و بعد میریم همون کلویی که اولین بار همدیگرو دیدیم حله؟! -باشه..

دستاشو باز کرد و گفت:

-نمیخواهی که موقع خواب با لباس باشم؟! ازت میخوام خودت درشون بیاری..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لبخندی زدم و دکمه های پیرهنش رو یکی یکی باز کردم و از زیر شلوارش درش آوردم و پرتش کردم وسط اتاق..

کمر بندش رو شل کردم و دکمه شو باز کردم! شلوارشو که در آوردم ویلهام موند و یه شورت کوتاه که یکم پایین تر از ب.اسنش بود اما هیچ چیز نمیتونست اون کلفت بزرگش رو پنهان کنه..
هر دو رفتیم زیر ملافه.. پشتمو کردم بهش و خودمو داخل بغلش جا دادم..



|□| بانوی کثیف_41□|



با شنیدن صدای تق تق در چشمام رو آروم باز کردم و دوباره چشمام رو بستم که دوباره صدای در به گوشم رسید!..

تکونی به ویلهام دادم و گفتم:
-پاشو یکی داره در میزنه..

چشم هاش رو آروم باز کرد و ملافه رو زد کنار و گفت:
-همینجا بمون الکسا.. الان میام..

تمام لباس هاش رو پوشید و جوراب هاشو پاش کرد و رفتم سمت در..

چون دیدی بهش نداشتم رفتم زیر ملافه که صدای در به گوشم رسید..
ملافه رو زدم کنار.. رفتم سمت در که یه یادداشت روش بود

-ببخشید خانومم یه کار خیلی مهم برام پیش اومده خواهرم زایمان داره باید برم.. تو برو منتظرم نمون..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

عصبی یادداشت رو پاره کردم و لباس هام رو پوشیدم و بعد از اینکه صورتم رو شستم رژم رو روی لبام کشیدم..کیفم رو چنگ زدم و کفش هام رو پام کردم..
از کلبه زدم بیرون و با کلیدی که روش بود قفلش کردم..

یه یادداشت دیگه بالاش بود:

-کلید رو بزار زیر گلدون کنار در..

کاری که گفته بود رو کردم..نگاهی به اطرافم انداختم..یه خیابون جنگلی و تاریک..خداوشکر یکم به فکرمون بودم و هر ده متر یه تیربرق همراه چراغ گذاشته بودن..

از همون طرفی که اومده بودیم شروع کردم به راه رفتن به سمت خونه..

عوضی منو وسط شب ول کرد حتی به این فکر نکرد که این وقت شب نباید یه دختر رو وسط جنگل تاریک و ترسناک راه کرد؟!



|□|بانوی کثیف_42□|



نصف راه رو رفته بودم و خسته شده بودم وای به حالم اگه بخوام کل راه رو برم؛
بطری آب رو از کیفم در آوردم کمی ازش خوردم و گذاشتم داخل کیفم..

با شنیدن صدای زوزه ی گرگ از حدود 50 متری خودم آب دهنم رو قورت دادم و با اشک عقب گرد کردم که با دیدن چهارتا گرگ مشکی و خاکستری
دو قدم رقتم عقب که با غرش دندون نمایی که کردن با جیغ شروع کردم به دویدن..

همینطور اشک میریختم و از خدا کمک میخواستم و میدویدم..

صدای زوزه ها و پارس هاشون به گوشم میرسید و من رو تا مرز خیس کردن شورتم میبرد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اینقدر دوییدم و جیغ زدم که گلوم به خس خس افتاده بود..
گلوم درد میکرد و پاهام تا مرز افتادنم روی زمین رفته بود اما ترس از خورده شدن به دست چندا
گرگ درنده منو به ترس انداخته بود و امون بهم نمیداد!



|بانوی کثیف_43|



با نور سفیدی که جلوی دیدم رو گرفت چشمام رو محکم بستم که صدای ممتد بوق ماشین اومد..
ترمز کرد، چشمام رو آرام باز کردم که عربده زد:
-زود باش سوار شو!..

بدون معطلی سریع سوار صندلی عقب شدم و خواستم در رو ببندم که گرگ سرش رو آورد داخل و
کیفم رو میان دهنش گرفت!..

جیغی زدمو لگد محکمی به صورتش زدم که ناله ای کرد و افتاد روی زمین؛
سریع در رو بستم و با گریه گفتم:
-آقا تورو خدا برو تورو خدا..

بدون معطلی پاشو گذاشت روی پدال گاز و راه افتاد..
آب دهنم رو قورت دادم و اشک هام رو با آستینم تمیز کردم و دستمو گذاشتم روی شونش و گفتم:

-خیلی ممنونم آقا شما جون منو نجات دادین..
لبخندی زد و وقتی رسیدم به خیابون اصلی گفت:

-از کدوم طرف برم؟!..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-راست..آره راست..

تک خنده ای و کرد و فرمون رو پیچ داد و گفت:

-این وقت شب وسط جنگل چیکار میکنی؟!

حتی دیگه برام مهم نبود که این پسر چه فکری درباره ی من میکنه..البته اگه فکر کنه من یه دختر
هرزه و خرابم خب نمیشد ناراحت بشم که..من یه ه.رزه ی پ.ورن استارم..



|□□44_کشیف_□□|



چشمام رو چرخوندم و شروع کردم به تعریف کردن:

-خب نمیدونم چه فکری در مورد من میکنید اینجا یه کشور آزاده و حالا هرچی..

همراه دوست پسرم اومدیم برای تفریح،بعد ناهار خوابیدیم که یکی دمای شب اومد در رو زد و اون
گفت خواهرم زایمان داره و رفت..

منم تا بخوام خودمو جمع و جور کنم دیر و شد و دیگه بقیشو خودتون تماشا کردید..واقعا من جونمو به
شما مديونم و هر کاری که بگین براتون میکنم..

نگاهش رو از آینه ی کمک راننده دوخت به چشمام و گفت:
-هر کاری؟!

سری به معنای آره تکون دادم که ادامه داد:

-خودم هر چقدر پول بخوای بهت میدیم حتی میزارم بیای و داخل شرکت من کار کنی..اما دیگه
نمیخوام یه پورن استار باشی!..

@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

با شنیدن حرفش چشمم گرد شد.. به به نمر دیم و یکی خیر مارو خواست..

-حتما به آدم ج*قی هستید که فیلم پو*رن هاب میبینن..؟

ماشین رو کنار خیابون ترمز داد و برگشت سمت و نگاهش رو دوخت چشمم و گفت:

-عزیزم من خودم به سایت پورن دارم که رییس شرکتهون فیلم رو به من میفروشه و من از طریق همون سایت پول در میارم..

اما اگه تو بخوای دیگه پ.ورن استار نباشی پیشنهاد های خوبی برات دارم..
و بلند شد و خم شد سمتم..

دستش رو برد سمت ران پام و لبام رو عمیق بوسید..



|■| بانوی کثیف _45 ■|



پیش زدم و با چشمایی گرد شده گفتم:

-ترجیح میدم به پورن استار باشم تا..

کلمه ی دیگه ای به ذهنم نرسید که بخوام بگم میخوام چی باشم!..

پوزخندی زد و دستش رو روی طرفی از صورتم کشید و با لبخند گفت:

-فکراتو بکن پول خوبی بهت میدم

نگاهی بهش انداختم و دست رو دور گردنش حلقه کردم و گفتم:

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-به پول تو نیاز ندارم..اما اگه تو به س*کس نیاز داری انتخاب اشتباهی کردی..

با دستش دستم رو انداخت پایین و گفت:

-اصلا،من همخواب جن*ده ها نمیشم

راست میگفت من یه دختر خراب بودم اما هیچ دختری نمیتونه تحمل کنه که یکی بیاد و بهش لقب

جن*ده رو بده..

من اصلا نمیتونم لقب دختر ج*نده رو یدک بکشم..نه من نمیتونم..

دستم بی اراده بالا رفت و سیلی محکمی روی صورتش خوابوندم که صورتش کج شد..

در رو باز کردم و از ماشین پیاده شدم و محکم در رو به هم کوبیدم و با جیغ گفتم:

-هر وقت تونستی شخصیت خودت رو حفظ کنی و ادب حالت شد همکلام یه زن شو مستر..

و با قدم های بلند از ماشینش دور شدم و کیفم رو محکم چنگ زدم..

تمام اعصابانیت الانم از هر چیزی،رها شدنم به دست ویلهام،یک قدم تا مرگ به دست گرگ ها و بحث

الان رو سر کیفم خالی کردم!..



|□|بانوی کثیف_46□|



برای اولین تاکسی دست تکون دادم و سوار شدم،آدرس ساختمان رو دادم و گوشیم رو از کیف در

آورددم..حتی وقت نکرده بود بهم زنگ بزنه حالمو پیرسه ببینه من زندم یا مرده..مرتیکه ی بی لیاقت..

هوفی کشیدم و نگاهم رو به بیرون دوختم..تنها چیزی که آرومم میکنه..

هیچ وقت شانس نداشتم هیچوقت..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اون از بردیا این از این پسر خارجی..

هیچ وقت نمیتونم زندگی مشترکی داشته باشم و به کسی تکیه کنم، نمیتونم کسی رو داشته باشم که روم غیرت داره و هر کس بهم چپ نگاه کنه

رو تا سر حد مرگ کتک بزنه، کسی که وقتی از سر کار میاد بغلش کنم و اون قربون صدقم بره.. بعد از خوردن هر غذا از دست پختم تعریف کنه و نوازشگرم باشه.. از همه مهم تر بهم علاقه داشته باشه و از صمیم قلب دوستم داشته باشه..

کرایه رو حساب کردم و وارد ساختمان شدم..
برام قدیمی شده بود.. دیگه هیچ جذابیتی برام نداشت.. این ساختمان و این دیوارها...

تنها چیزی که میدونستم اینکه من تا یک سال پایبند این ساختمان و آدماشم..

همین.. وارد اتاق شدم که با دیدن ادموند داخل اتاقم دهنم باز موند..
دیگه جا برای هضم این یکی رو نداشتم..

در رو باز کردم و با لحنی مودبانه گفتم:
- ادموند خواهشا بیا برو اتاق تا الان کلی اتفاق برام افتاده جا برای تو یکی ندارم..
- منم جا نخواستم خانومی.. باهات یکم حرف دارم

و دست کرد داخل جیبش و آروم آروم و خرامان خرامان اومد سمتم..



|بانوی کثیف_47|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

هر قدمی که اون بر میداشت من یک قدم عقب میرفتم، اینقدر این کارو اینجام دادیم تا بالاخره من به در برخورد کردم و اون دست هاش رو دو طرف صورتم گذاشت

آب دهنم رو قورت دادم و سرم رو انداختم پایین، این پسر چرا اینقدر کنه شد یهو؟!

انگشت اشاره اش رو روی گونم کشید و بالاخره شستش رو روی لبم کشید و گفت:

-اون پسر، ویلهام رو میگم..از زندگیت بنداز بیرون و اگر نه نه یک روز بلکه صد روز حتی میلیون ها روز دیگه همینطور ولت میکنه و میره

با شنیدن حرفش چشم ریز کردم و با تعجب گفتم:

-تو الان چی گفتی؟! تو ویلهام رو از کجا میشناسی؟! هوم؟

پوزخندی نثارم کرد و گفت:

-زیادی به مغز کوچولوت فشار نیار باشه؟! الان هم بهم دل بده تا قلوه بگیری
و لب هاش رو روی لبام گذاشت و کام کوچیکی ازم گرفت و بعد هم جدا شد

دیگه نتونستم تحمل کنم، من جلوی همه سینه سپر میکردم و از خودم دفاع میکردم بعد الان جلوی یه آدم که پیشیزی واسم ارزش نداره هیچی نمیتونم بگم..؟!!



|□| بانوی کثیف_48□|



با دو دستم محکم کوبیدم روی سینه ی پهن و ورزیده ی مردونش و با عصبانیت گفتم:

-تو چیکاره ی منی؟! هان بگو؟ نه شوهرمی نه دوست پسرمی نه پدرمی نه داداشمی؟! نکنه گه خورمی؟!!

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اصلا چرا روی من حس مالکیت داری؟ بخاطر همون یه بار سک*س؟ بین آقا جان..همین الان سرت رو از تو ک*ون من در بیار و گمشو برو بیرون..
و دوباره در بسته شده رو باز کردم..

همونطور که به سمت در حرکت میکرد صورتش رو برگردوند سمتمو گفت:
-تو حالا حرف منو جدی بگیر،خواهیم دید چه طور زندگی خواهی داشت!

و محکم در رو به هم کوبید،هوفی کشیدم و روی تخت نشستم،سرم رو بین دو دستم گرفتم و اشکم چکید،نمیدونم این آقا من رو دوست داره یا هر فکر دیگه ای غیر از دوست داشتن توی سرش هست؛
لباس هام رو با لباس راحتی عوض کردم و خزیدم زیر ملافه،چشم هام رو روی هم گذاشتم،امروز روز بدی بود،غیر از صبح که خوب بود بعد از رفتن ویلهام پشت در

بدی ها اومدن توی این روز از زندگیم..

صبح با شنیدن صدای در پلک هام رو آروم از روی هم برداشتم و دوباره گذاشتمشون روی هم..
دوباره صدای در اومد..بازم خاطره ی دیروز یادم اومد..
آروم روی تخت نیم خیز شدم و قولنج بدنمو گرفتم..
-کیه؟!



|بانوی کثیف_49|



-منم رکسان

کلافه هوفی کشیدم و ملافه رو از روم کنار زدم و به سمت در رفتم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

در رو براش باز کردم و داخل اتاق اومد

-وای دختر دیروز کجا بودی؟ همشو برام تعریف کن بخدا سراپا گوشم اگه نگفتی میگیرم موهای سرتو
تار تار میکنم

دوباره هوفی کشیدم و دستش رو کشیدم و
بردمش روی تخت و نشستیم..

شروع کردم از اولی که با ادموند برخورد کردم تا موقعی که برگشتم و دوباره به ادموند برخورد کردم..

دهن باز مونده اش رو بستم و گفتم:
-چی شد؟!

انگشت اشارشو روی دهنش گذاشت و گفت:

-این ادموند پرده ی منو زد اینطوری نکرد تورو که حتی پردتم زده چرا اینقدر پیگیرته؟!

این قصه که برام تعریف کردی اولش ادموند بود آخرش ادموند بود
-این قصه نبود رکسان، دیروزی بود برای که برای منم گذشت رکسان

موهاشو همراه با کش دم اسبی بست و گفت:

-جون کاش برای منم از این دیروزا اتفاق بیوفته..

با کف دست محکم کوبیدم پس کلش و گفتم:

-ببین اصلا موقع مسخره بازی نیست دیگه نمیکشم

بغلم کرد و سرم رو گذاشت روی شونش و موهام رو نوازش کرد:

-چیزی نمیشه به خدا توکل کن، همه چیز دست اونه

حق با رکسان بود!..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



| □ | بانوی کثیف _ 50 □ |



مایو تنم کردم و همراه رکسان سمت استخر ساختمان رفتیم، با لرزشی که گوشیم داشت صفحشو آوردم بالا و چشمم خورد به شماره ی ناشناسی که

نوشته بود:

"باعث ننگ و خجالت مامان و باباتی فاح*شه، بذار پام برسه کالیفرنیا بدجوری میگامت، من حال بهت ندادم که اومدی به خارجیا میدی؟"

با تعجب اخم ریزی بین ابرو هام دادم و رو به رکسان گفتم:

-به نظرت کیه؟!

و پیام رو براش خوندم که متفکرانه نگاهم کرد و گفت:

-مامان و بابات که یقین نیستن..حتما

سریع سرم رو برگردوندم سمتشو با جدیت گفتم:

-خفه شو رکسان، نمیتونه بردیا باشه، بردیا الان پیش اون دختره خوشه اصلا چرا من باید براش مهم

نباشم وقتی مادر پدرم انگ هرزه

بودن رو بهم زدن و جلوی همه میخواستن سنگسارم کنن، حتی من برای پدر مادرم مهم نیستم..وقتی

هرزه نبودم بهم این کلمه رو هدیه دادن تا یدکش بکشم..منم خواستم چیزی باشم که پدر و مادرم

میخوان

-یه زیر خواب؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با تعجب برگشتم سمت صدا، جان بود، کسی که اولین رابطمو باهاش داشتم و از دنیای دخترنم به دستش اومدم بیرون..

اونم یه شورت مایو تنش بود و حتما داشت به سمت استخر میرفت
رکسان با جدیت خاصی که معلومه برای مسخره بازیه گفت:
-بهت یاد ندادن به حرفای بقیه نباید گوش بدی؟!



|□| بانوی کثیف_51□|



نوچی زمزمه کرد و ازمون دور شد..

رکسان انگار چیزی یادش اومده باشه بالا و پایین پرید و گفت:

-اها یه چیزی.. اینقدر ادعای پاکی نکن تو کلی دوست پسر داشتی که باهاشونم رابطه داشتی

با مشت کوبیدم روی بازوش و عصبی گفتم:

-بیشعور رابطمون دهانی بوده نه دخول.. کثافت نه اینکه خودت خیلی پاکی

نگاهشو ازم گرفت و حولشو از این دست

به اون دست انداخت.. بلاخره رسیدیم به استخر.. با دیدن ادموند، تام و جان همراه سارا و اوا داخل

استخر چشمام گرد شد.. یعنی اینا هر روز میان اینجا یا

فهمیدن ما میخوایم بیایم اومدن.. شونه ای بالا انداختم و حولمو گذاشتم روی چوب لباسی و بعد از اینکه

دوش کوتاهی گرفتم پریدم داخل آب..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

شروع کردم به زیر آبی شنا کردن و زیر آب چرخشی زدم که موهای بلندم دور صورتم چرخید و جلوی نفسمو گرفت..

سریع اومدم بالا و موهامو پس زدم و نفس گرفتم..

موهام رو فرستادم داخل آب و یهو سرمو عقب کشیدم که موهام همراه آب با شدت رفتن عقب..

رکسان هم شنا کرد و اومد پیشم..

دستشو دور گردنم قفل کرد و گفت:

-جون زیر آئیم بلدی..پس از همین الان نفس بگیر..یک،دو،سه

قبل از اینکه حرفشو درک کنم بهم آویزون شد و رفتم زیر آب؛نفس نگرفته بودم برای همین شروع

کردم به دستو پا زدن



|□|بانوی کثیف_52□|



موهامو گرفتم و کشیدم عقب اما رکسان حتی چشماشو باز نکرد..

عصبی با مشت کوبیدم روی لپ باد کردش که نفس حبس شده اش اومد مثل حباب اومد بیرون..

ایندفعه من آویزونش شدم و نداشتم بره بالا،مثل این آدمایی که شنا بلد نیستن شروع کرد به دست و

پا زدن و خفم میکرد..

بیشتر از این نتونستم جلوی خودم رو بگیرم و رهاس کردم و خواستم برم که اون چسبید بهم..

دیگه واقعا طاقت نداشتم اگه نفس نمیگرفتم بیهوش شدنم حتمی بود..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

کلی آب خورده بودم و چشمام سیاهی میرفت؛عصبی گازی از دستش گرفتم که جیغ زد و حباب درست کرد..

با شدت رفتم بالا و اکسیژن رو وارد ریه هام کردم..
نفس عمیقی کشیدم و شروع کردم به سرفه کردن..

رکسان هم داشت سرفه میکرد و موهاشو پس میزد..
شنا کردم و رفتم سمت یه گوشه از استخر و نشستم کنار لبه ی استخر و شروع کردم به نفس کشیدن..نصف آبی که خورده بودم رو با فشار دادن سینم ریختم بیرون..

تره ای از موهام که اومده بود جلوی صورتم رو زدم پشت گوشم که همزمان آب پرتقالی جلوی صورتم گرفته شد
یکی از خدمه های ساختمان بود..

تشکری کردم و از دستش آب پرتقال رو یکسره سر کشیدم و لیوان رو گذاشتم روی زمین و دوباره بعد از اینکه جون گرفتم پریدم داخل آب..

سارا که دید دوباره رفتم داخل استخر خوشحال گفت:
-بیا اینجا الکسا..میخوایم والیبال بازی کنیم هستی؟!

فکر بدی نبود،سری تکون دادم و دستی برای رکسان به معنای اینکه تو هم همراهم بیا تکون دادم..

رفتم سمتشون و همراه همشون به گرمس دست دادم..
-چرا از ما فرار میکنی و فقط با رکسان میگردی؟!

نگاهم رو دوختم به ادموند و گفتم:
-من از شما فرار نمیکنم فقط با رکسان راحت ترم چون تو این شش ماه که اینجام اون خیلی بهم کمک کرده..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اهانی گفت و شربتش رو تا آخر خورد و گفت:

-خوب الان آلفرد هم میاد و مساوی میشیم..

همه سری به معنای تایید حرفش تکون دادیم،بلاخره رکسان بعد از اینکه دو لیوان شربت خورده بود اومد..

با دیدن آلفرد خیره شدم بهش..پسری بدون مو با چشمی درشت..دماغی قلمی و لب هاش گوشتی..سفید و موهای مشکی..

بلند قد و با هیکلی عالی..

وقتی بهمون رسید همه به گرمی باهاش دست دادیم و رفتم وسط آب و تور رو گذاشت وسطمون.. آلفرد رفت عقب و با غرور توپ رو انداخت بالا!..



|بانوی کثیف_53|



توپ اومد سمت من و من با دستم توپ رو دادم به اوا و اوا سرویس زد و پرتش کرد اونطرف؛ همینطوری داشتیم بازی میکردیم و روزمون رو میگذروندیم..

با آخرین سرویسی که از طرف ادموند زده شد ما با فاصله ی دو امتیاز باختیم..

آلفرد همونطور با غرور همیشگیش گفت:

-خوب اول یکم بریم جون بگیریم بعد میایم مسابقه ی شنا..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

فکر بدی نبود، از استخر زدیم بیرون، رفتم و روی صندلی نشستم، همون موقع ادموند اومد و نشست رو به روم، پشت بند اون خدمه اومد و با گرفتن سفارشاتمون رفت..
نگاهم رو به چشمای مرموزش دوختم و گفتم:

-نکنه باز اومدی اعصابمو به هم بریزی..

-نه اومدم یکم حال کنیم!

با تعجب بهش خیره شدم که دستش رو گذاشت روی دستم و آرام لمس کرد:
-فقط یه حال کوچولو اونم از جانب من به تو هدیه

آب دهنم رو قورت دادم، با پاش داشت از زیر میز که
روش پرده داشت کشاله ی رانمو میمالید..
عرق کرده بودم و داشتم خودم رو میسپردم به دستای کثیف ادموند

با چرخشی که با انگشتش دور بهشتم
زد آهی کشیدم و گفتم:

-باشه قبوله

جونی گفت و با چشمای قرمزش گفت:

-شورتتو در بیار

همونکاری که گفت رو کردم و یکم صندلیم رو کشیدم عقب..

با شست پاش شروع کرد به مالیدن بهشتم و حال منو خراب کردن...
لذتی که داخل کار هاش بود وصف ناپذیر بود، کمرم رو کوییدم به صندلی و دست هام رو از شدت لذت
مشت کردم!..



|بانوی کثیف_54|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



لبمو به دندون گرفتم تا ناله نکنم، ادموند دستم رو فشرد و گفت:

-اون لبایی که مالکش منم رو زخمی نکن که بدجور آسیب میزنم بهت..

دندونم رو از روی لبم برداشتم و نگاهش کردم، از این حس مالکیت متنفر بودم..

بلاخره شستش رو فرستاد داخلم که آه ریزی کشیدم، پشت بند ناله ی من خدمه اومد و سفارش هارو گذاشت روی میز و رفت..

نگاهمو به بقیه دوختم تا مبدا کسی حواسش به ما باشه..

خدارو شکر همشون از ما دور بودن و من دورترین نقطه و کنج ترین نقطه رو انتخاب کرده بودم تا از بقیه دور باشم.. حتی اگه میخواستن هم بخاطر میز جلویی که بزرگتر بود نمیشد..

آه و ناله های ریزی میکردم و اون شدت ضربه هاش رو بیشتر و با ش.هوت گفت:

-فکر کن جای انگشتم الان مردو*نگیم اون داخل بود؟ بیشتر حال نمیکردی؟

با لرزشی به اورگاسم رسیدم و تمامی ترشحاتم رو ریختم روی صندلی..

بلند شدم و سینه هام رو از سوتین در آوردم..

با ناز شورتش رو در آوردم و خم شدم سمتش و مردو*نگیشو تا ته کردم داخل دهنم و چند باری سرم رو عقب و جلو کردم تا خیس بشه..

نوتلا رو ریختم روی سی*نه هام و خودم رو با مردو*نگیش تنظیم کردم..

اون کاری نمیکرد و فقط من رو با ش.هوت و خماریت تماشا میکرد..

کم کم تماشو وارد خودم کردم و دستمو دور گردنش حلقه کرد و با شهوت نالیدم:

-بفرمایید نوتلا..

با شنیدن حرفم وحشیانه افتاد به مون سی*نه هام و شروع کرد به خودنشون..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با یک دستش سینم رو نگه داشته بود و با دست دیگه اش کمرم رو گرفته بود..
شروع کردم به بالا و پایین شدن و آه و ناله کردن..

این رابطه واقعا لذت بخش بود،دومین رابطه ای بود که توی فضای باز داشتم
تمام نوتلا رو که خورد با دو دستش کمرم کرد گرفت و همراهیم کرد تا راحت تر بالا و پایین بشم..
خم شدم و لبامو روی لباش گذاشتم و مشغول بازی کردن با لب های گوشتی و خوشمزش که روش
هنوز اثرات نوتلا مونده بود رو مکیدم!..



|بانوی کثیف_55|



همینجوری داشتم بالا و پایین میشدم که پهلوم رو محکم چنگ زد و با ناله گفت:
-داره میاد پاشو

بلند شدم و جلوش زانو زدم و سرشو کردم داخل دهنم و شروع کردم به بالا و پایین
کردم سرم

همزمان ادموند ار.ضا شد و تمام اثراشو ریخت داخل دهنم
همشو خوردم و بعد شورت و سوتیم رو درست کردم..
شورتش رو کشید بالا و ولو شد روی صندلی

-عالی هستی دختر،نظرت چیه با هم رل بزنیم؟!
همینطور که داشتم نوشیدنیمو میخوردم نگاهش کردم،ایده ی بدی نبود..ادموند توی سک*س حرفه
ای بود و لذت کامل رو به یه دختر میداد،همچنین روم تعصب داشت و میخواستم

@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

اما یه حسی بهم میگفت ویلهام هم هست، اما اون آشغال منو گذاشت وسط جنگل و رفت..
نگاهش کردم و گفتم:

-باشه قبوله

لبخندی ژکوندی زد و نوشیدنیشو کامل سر کشید..

اومد سمتمو داخل بغلش فشردم و بوسه ای روی کنج لبم گذاشت و نشست روی صندلیش..
با شنیدن صدای آلفرد نگاهش کردم که با اعصابیت گفت:

-بابا سه ساعته دارم صداتون میکنم گمشین بیاین

برگشتم سمت ادموند و گفتم:

-بیا بریم منتظر ما هستن!

سری تکون داد و بلند شدیم و رفتیم سمتشون، همینکه رسیدیم بهشون رکسان کنجکاوانه اومد سمتمو
کنار گوشم زمزمه کرد:

-یکی رو رد نکرده رفتی سراغ بعدی؟!

نگاه خشمگینی بهش انداختم و که نشکونی از پهلوم گرفت..

آخی گفتم که ادموند برگشت سمتم



|بانوی کثیف_56|



-چیزی شد؟!

سری به معنای نه تکون دادم و نگاهی به معنای اینکه بعدا به حسابت میرسم به رکسان انداختم که
آلفرد اومد سمتمون و گفت:

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-جمع شید،من و سارا قرعه کشی کردیم،خب اول من و اوا هستیم،بعد تام و رکسان،و بعد جان و سارا،و در آخر ادموند و الکسان،خب دیگه حرفی نباشه و همراه اوا رفتن سمت تخته ی پرش..

دوتا تخته بود و هردوشون رفتن روی تخته ها،شک نداشتم آلفرد برندس.. با سوت سارا هردو شیرجه زدن داخل آب و شروع کردن به شنا کردن هر یکی از ما یکی رو تشویق میکرد و بهشون روحیه میداد..

و همونطور که میدونستم آلفرد برنده شد اومدن بیرون و اوا با اخی که بین دو ابروش داده بود لب زد:

-قبول نیست وسط راه با پاش به من لگد زد آلفرد برگشت سمت ما و گفت:

-شما چیزی دید

همه سری تگون دادیم..حس شوخ طیم گل کرد..

-من فقط دوتا موجود چلاغ دیدم که دارن دست و ما میزنن و فقط پشتشون معلومه..اگه کاری هم کردن ما ندیدیم..

حقیقت هم همین بود کسی نتونست چیزی رو ببینه..

اوا روشو برگردوند،صدای پوزخندش از همین جا هم به گوش میرسید..

تام و رکسان رفتن سمت تخته های پرش و روشون ایستادن..با سوت سارا هردو شیرجه زدن..



|بانوی کثیف_57|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



ایندفعه هردو مساوی شدن و با قرعه کشی رکسان قبول شد،
جان و سارا هم مسابقه رو انجام دادند و جان برنده شد..
حالا نوبت من و ادموند بود..

رفتیم روی تخته های پرش.. با سوت سارا پریدم و همزمان صدای ادموند به گوشم رسید:
-جون سی*نه هارو

و داخل آب فرو رفتیم، با تمام توانم شروع کردم به شنا کردن و دست و پا زدن

نباید میذاشتم ادموند بیره به هر قیمتی که شده، بلاخره رسیدم و با گرفتن نفس از داخل آب اومدم
بیرون، از شانس بدم من و ادموند هم مساوی شدیم..
ادموند خم شد سمتمو گفت:

-میتونستم ببرم اما دلم برات سوخت
نگاهش کردم و پوزخندی زدم که آلفرد دوباره قرعی کشی کرد و ادموند برنده اعلام شد، لبخندی زدم
و رفتم کنار اوا ایستادم..

-بچه ها من میرم اتاقم فعلا خیلی خستم
با خداحافظی کوتاه رفتم سمت اتاقم و دوش کوتاهی گرفتم و لباس خواب بلند و مشکی حریری تنم
کردم..

روی تخت ولو شدم و گوشیم رو برداشتم..
ده تماس بی پاسخ از ویلهام و دو تماس بی پاسخ از شماره ی ناشناس
همچنین سه تا پیام..

پیام ادموند رو باز کردم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-سلام الکساندرا،میخوام ازت که منو ببخشی واقعا خواهرم زایمان کرده بود و به من احتیاج داشت چون شوهرش رفته سوئیس خواهشا درکم کن و ناراحت نشو فردا اگه میخوای پیام دنبالت با هم حرف بزنیم،خواهشا نه نیار

پوزخندی زدم و یه اموجی قلب ترک خورده رو فرستادم و رفتم سراغ پیام فرد ناشناس

بازش کردم و شروع کردم به خوندن پیام طولانی..
دهنم باز موند این کی بود که این پیام رو فرستاده بود



|□□بانوی کثیف_58□|



به فارسی نوشته شده بود:

-سلام خانوم بهار ملقب به الکساندرا،حالت چطوره پ*ورن استار عزیز..میدونستی چند هزار تا از بچه هامو با دیدن فیلم هات فرستادم داخل فاضلاب..

میدونی مامان و بابات از وقتی فهمیدن چه هرزه ای شدی که البته بودیا اما دیگه نه در این حد،فاحشه ی عزیز من چطوری؟خواستم بگم مواظب باش از اون ساختمان نیای بیرون چون دقیقا

لیزر کلم روی قلبت نشونه گیری شده..دختره ی بی حیا و بی عفت برای من نیاز تو تکمیل نمیکرد که رفتی به خارجیا میدی؟!تو بهتره مثل یه پرنده

خودت رو داخل اون قفس زندونی کنی تا زنده بمونی،عزت زیاد
آب دهنم رو قورت و گوشی رو به کابل شارژر وصل کردم و خزیدم زیر تخت..

@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

خدایا مگه منم از مخلوقات تو نیستم که این همه بدشانسی پشت سر هم برام میاد؟ از یه پل بدبختی رد نشده پل بعدی هم بهش اضافه میشه..

پلک هام رو روی هم میذارم و خودم رو بغل میکنم، اشکم میچکه و میخوام بخوابم اما این ترس لعنتی که افتاده به جونم نمیزاره.. شایدم این حرف ها یه دروغ محض بیشتر نیست



|بانوی کثیف_59|



صبح با صدای دلنواز جیک جیک گنجشک ها آروم لای پلک هام رو باز کردم و لبخندی روی لبم زدم، خدایا شکر.. روی تخت نیم خیز شدم و قولنج بدنم رو گرفتم..

بخاطر درگیری های دیروز خیلی خسته بودم و هنوز خواب داشتم.. برای همین دوباره دراز کشیدم و دوباره خوابیدم..

بلاخره رضایت کامل رو از خوابم گرفتم و بلند شدم رفتم سمت دستشویی.. کارم رو که کردم دست و صورتم رو با صابون شستم و رفتم سمت میز آرایش

رژ ملیحی زدم و ریمل رو روی مژه هام کشیدم..

از اتاق زدم بیرون که همزمان با منشی آقای کورای سینه به سینه شدم.. دختره عینکشو داد پایین و وقتی مطمئن شد خودم لبخندی زد و گفت:

-آخر هفته با جان برنامه داری.. گفتم در جریان باشی که آماده شی و عقب گرد کرد و رفت سمت میزش..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لبخند زنان رفتم سمت اتاق ادموند، حالا که دوست شده بودیم چرا یکم عشقولی بازی در نیاریم؟!
آروم وارد اتاقش شدم.. معلومه تا دیر وقت بیدار بوده که الان ساعت دوازده ظهره و اون هنوز خوابه..
رفتم سمتشو روی خشتک شلوارش نشستم و خم شدم سمتش و خودمو متمایلش کردم..
تره از موهام رو گرفتم و شروع کردم به به قلقلک دادن دماغش..
با دستش موهام رو پس میزد و صورتش رو چپ و راست میکرد..
این دفعه موهام رو کردم داخل دماغش که یهو چشماش باز شد و با دیدن من لبخند خبیثی روی لباش نشست..

یهو برم گردوند و خوابوندم روی تخت و دو دستم رو بالای سرم نگه داشت..
آب دهنم رو قورت دادم که لبخندی زد و گفت:
-بازیت گرفته

سری به معنای آره تکون دادم که دستش رو روی گونم کشید و خم شد سمتو لاله ی گوشمو بوسید
-بیا بازی



|□| بانوی کثیف _60□|



و یهو دست هام رو بالای سرم نگه داشت و لبخند خبیثش بزرگتر و بزرگتر شد..

با دستش شروع کرد به قلقلک دادنم و من همینطور جیغ میزد و میخندیدم
تقلا میکردم از زیر هیکل بزرگش پیام بیرون اما نمیشد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

شدت قلقلک رو بیشتر که کرد با جیغ گفتم:

-باشه باشه بس کن الان شاشم میره

خنده ای کرد و از روم کنار رفت و پخش شد روی تخت..

روی تخت نیم خیز شدم و موهام رو انداختم پشت سرم و با من من گفتم:

-ادموند

صورتش رو برگردوند سمتمو گفت:

-جانم

دلم حالی به حالی شد با لبخند گفتم:

-خب خودت میدونی که من پ.ورن استایل یا همون پ.ورن استار شدم و دیگه داخل رابطمون خیانت و

هرچیز دیگه ای نیست..

آخر هفته با جان برنامه دارم!..

اخم ریزی کرد و اونم روی تخت نیم خیز شد و با لب و لوچه ای کج لب زد:

-منم قبل از تو با اوا برنامه دارم

با شنیدن حرفش نمیدونم اما حس مالکیتم گل کرد و حسودیم شد

-نمیشه لغوش کنی؟!

-اون وقت تو چی؟! تو نمیتونی لغوش کنی

سرمو انداختم پایین و با لبی پایین افتاده لب زدم:

-نه نمیتونم،همیشه کورای تهدیدم میکنه!

با دستش تره ای از موهام رو زد پشت گوشم و با لبخندملیحی گفت:

-اشکال نداره من ناراحت نمیشم فقط

یهو در باز شد و منشی آقای کورای به جیغ پرید داخل اتاق و با دیدن ما دهنش باز موند!..



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|بانوی کثیف_61|



سریع خودش رو جمع کرد و با اخم و تخیسی که نمیدونم از کجا آورده بود غرید:

-تمامی پو*رن استار های زن به جشنواره ی AVN دعوت شدن،از همین الان روی اون بدنت کار کن

و در رو محکم بست و رفت..به عصبانی بودنش اهمیتی ندادم و برگشتم سمت ادموند و گفتم:

-جشنواره AVN دیگه چی چیه؟!

اگه ایران بود میگفتم چه صیغه ای اما اینجا کالیفرنیاست و همیشه هرچی به زبان فارسی میگی رو به

انگلیسی هم به زبون بیاری

-یه جشنواره ی بزرگه که هر ساله برای ما برگزار میشه و برای هر چیزی جایزه داره..

دستش رو روی سی*نم گذاشت و گفت:

-مثلا بهترین سایز و فرم سینه و

دستش رو روی با*سنم گذاشت و محکم چنگش زد:

-بهترین فرم و سایز اینجا و غیره

دست هام رو ستون کنار بدنم گذاشتم و گفتم:

-و واسه شماها چی؟!

اشاره ای به پایین تنش کرد گفت:

-این و اندام بدنمون و فیلم هایی که درست کردیم

آهانی گفتم و بلند شدم،به بدنم کش و قوسی دادم و گفتم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-خب من برم اتاقم،سالن غذا خوری میبینمت واسه ناهار فعلا عزیزم
و خواستم برم که میچ دستم رو گرفت و کشیدم سمت خودش و گفت:
-همین؟خشک و خالی

و اشاره ای به لبش کرد،اخمی کردم و بوسه ای کنار گوشه ی لبش زدم و سریع دوییدم از اتاق زدم
بیرون

در اتاقم باز کردم..فکر کنم اینجا داره برام تکراری میشه..اتفاقاتی جدیدی میوفته اما در و دیوارش و
آدماش دارن قدیمی میشن..

خودم رو روی تخت ولو کردم رو به سمت چپ چرخیدم که نور قرمزی به چشمم آسیب زد..

سریع چشمم رو بستم و بلند شدم..

کمی چشمم رو مالیدم و رفتم سمت پنجره،با دیدن مرد هیکلی و خوش هیکلی که از سر تا پا مشکی
پوشیده بود و کلت دستش بود هینی کشیدم و دو قدم رفتم عقب..



|بانوی کثیف_62|



دستم رو روی دهنم گذاشتم و هینی کشیدم و همینجوری نگاهش کردم که کلتش رو دوباره سمت
نشونه گرفت..

جیغ خیلی بلندی زدم که مرده سریع

کلتش رو گذاشت داخل کیفش و شروع کرد به دوییدن..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

دستم که اشاره کرده بودم سمتش همینجور خشک مونده بود و دهنم باز مونده بود و حتی توان این رو نداشتم که لب هام رو روی هم بزارم و دهنم رو ببندم..

در که باز شد آقای کورای ، منشیس ، دو سه تا از بادیگارد هاش و ادموند و بقیه اومده بودن داخل..
آقای کورای سریع اومد سمتم و دست هاش رو گذاشت روی شونه هام و گفت:
-الکسان حالت خوبه چت شد یهو دختر؟
همین که پلک هام رو روی هم میذاشتم جای شکر داشت..

خوابوندم روی تخت و دستم که خشک مونده بود رو گذاشت کنار بدنم..
دهنم رو با کلی زحمت بستن و یکی از بادیگاردا رفتن تا تبلت رو بیارن که دوربین های امنیتی رو چک کنن..

این شوکی که بهم وارد شده بود حتی نای حرف زدن رو هم ازم گرفته بود..

بلاخره بادیگارد اومد داخل و رفت سمت آقای کورای و تبلت رو داد دستش..
آقای کورای فیلم رو که دید عصبی تبلت رو پرت کرد روی زمین و غرید:

-این چه وضعشه پس شما هارو گرفتم جلوی در دکوری باشین هان؟! این مرتیکه چطور اومده اینجا و میخواد یکی از بهترین خانومای اینجا رو اونم دقیقا نزدیک جشنواره ی AVN بکشه؟! از این به بعد بادیگارد ها دو برابر میشن و سیستم امنیتی قوی تر دیگه نمیخوام چنین اتفاقی بیوفته

نفس عمیقی کشیدم و به سختی و کلی جون کندن لب زدم:

-آب..آب میخوام



|بانوی کثیف_63|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



آقای کورای با شنیدن صدام سریع و با لبخند ملیحی که تازه اومد روی صورتش و جای اون اخم و تخس رو گرفته بود برگشت سمتم و خوشحال اومد سمتم..

از پارچ روی عسلی آب ریخت داخل لیوان و کمکم کرد نیم خیز شم و بهم کمک کرد آب بخورم -خوب شد حرف زدی فکر کردم شوک اینقدر زیاد بوده که فلج شدی دختر!..

تک خنده ای کردم و به طرفین سری تگون دادم..

-الکسانی میگم این چند وقته کسی هست که تهدیدت کرده باشه یا کسی ناآشنا اومده باشه و جلوت رو گرفته باشه؟!

با یاد آوری کسی که داخل پیام ها تهدیدم کرده بود لب زدم:

-میشه تنهامون بزارید؟!

کم کم اتاق خالی شد و من موندم و آقای کورای..

با نگرانی سرمو انداختم پایین و گفتم:

-تو که میدونی من مال اینجا نیستم و الان چند وقتی هست یکی همش بهم پیام میده و تهدیدم میکنه که اینجوری و اونجوری..

شمارشو میدم بهتون تا شاید بتونید کاری بکنید

و گوشیمو گرفتم و شمارشو براش مسیج کردم..کورای تشکری کزد و از اتاق زد بیرون و همزمان در باز شد و رکسان،اوا و ادموند و آلفرد اومدن داخل..

نشستن کنارم و با نگرانی گفتن:

-حالت خوبه؟!چیزیت که نشد؟وقتی فهمیدیم میخواستن بکشتن..راسته؟!

سری به معنای آره و تایید حرفشون تگون دادم که هینی کشیدن و به هم دیگه نگاه کردن..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ بانوی کثیف _ 64 □ |



بعد از اینکه کلی باهام حرف زدن و مشغولم کردن تا بحث امروز رو فراموش کنم اما مگه میشد
همچین چیزی رو فراموش کرد؟!

آلفرد ، اوا و رکسان با خداحافظی کوتاهی از اتاق زدن بیرون و من موندم و ادموند..

ادموند تا دید کسی داخل اتاق نیست سریع در رو قفل کرد و اومد سمتم..
زانو زد کنار تخت و دستمو گرفت داخل دستشو گفت:

-چیزیت که نشد خانومی؟ میدونی وقتی کورای گفت همچین اتفاقی افتاده چه بلایی سرم اومد؟! بزار اون
کثافت رو پیدا کنم جلوی چشمای خودت زنده زنده چالش میکنم..

و با دستش شروع کرد به کشیدن خط های فرزی و ادامه داد:
-این خط اینم نشون، ادموند هرچی رو بگم عملش میکنم، جلوی چشمای خودت میندازمش داخل قبر و
روش خاک میریزم تا التماس کنه جونشو بهش ببخشی
لبخندی زدم و با تک خندی گفتم:

-ادموند..

چشمای نگرانش رو دوخت به چشمام و لب زد:

-جانم؟!

-خیلی ممنون که هستی

و خم شدم و بوسه ای روی لپش گذاشتم..

بلند شد و دستشو روی سرم کشید و با گفتن مواظب خودت باش از اتاق زد بیرون..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

آب پارچ رو ریختم داخل لیوان و همشو یهو کشیدم بالا، ملافه رو کشیدم روی سرم و چشمام رو بستم تا بخوابم..

اما ترس نمیداشت بخوابم و هر آن حس

میکردم یکی نشونه ی کلتش رو گرفته سمت مغزم و با شمردن یک، دو و سه شلیک میکنه و من میمیرم..

بلاخره بعد از اینکه حدود ده بار اشهدم رو خوندم و بسم الله گفتم خوابم برد..



|□|بانوی کثیف_65□|



بیدار که شدم شب شده بود و هوا تاریک..

بلند شدم و صورتم رو شستم..

آرایشی کردم تا صورت ترسیده ام کمی عادی بشه..

رفتم سمت گوشیم.. سی عدد تماس از ویلهام داشتم..

پیغام صوتیشو باز کردم:

-سلام الکساندرا..چند باره دارم ازت معذرت میخوام بخدا نمیدوستم چنین اتفاقاتی برات میوفته..تا نیای

بیرون و بینمت بیرون ساختمان منتظرتم

چشمام گرد شد، کیفم رو انداختم رو شونم و از ساختمان زدم بیرون..

با دیدن ماشینش سریع دوییدم سمتشو بازش کردم..

نشستم داخل ماشین و با نفس نفس گفتم:

-چی میخوای بگ

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با قرار گرفتن لب هاش روی لب هام حرف تو دهنم ماسید، با چشمایی گرد شده همینجوری نگاهش میکردم و نمیتونستم کاری بکنم..

بلاخره ازم جدا شد و با چشمای اشکی بهم خیره شد..

با نفرت نگاهش کردم که گفت:

-واقعا معذرت میخوام الکساندرا، میدونی وقتی اون ویدئو رو ازت دیدم چه بلایی سرم اومد؟ وقتی داشتی زیر یکی دیگه آه و ناله میکردی و فیلم با کیفیت داخل سایت پورن هاب پخش شده..

سرم رو بلند کردم و صاف ایستادم

-بعد باید ولم میکردی و الکی مینوشتی خواهرت زایمان کرده؟! باید ولم میکردی تا خوراک چندتا گرگ گرسنه بشم؟!

سرشو انداخت پایین و دستم رو گرفت و گذاشت روی دستش..

با چکیدن اشکی روی دستم با دهنی باز نگاهش کردم که گفت:

-نمیخوام ازت این چیزا پخش بشه، نمیخوام بی آبرو باشی..برام سخته الکساندرا

داشت برای من گریه میکرد؟! برای من؟ میگن یه مرد وقتی دوست داره که برات گریه کنه نه گریه بندازه!..



|بانوی کثیف_66|



من بین یه دو راهی گیر افتاده بودم، بین ادموند و ویلهام و هردو یه مرد واقعی هستن که روی عشقشون تعصب دارن

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

به عاشق بودن ادموند شک دارم اما به عاشق بودن ویلهام به هیچ وجه..

همینطور آروم گریه میکرد و گفت:

-من حتی اینقدر دوست دارم که برات پیا گذاشتم، حتی میدونم با ادموند رل زدی و امروز یکی میخواسته بهت شلیک کنه..

من شاید ازت دور باشم اما از رگ گردن بهت نزدیک ترم!..

با شنیدن حرفش چشمام گرد شد

این بشر این موضوعات رو از کجا فهمیده بود؟! هیمنجوری پلک میزد و که کلافه دستی داخل موهاش برد و گفت:

-حتی اون مردی که از دست گرگ ها نجات داد هم من فرستادم، خواهشا سر عقل بیا بهار
با شنیدن حرفش چشمم گرد شد.. پلک زدم لب زدم:

-تو اسم من رو از کجا میدونی؟!

دستش رو روی گونم کشید و گفت:

-همونطور که گفتم از رگ گردن بهت نزدیک ترم..

دستی روی چشم هام کشیدم و نشکونی از رون پام گرفتم شاید خواب باشم و دارم خیالبافی میکنم
اما.. اما این حقیقتی تلخ بود..

چونم لرزید ، حنجره ام یاری نمیکرد که بتونم کلمه ای رو به زبون بیارم..
نمیتونستم سنگینی هوای داخل ماشین رو تحمل کنم..

از ماشین پیاده شدم و با اشک خودمو به صندلی های کنار خیابون رسوندم..

نشستم روی صندلی و سرمو بین دو دستم گرفتم..

گوشی داخل کیفم لرزید، با گریه درش آوردم و پیغام رو باز کردم

-بیا داخل ماشین

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

براش سریع تایپ کردم:

-نمیتونم

همزمان پیغامی اومد که از مخاطبی ناشناس بود

-به دور و برت نگاه کن..داخل این روز تعطیل که پشه تو خیابون پر نمیزنه آدم ناشناسی که صبح دیدی
رو میتونی ببینی؟



| □ بانوی کثیف _ 67 □ |



با دیدن پیغام گوشی از دستم سر خورد و افتاد روی زمین..
نمیتونستم حرکت کنم حتی نمیتونستم سرمو بلند کنم، به سختی سرم رو بلند کردم و به اطرافم نگاه
کردم

با دیدن مردی که پشت تیر برق ایستاده و نشونه ی کلتش رو روی من گرفته با دهنی که مثل ماهی باز
و بسته میشد بهش خیره شدم..

خم شدم و گوشی رو برداشتم و دوباره نگاهش کردم، کلتش رو گذاشته بود روی زمین و اسکارفش رو
که روش طرح لبخند اسکلت بود رو برداشت..
از دور چهره اش معلوم نبود،

همزمان دوباره کلتش رو آورد بالا که
ماشینی جلوی پام ترمز کرد و درش باز شد..
ویلهاام عربده زد:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-سوار شو..

بدون معطلی سوارش شدم و درش رو بستم، پاشو گذاشت روی پدال گاز و با سرعت رفت..
نگاهمو دوختم به مرد ناشناس.. اسکارفش رو گذاشته بود و فقط چشم هاش نمایان بود.. بازم تشخیص
سخت بود..

برگشتم سمت ویلهام و با لبخند خم شدم سمتش و بوسه ای روی گونش گذاشتم و با لبخند لب زدم:
-واقعا ممنونم من جونم رو به تو مدیونم..
لبخندی زد و گفت:

-بریم کلبه!..

پشت چشمی نازک کردم و صورتمو برگردوندم و لب زدم:

-برم گردون به ساختمون..

بدون هیچ مخالفتی به فرمون چنگ زد و با چونه ای لرزون و دندون قروچه سری تکون داد و دور زد..

به ساختمان که رسیدیم با خداحافظی کوتاهی با دو وارد ساختمان شدم و رفتم سمت پذیرش..

رو به مشنی لب زدم:

-آقای کورای وقت دارن؟!

سرش رو بلند کرد و سری تکون داد.. رفتم سمت اتاقش و چند تقه به در زدم که با صدایش به گوش

رسید



|بانوی کثیف_68|



-بفرمایید تو

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

دستگیره ی در رو کشیدم پایین و وارد اتاق شدم،داشت با لپ تاپش ور میرفت..رفتم نشستم روی صندلی و با خونسردی گفتم:

-آقای کورای من یه بادیگارد میخوام

لپ تابش رو بست و جواب داد:

-چرا اون وقت؟!

دو دستمو قالب صورتم کردم و سرم رو انداختم پایین:

-دوباره بهم حمله شد و میخواستن بکشنم

-ببین من خودمم شماره ای که بهم دادی رو دارم چک میکنم و فعلا فهمیدم این خط مالکش یه فرد از اتباع خارجی

با شنیدن حرفش دهنم باز موند،یعنی میتونست بابام یا بردیا بوده باشه؟!

-و اینکه من میسپریم به پلیس دستگیرش کنن،تو فعلا در گیر جشنواره AVN باش سری تکون دادم و از اتاقش زدم بیرون..

هنوزم دلم شور میزد و آروم نشده بودم..

وارد اتاقم شدم و خواستم برم سمت تخت که با شدت پرت شدم روی تخت..

با ترس غلتی زدم و با دیدن ادموند نفس آسوده ای کشیدم و لب زدم:

-چه مرگته ادموند ترسوندیم؟!

با دست هایی مشت شده اومد سمتم و از پشت دندون های کلید شده اش غرید:

-تو با من دوستی اون وقت با ویلهام میلاسی؟!



|□|بانوی کثیف_69□|

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



با شنیدن حرفش چشم هام گرد شد و با دهنی باز نگاهش کردم، چونش میلرزید و رنگ صورتش به کبودی میزد..

-چرا با ویلهام رفتی بیرون؟! هان یا لا بگو، ببین الکساندرا اگه بخوای اراجیف تحویلم بده بدجور دردسر درست میکنی برای خودت، حله؟

سری به معنای آره تکون دادم و لبم رو با زبون تر کردم و لب زدم:
-کلی پیغام صوتی و تماس ازش داشتم، بهم گفت میخواد ازم معذرت خواهی کنه منم برای همین رفتم ببینمش که اون مردی که صبح دیدمش رو دوباره دیدم و ایندفعه ویلهام نجاتم داد و میشه گفت فرشته ی نجاتم بود..همین چیز بیشتری نبود بخدا

چشم ریز کرد و مرموز لب زد:

-همین بود؟

سری تکون دادم که اومد سمتمو در آغوشم کشید و شروع کرد به نوازش کردن موهام، بیشتر از هرچیزی به ناز و نوازش نیاز داشتم؛ امروز روز بدی برای من بوده و همش با استرس، شوک و ترس گذری شد..

دراز کشیدیم روی تخت و سرم رو روی تخته سینه ی پهن و مردونش گذاشتم و دکمه هاش رو باز کردم..

بغلش کردم که دستش دور کمرم حلقه شد و چسبوندم به خودش..

بوسه ای روی پیشونی ام کاشت و بیشتر چسبوندم به خودش..
لبخندی زد و بوسه ای روی سینه اش گذاشتم که لرزشی کرد و گفت:
-عه خانومی از این کارا هم بلدی؟!!



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|□| بانوی کثیف _70□|



اوهومی زمزمه کردم و شروع کردم به کشیدن خط های فرزی روی سینه اش..
با ناخن های نوک سینه اش رو گرفتم و کشیدم بالا که زد روی دستم و غرید:

-نکن توله

پوزخند صدا داری زدم و دوباره کشیدمش بالا که آخی گفت و محکم زد روی دستم و لب زد:
-نکن دیگه،جوری نشکون میگیری انگار میخوای بکنی بزاری برای خودت

شروع کردم به ماساژ دادن پشت دستم و لب زدم:

-هاها مسخره

کلافه هوفی کشید و با دستش کشوندم بالا و در یه چشم بهم زدن چرخوندم..

من زیرش بودم و اون روم خیمه زده بود..

کم کم سرش رو آورد پایین و لباسو گذاشت روی لبام..

کم کم همراهیش کردم و یه دستم رو فرو بردم داخل موهاش و شروع کردم به نوازش کردنشو با
دست دیگه ام سیکس پک و اندام ورزیده اش رو لمس میکردم..

گاز ریزی از لب پایینم گرفت و ازم جدا شد..نفسی گرفت و دوباره لب هاشو روی لب هام گذاشت..
پاهامو دور کمرش حلقه کردم و دستی که روی موهاش بود رو انداختم پشت گردنش و بیشتر به خودم
چسبوندنم..

شروع کرد به بازی کردن با زبونم و زیپ لباسم رو کشید پایین و درش آورد..

همراه با یه نیم تنه که میشد گفت فقط بالاتنه ام رو میپوشوند جلوی چشمای ملتبهش..

لبشو از روی لبم برداشت و شروع کرد به بوسیدن گردنم و همبنجور بوسه میداشت و میرفت پایین..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

وقتی رسید به نافم با دستاش شلوارمو چنگ زد و همینجور که میرفت پایین شلوارمو در آورد..
لرزشی کردم که شورت توریمو در آورد و بوسه ای روی به*شتم زد که لبمو به دندون گرفتم..



|□| بانوی کثیف_71□|



اومد بالا و نیم خیزم کرد روی تخت و با دستاش قفل سوتینمو باز کرد..
من هم با دست هام دو طرف پیراهنش رو گرفتم و از تنش کشیدمش بیرون..

بوسه ای روی گردنش گذاشتم که سوتینم رو در آورد و پرتش کرد گوشه ای از اتاق..
خوابوندمش روی تخت و تحریک وار دستمو روی برجستگی شلوارش کشیدم..

سنگگ کمر بندش رو شل کردم و دکمشو باز کردم..زیپ شلوارش رو کشیدم پایین و شلوارش رو در
آوردن..

با دستم مردون*گیشو از روی شلوار چنگ زدم..شورتش رو آروم آروم در آوردم و لیسی روش
زدم..سفید بود و بزرگ..

بلند شدم و نشستم روش و شروع کردم به مالیدن پایین تنه ام به مردو*نگیشو و دستامو روی سینه اش
گذاشتم و با نفس نفس لب زدم:
-یه سوال پپرسم؟!

دستاشو گذاشت روی سی*نه هام و نوکشون رو فشار داد که لرزشی کردم و لبم رو به دندون گرفتم..
-پپرس..

-چرا ک*یرت پشم نداره؟!

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

شستشو روی لبم کشید و گفت:

-لیزر کردم خانوم..

و کمرم رو گرفت و خوابوندم روی خودش..لیسی به بالاتنه ام زدم و با دستش پشتمو چنگ زد..

نوک سی*نه ام رو کرد داخل دهنش و شروع کرد به مکیدن و خودش رو مالوندن بهم..با دست هام

ملافه رو چنگ میزد..هیچوقت نمیتونم جلوی این حس که اسمش شه*وت هست رو بگیرم..

بعد از حدود پنج دقیقه ازم جدا شد و دو زانو نشست روی تخت و با چشمایی خمار مردو*نگیشو گرفت

و دستشو بالا و پایین کرد

-بیا بشین روش



|□□72_کثیف□□|



بلند شدم و خودمو با بین پاش تنظیم کردم و آروم آروم روش نشستم..

با دو دستش کمرم رو گرفت و همراهیم کرد تا راحت تر روش بالا و پایین بشم..

آه و ناله ی مردونه اش بلند شده بود اما من هنوز درد داشتم و لذت سراغم نیومده بود..

آخ های ریزی از زیر زبونم میزد بیرون و به پشتش چنگ مینداختم..

کم کم جا باز کرد و آه و ناله ی منم بلند شد..

همینجوری بالا و پایین میشدم که تمام ترشحاتم ریخت بیرون و همزمان ادموند گفت:

-داره میاد کجا بریزم؟!

بلند شدم و با دستم شروع کردم به بالا و پایین کردن عضوش که آب منی اش با فشار پاشید بیرون..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با دستمال خودمون رو تمیز کردیم..

دراز کشید و دست هاش رو باز کرد،خودمو انداختم داخل بغلش و لب زدم:

-شب خوش

چشمام رو بستم که بوسه ای روی پیشونی ام کاشت و گفت:

-شب خوش پرنسس کوچولو

صبح با شنیدن صدای ساعت چشمام رو باز کردم؛نیم خیز شدم روی تخت و نگاهی به ادموند

انداختم،هنوز خوابیده بود..

بلند شدم و لباس هام که هر کدوم طرفی افتاده بودن رو انداختم داخل رخت چرک ها و با برداشتن

شورت و سوتینم به سمت حمام حرکت کردم..

✧

✧✧

✧✧✧

|□|بانوی کثیف_73□|

✧✧✧

✧✧

✧

حمامم که تموم شد حوله ای رو دور موهام پیچیدم و حوله ی بزرگ تری رو دور تنم پیچیدم و از حمام

زدم بیرون..

ادموند هنوزم خوابیده بود و این برای من بهتر بود..

موهام رو با سشوار خشک کردم و بعد از پوشیدن لباس آستین داری که بلندیش تا زانوم بود رژی روی

لبم کشیدم،موهام رو بافتم و برگشتم که با دیدن ادموند که

بیدار شده بود لبخند ژکوندی تحویلش دادم و اسپری خوشبو کننده رو روی لباسم خالی کردم

-صبح بخیر عزیزم

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

کش و قوسی به بدنش داد و همراه با
خمیازه لب زد:

-صبح بخیر پرنسس من
پشت چشمی نازک کردم و گفتم:
-بلند شو برو حمام میخوام بریم رستوران
ابروهاش بالا پرید..سری تگون داد و بلند شد..

نشستم روی تخت و منتظرش موندم..
بعد از اینکه حمام کرد موهاش رو سشوار کشید و رفت سمت اتاقش..
بعد از حدود پنج دقیقه همراه با یه تیشرت آستین بلند و یه شلوار کتون
مشکی اومد داخل..تیشرت و کفشش رنگ خاکستری بود و ست کرده بود..
کفش های پاشنه 10 سانتی رو پام کروم و کیفم رو چنگ زدم..



|□|بانوی کثیف_74□|



وسط دستش رو باز کرد و کنار کمرش گرفت؛دستم رو فرو بردم داخل و دست هامون قفل هم شد..
از ساختمان زدیم بیرون و رفتیم سمت پارکینگ..

به ماشینش که رسیدیم در سمت شاگرد رو باز کرد و منتظر موند تا سوار شم..
لبخند ژکوندی نثارش کردم و سوار شدم..
ماشین رو دور زد و خودش هم سوار شد و راه افتادیم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

سوالی که خیلی وقت بود ذهنمو مشغول خودش کرده بود رو بلاخره به زبون آوردم
-ادموند

بدون اینکه چشم از خیابون شلوغ برداره لب زد:

-جان دلم

کمی این پا و اون پا کردم و من من کنان بلاخره سوالمو پرسیدم:

-تو خونه داری؟ یعنی منظورم اینکه آقای کورای میزارن پورن استار ها برن خونه ی خودشون؟!

دنده عوض کرد و دور زد..وارد یه خیابون شدیم،بالای خیابون با چتر تزئین شده بود و هر چی بیشتر
جلو میرفتیم خیابون زیباتر میشد..سر سبز بود و پر از گل..پر از ریشه های قشنگ..

چشم از خیابون برداشتم و رو کردم سمت ادموند و منتظر جوابم موندم:

-خب معلومه که خونه دارم،ما فقط چون نمیخوایم هر روز یه مسافتی رو طی کنیم و بیایم داخل
ساختمون اونجا زندگی میکنم..

آهانی زمزمه کردم و نگاهم رو دوختم به خیابون زیبایی که زیباییش نظیر نداشت و میتونستم با اعتماد
به نفس بگم اگه این خیابون صد برابر زیباتر از خیابون های دیگر کالیفرنیا و حتی ایرانه..

به یک در بزرگ آهنی شکل که رسیدیم ماشین رو نگه داشت و کارتی از جیبش در آورد..دستش رو
برد سمت دستگاهی که روی دیوار بود و الکتریکی اومده بود جلو..



|بانوی کثیف_75|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

چندتا از اون دکمه ها رو فشرد و معلوم بود داره یا رمز عبور رو تایپ میکنه یا هم داره اسمش رو تایپ میکنه؛ کارتش رو جلوی دوربین گرفت و بعد از اومدن اموجی

تیک سبز روی دستگاه در خود به خود باز شد.. از ماشین پیاده شد و اومد سمت؛ در سمت منو باز کرد و دستش رو جلوم دراز کرد.. دستم رو گذاشتم روی دستش و از ماشین پیاده شدم..

مردی که جلیقه و شلوار سیاه و سفیدی تنش کرده بود اومد سمتمون و سوار ماشین شد، دست به دست ادموند وارد شدیم..

صدای آهنگ رمانتیک فضای خیابون رو پر کرده بود..

مغازه هاش به قدری شیک بودن که آدم ضرر میکرد از هر کدوم بازدید نکنه..

بلاخره وارد یه رستوران به دیزاین قهوه ای سوخته و طلایی شدیم..

رفتیم سمت دنج ترین، گوشه ترین میز رستوران؛ نشستیم روی صندلی ها..

نگاهی به اطراف انداختم، زیاد شلوغ نبود و میشد گفت بر فرض مثال از بیست عدد میز

هشتاش پر بود، رو کردم سمت ادموند و گفتم:

-اینجا چرا اینقدر خلوته؟! -

-شلوغ میشه اما بخاطر گرون بودن غذاهاش فقط آدمای لاکچری و پولدار میان اینجا..

آبرویی بالا انداختم و همزمان زنی اومد سمتمون و با ناز لب زد:

-خوش اومدید خانوم و آقای محترم، چی میل دارید؟

نگاهی به منو انداختم، قیمت برای من مهم نبود چون من همراه ادموندی اومدم بیرون که بدون نگاه

کردن به قیمت کارت میده دست فروشنده..

من هم از قصد گرون ترین خوراکی ها برای صبحانه رو سفارش دادم و رو کردم سمت ادموند و دستم

رو گذاشتم روی دستش و لب زدم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-تو چی سفارش دای؟!

لبخند محوی روی لبش نشست و دستم رو نوازش کرد و گفت:

-من همونی رو سفارش دادم که تو دادی

-هوف ادموند اینقدر رمانتیک بازی در نیار



|بانوی کثیف_76|



پشت چشمی نازک کرد و کشید عقب..کمرش رو تکیه داد به صندلی و دست به صندلی کلافه هوفی

کشید..

واقعا دیگه اینقدر رمانتیک بازی هم نیاز نبود ،ادموند دیگه داشت زیاده روی میکرد

از جیبش پاکت سیگار گرون قیمتی در آورد،سیگار با طعم شکلات..

به نظر خوشمزه و خوش طعم میومد اما علاقه نداشتم دهنم بوی گند بگیره..

فندک طلایی رنگ گرون قیمتی در آورد و سیگار کنج لبش رو روشن کرد و با دو انگشت سیگار رو

گرفت و پک عمیقی به سیگار زد..

گردنش رو کمی بالا برد و سیگارش رو به شکل حلقه میداد بیرون اما حلقه ها کم کم به شکل قلب در

میومدن..

معلومه تو این کار خیلی حرفه ایه..

آخرین پکش رو که زد اومد جلو و دود سیگارش رو فوت کرد روی صورتم..

بوی شکلات تلخ رو میداد، تک سرفه ای کردم و لب زدم:

-مزه ی شکلات میده؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

شروع کرد به بلند بلند خندیدن و بعد لب زد:

-یعنی میخواستی مزه ی چیز دیگه ای بده؟!

سری به معنای نه تکون دادم و همزمان گارسون به همراه میز چرخ داری اومد سمتون و میز رو به شیک ترین شکل

ممکن چید و با گفتن اگه چیزی نیاز داشتن دکمه ی سفید رو کنار دستتون رو فشار بدید از مون دور شد..

لبخندی تحویل ادموند دادم و مشغول شدم..



|□| بانوی کثیف _77□|



با تمیز کردن لب هام همراه دستمال نوش جانی زیر لب زمزمه کرد و عقب کشیدم..شروع کردم به دید زدن ادموند که داشت با آرامش صبحانشو میخورد..

بلاخره اونم با تمیز کردن دور لبش شربتشو سر کشید و تکیه داد به صندلی..

دکمه ی سفید رو فشرد و منتظر گارسون موند..گارسون به ناز و عشوه ی بیش از حد اومد سمتون و گفت:

-چیزی میخواستید آقای ادموند؟!

پس ادموند زیاد اینجا میاد بخاطر همین با اینجا آشنایی داره..

-صورت حساب..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

سری تکنون داد و شروع کرد به دستگاهی که دستش بود حساب کردن و بعد از حدود دو دقیقه برگه ای از دستگاه داخل دستش اومد بیرون و گرفت سمت ادموند..

ادموند حتی نگاهش هم نکرد و کارتش رو داد سمت گارسون..
با همون دستگاه پول کشید و با گفتن خوش آمدید بازم بهمون سر بنزید ازمون دور شد..

ابروی بالای انداختم و از سرجام بلند شدم
همراه ادموند از اونجا زدیم بیرون و شروع کردیم به قدم زدن داخل خیابون..
دستم رو گذاشتم داخل دستش و گفتم:
-فکر کنم فردا برنامه دارم..

سر جاش ایستاد و جری گفت:
-چی؟!
-گفتم که برنامه دارم..
آهانی گفت و کشوندم سمت بن بست که توش فقط گلدون و گل دیده میشد..
چسبوندم به دیوار و گفتم:

-چرا رژ به این غلیظی زدی؟ میخوای منو تحریک کنی یا آدمای دور و برت رو؟! این حرفو گفتمی که منو تحریک کنی آره، باشه منم الان نشونت میدم
حتی نداشت حرفش رو درک و حزم کنم و محکم لب هاش رو روی لب هام گذاشت و شروع کرد به بوسیدن و مکیدن لب هام!..



|بانوی کثیف_78|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

بلاخره بعد از حدود سه دقیقه ازم جدا شد و با فک هایی که خسته شده بودن به هم خیره شدیم؛ دست
بردم داخل کیفم و دستمالی در آوردم و روی لبم کشیدم..
دستمال رو تا زدم و کشیدم روی لب ادموند..

با حرص لب زدم:

-وحشی اگه لبم کبود بشه چی؟ حالا اگه رژ زده بودم بهتر از اینه که لبم کبود بشه مردم چی فکر
میکنن؟!

پوزخندی زد و پشت چشمش رو نازک کرد..عقب گرد کرد و گفت:

-برات مهمه نباشه چون تو یه پورن استار فاک*حشه هستی و همه اینو میدونن پس زیاد ناراحت نشو ..
با شنیدن حرفش چشمم گرد شد..

واقعا بهم برخورد، ادعای تعصبی بودن روم داشت بعد بهم گفت فاک*حشه..
حتی اگرم باشم اگه واقعا دوستم داره براش مهم نیست که چی باشم..

همه جوهره دوستم خواهد داشت؛ با فکی قفل شده غریدم:

-کونی

و با کف دستم پیش زدم و با قدم های بلند و سریع ازش دور شدم؛ صداش به گوشم رسید که میگفت:

-چی گفتی؟ وایستا ببینم با تو عم الکساندرا

اما برام مهم نبود، برای اینکه کنار در پیدام نکنه رفتم داخل یه ساختمون بزرگ که خیلی شلوغ
بود؛ ادموند حتی اگه میخواست هم نمیتونست منو پیدا کنه

رفتم سمت یکی از مغازه های لباس فروشی؛ با دیدن نیم تنه و شلوارک خیلی کوتاه ست لی چشمم برق
زد..

رفتم سمتشون و برشون داشتم؛ خداروشکر کارت ادموند داخل کیفم بود..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ □ 79_ کثیف □ |



داخل پاساژ گشت میزد و هر چی میخواستم میخریدم..
شاید وقتی برگشتم به ساختمون ادموند پوست از کلم بکنه..

رفتم داخل یه نقره فروشی و شروع کردم به دید زدن گردن بند ها و انگشتر ها ی مردونه..
بلاخره به زنجیر برداشتم با یه پلاک قلب مانند که داخلش نوشته بود

♡ I love you so much ♡

و یه علامت همیشگی زیرش..

بعد از حساب کردن پولش با پولی که داخل کارت خودم بود رفتم سمت در بزرگ و زدم بیرون..

هنوز چند قدم راه نرفته بودم که صدای ادموند به گوشم رسید:

-کجا خانوم خانوما آروم برو باهم بریم

آب دهنم رو با ترس قورت دادم و روی نوک پا برگشتم سمتش و لبخندی مصنوعی تحویلش دادم و
رفتم سمتش..

دستامو دور گردنش حلقه کردم و لب زدم:

-کجا بودی ادموند همه جارو دنبالت گشتم اینجا یاد گرفتم هیچ وقت با ادموند قایم موشک بازی نکنم
پوزخندی زد و گوشیش رو گرفت جلوی صورتم..

تمام خرید هایی که کرده بودم پیغامش براش اومده بود، برای دومین بار پوزخند صدا داری زد و جری
گفت:

-با خرین کردن دنبالم میگشتی نه؟!

پشت چشمی نازک کرد و باکس هایی که خرید هام داخلش بود گرفتم جلوی صورتش..



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|بانوی کثیف_80|



-بیا بگیرشون هرچی خریدم مال تو،خب اعصابمو خورد کردی گفتم منم تلافی کنم
با یاد آوری هدیه ای که براش خریده بود دست بردم داخل کیفم و درش آوردم..

-حدس بزن این چیه؟

با بیخیالی تمام لب زد:

-هرچی که هست به ت*خمم

با دهنی باز نگاهش کردم و گفتم:

-خیلی بیشعوری برات هدیه گرفته بودم

با شنیدن حرفم ابروهاش بالا پرید..

از دستم گرفتش و بازش کرد..با دیدن گردن بند لبخند عمیقی روی لبش نقش بست و خم شد سمتمو

لبش رو گذاشت

روی پیشونی ام و لب زد:

-ممنون خانومی ببخشید اعصابم خورد بود فکر میکردم داری ویلهام میچرخی آخه بهم خبر رسید اونم

اینجاست

ابرو هام بالا پرید،پس اون به پایي که واسم گذاشته بود خود ناکسش بود..سری تکون دادم و گفتم:

-خب پند وقته باهم دوست شدیم تو واسم چی گرفتی؟

قهقه ای زد و بعد دماغشو کشید بالا و گفت:

-هرچیزی که خریدی هدیه دیگه

@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

نگاهی به خریدام کرد و لبخند دندون نمایی زدم و گفتم:

-امم خیلی ممنون عزیزم



|□□81_بانوی کثیف□□|



برگشتیم به ساختمان ؛ خیلی خسته بودم برای همین تشکر کوتاهی از ادموند کردم و رفتم داخل

اتاقم..

به سختی لباسا رو جا دادم داخل کمد..

بخاطر خستگی بیش از حدم بخاطر گشتن داخل پاساژ دیگه هیچ رمقی نداشتم..

پهن شدم روی تخت..حتی رمق نداشتم بلند بشم و لباس هام رو عوض کنم..

با چند تقه ای که به در خورد نیم خیز شدم ؛

سر و وضعمو درست کردم و لب زدم:

-بفرمایید

دختری اولین روز همراه آقای کورای دیدمش اومد داخل..کارت هایی که دست بود رو چند بار دست

به دست کرد و با گفتن اهوم اومد سمتم..

چشم ریز کردم که کارت رو گرفت جلوی صورتم و گفت:

-جشنواره AVN نزدیکه اگه میخوای یکم استایل بدنت بهتر بشه اونم تو چند یه سر به باشگاه بزن

و بدون حرف از اتاقم زد بیرون..

ابروی بالاداختم و نگاهم رو به کارت مشکی با نوشته هایی به رنگ طلایی انداختم،فکر بدی هم

نبود..

@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

میتونم یه هیکل خوب برای خودم بسازم و بشم الکسیس ؛ البته هیچ پورن استاری به پای اون نمیرسه و من از همین حالا میخوام همراهش آشنا بشم و چه بهتر که داخل جشنواره ی AVN باشه!..



|بانوی کثیف_82|



یه هفته مونده بود به جشنواره و بعد از آخرین فیلم همراه با جان ، کورای گفتا بود تمام تمرکز و وقتمون رو برای جشنواره بزاریم..این یه رقابته..

رفتم سمت دمبل ها و دوتا شو برداشتم..
جلوی آینه شروع کردم به بالا و پایین کردن دست هام..
دختری که نمیشناختمش اومد سمتمو دستشو گذاشت روی شونم و گفت:

-سعی و تلاش بیخودی نکن چون تمامی جایزه ها میرسه به الکسیس تو چه بخوای چه نخوای،به نظر من بهتره خودتو خسته نکنه الکس..ساندرا

اسمم رو بخش بخش گفت؛نگاهی بهش انداختم،لب هاش طبیعی عمل شده بود و گونه هاش ژل بود..
سینه هاش هم به قدری بزرگ بود که معلوم نیست سینه ان یا هندونه..

ابرویی بالا انداختم و گفتم:

-اولا گه خوریش به تو نیومده دوما تو آدم نیستی میدونی چرا؟چون آدم رو خدا نقاشی میکنه نه یه



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ بانوی کثیف _ 83 □ |



لبشو کج کرد و ادامو در آورد..پوزخندی زد و ازم دور شد..
دمبل ها رو گذاشتم سر جاشون و با خشک کردن سر و صورتم همراه حوله رفتم سمت رخت کن!..
لباس هامو عوض کردم و کیفم رو روی شونم گذاشتم؛از باشگاه زدم بیرون و گوشیم رو در آوردم..
شماره ی ادموند رو گرفتم و گرفتمش در گوشم..
بعد از سه بوق برداشت و گفت:

-جانم

لبخندی زدم و گفتم:

-جانت بی بلا عزیزم کجایی؟

-دارم میام دنبالت

-باشه منتظرم

موهام رو زدم پشت گوشم،منتظر ادموند ایستادم..با ترمز کردن ماشینی جلوی پام در سمت شاگرد رو باز کردم و خواستم سوار بشم که چشمم خورد به مرد ناشناسی که نقاب داشت..

خواستم در رو ببندم که کسی پرتم کرد داخل ماشین..

برگشتم سمتش و نگاهش کردم..همون مردی بود که چند وقت پیش بهم حمله کرده بود..

آب دهنم رو قورت دادم و دست بردم سمت دستگیره و خواستم در رو باز کنم که قفل مرکزی رو زد..
دهنم رو باز کردم تا جیغ بزنم که

دستمالی روی دهنم قرار گرفت و با بو کشیدنش آخرین چیزی که دیدم ادموندی بود که داشت
میدوید سمتون و پلک هام روی هم افتاد و تاریکی مطلق..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|□| بانوی کثیف _84□|



پلک هام رو باز کردم و نگاهم رو به اطرافم انداختم..
چند تا هوا کش آروم داشتن میچرخیدن و تنها نوری که وارد اتاق تاریک میشد بخاطر همون هوا کش
ها بود..

این اتاق متروکه بیشتر مانند انبار بود؛
روی صندلی بسته بودنم و کسی داخل انباری نبود..
با جیغ اسم ادموند رو صدا زدم ولی تنها چیزی که شنیدم اکوی صدام بود..
اشک داخل چشمم حلقه زده بود..

چه گرفتاری شدم؛ با شنیدن صدای دستگیره ی در سرم رو برگردوندم سمت در..
در باز شد و مردی با هیکل بزرگی وارد شد و داشت با گوشی صحبت میکرد..
به من که رسید و گوشی رو قطع کرد و گذاشتش داخل جیبش..

-سلام بهار

با شنیدن صدای بردیا چشمم گرد شد، بردیا اینجا چیکار میکرد، داخل شوک بودم و نمیدونستم چه
عکس العملی نشون بدم.. لب هام رو تگون میدادم اما یاری نمیشدم که بتونم حرف بزنم..

-چی شد بهار؟ تعجب کردی؟! بایدم تعجب کنی.. آخه اولین بکنت اومده..
چونم لرزید.. چقدر دلم براش تنگ شده بود، اما بردیا تو این فکر بود که من رو
بکشه..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

عصبی آب دهنم رو پرت کردم روی صورتش که چشماش رو بست..
دستمالی در آورد و کشید روی لپش و عصبی فکمو داخل دستش گرفت:
-تو چه غلطی کردی جن*ده؟!

به زور فکمو از دستش رها کردم و لب زدم:
-کثافت حرف دهنتو بفهم، کی بود که به خاطر یه جن*ده ی دو هزار ی منو ول کرد و بهم تهمت
هرزگی زد هان؟!



|بانوی کثیف_85|



پوزخندی زد و دستشو روی سینم گذاشت و فشارش داد و گفت:
-من بودم ، آره من بودم ، من مردم هر گهی بخورم تو نباید میرفتی جلوی بقیه بد من رو میگفتی..منم
برای همین ولت کردم..

دوباره آب دهنم رو پرت کردم سمتش و گفتم:
-کثافت چون به جای پایین تنه ی صاف من یه دودول دراز داری فکر کردی هر گهی بخوری هیچ
چیزی نمیشه؟ تو غلط میکنی بین زن و مرد تبعیض قائل میشی..ولم کن تا نشونت بدم من اون بهار قبل
نیستم

فکم لرزید..دندون هام به هم ساییده میشد اما آروم نمیکرد..بخش بخش لب زدم:
-من الکساندرام ، دیگه بهار نیستم..هر کاری بخوام میکنم و شما اگه بخوای

توی زندگیم دوباره پا بزاری تضمین نمیکنم زندگیت بشه مثل روال قبل

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

پاشو آورد بالا و لگدی به شکم زد و با پرت شدنم روی زمین و جیغی که کشیدم شروع کرد به قهقهه کشیدن و بلند بلند خندیدن..

این بردیا نبود ؛ این یه شیطان بود که از یه جای دیگه سوخته شده..موهام ریخته بود روی صورتم و درست بهش دید نداشتم اما حتی اون یه ذره عشقمم رفت و جاشو نفرت گرفت!..



|بانوی کثیف_86|



خنده اش که تموم شد قدم به قدم اومد سمتو رسید سمتم..پاشو گذاشت روی صورتم و شروع کرد به فشار دادن..

فشار محکمی داد که تو مغز استخونم رسید..

میخواستم جیغ بزنم اما آروم شروع کردم به گریه کردن و آروم هق زدن..
بلندم کرد و سندلیمو صاف کرد..دستشو برد بالا و محکم کوبید روی صورتم..

صورتم سوخت اما حتی جیکم در نیمومد و فقط با نفرت نگاهش کردم..
دستاشو گذاشت روی گردنم و شروع کرد به فشار دادنش..
نفسم گرفته بود اما نمیتونستم حرف بزنم..

بعد از دو دقیقه دستاشو برداشت ؛ شروع کردم به سرفه کردن..اکسیژن رو به ریه هام فرستادم و شروع کردم به نفس کشیدن..

خدا لعنتت کنه بردیا ؛ خدایا خودت مجازاتش کن این مردک کثیفو..

کفش کالجش رو در آورد و پاشو گرفت جلوی صورتم و لب زد:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-بلیشش ، میخوام یقین پیدا کنم تو یه هرزه ای..میخوام بدونم چطور به اونا حال میده..

سرم رو جلو بردم و وقتی لبم رسید به کف پاش دهنم رو باز کردم و محکم گازش گرفتم که عربده اش هوا رفت..

پاشو کشید عقب و با دیدن جای دندان هام روی کف پاش عصبی نگاهم کرد..



|بانوی کثیف_87|



نفس عمیقی کشید و بعد نفسش رو فوت کرد؛لبخندی زد و بعد دست هاش رو جلو آورد و یقمو گرفت..لباسم رو که جر داد نفسم رفت..جیغی زدم و صورتمو برگردوندم!..

لبخند خبیثی زد و دستش رو برد سمت سی*نه ام و نوک سینمو گرفت و نوکشو محکم گاز گرفت..نمیدونستم جیغ بزنم یا نه؛زبونم بند اومده بود..

با دستش شلوارم و گرفت و اون رو هم وحشیانه جر داد..

موهام رو دور دستش پیچوند و خم شد در گوشم و گفت:

-یادته وقتی نامزد بودیم باهات چیکار کردم؟!میخوام دوباره تکرارش کنم

شروع کردم به لرزیدن..من شاید بتونم تحمل رابطه با پورن استار هارو داشته باشم اما با بردیا رو نه ؛ نه من نمیتونم همخواب شیطانی بشم که ازش به شدت متنفرم

-تو را خدا این کارو باهام نکن هر چی بخوای بهت میدم..

ک*ص..مگه نگفتی هر چیزی بخوام میدی باشه اینو بده

مکت کرد و چشمش سر خورد به پایین تنه ام..پوزخندی زد و دستش رو برد سمت پایین تنه ام..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

خدایا خودمو میسپارم بهت، نزار اون چیزی که فکر میکنم بشه!..



| □ بانوی کثیف _ 88 □ |



دستشو گذاشت روی با*سنم و دوباره خم شد سمتمو گفت:
-من ازت ک*ون میخوام..خودت گفתי هر چی بخوام بهم میدی..

وقتی سرش رو آورد عقب هر چقدر بزاق دهن جمع کرده بودم و پرت کردم روی صورتش..
چشماش گرد شد، فکم لرزید؛ چشم هام رو ریز کردم و گفتم:

-وقتی بهت میگم هر چی میخوای بهت میدم منظورم پوله نه اینکه ازم از این درخواستا بکنی کثافت
مکث کردم و آب دهنم رو قورت دادم..با اعصابنیت ادامه میدم:

-من واسه اینکه همخوابت نشم گفتم هر چی میخوای درخواست کن..تو جرات داری به من دست
درازی کن تا منم ازت شکایت کن
حرفم با قرار گرفتن لب های کثیفش روی لب هام حرفم قطع شد..

چشمام گرد شد..از اینکه دست و پاهام بسته شده بود و نمیتونستم کاری بکنم اعصابم به شدت به هم
ریخته بود..من نمیخواستم شریک جنسی بردیا باشم نمیخواستم..

دستش رو فرو برد داخل شورت و سرشو فرو برد داخل گودی گردنم و شروع کرد به لیس زدن های
پی در پی گردنم..

هیچ لذتی برام نداشت همش احساس حقارت میکردم..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|■بانوی کثیف_89|■



اومد پایین و سرش رو فرو داخل به*شتم و لیزی بهش زد که لرزیدم..
ناگهان چنان گازی ازش گرفت که جیغ گوش خراشی کشیدم و خواستم بکشم عقب اما نشد..

این دفعه با تمام توانم صندلی رو هل دادم به عقب و صندلی با شدت خورد روی زمین و سر من با شدت
خورد به آهن میله ای صندلی..
آخی گفتم و چشمام سیاهی رفت..

اومد سمتمو پاش رو برد بالا و غرید:
-مال من خا داره جن*ده هان؟!
و لگد محمکی به به سرم زد که تاریکی مطلق!..

با احساس سر درد شدید و سوزشش
چشمام رو کمی باز کردم..
داخل جای گرم و نرمی بودم..با دیدن ملافه ی سفید..بدن کبودم..بردیا کنارم روی تخت فکم شروع
کرد به لرزیدن..

اشک داخل چشمام حلقه زد..روی تخت نیم خیز شدم که زیر دلم تیری کشید و خواستم جیغ بزنم اما
نخواستم بردیا بیدار بشه..آروم از روی تخت بلند شدم و رفتم سمت کمد لباساش..

خداروشکر لباس کوتاهی داشت که همونم واسه ی من بس بود..
پوشیدمش و موهام رو برس کشیدم و ریختم دورم تا کسی از اتفاقی واسم افتاده خبر دار نشه..



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|بانوی کثیف_90|



چوبی برداشتم و رفتم بالای سر بردیا؛ واسه اینکه مطمئن بشم نمیتونه بیاد دنبالم بدون معطلی چوب رو محکم کوبوندم روی سرش که عربده ای کشید و بدن بی جونش رو نگاه کردم..

با کمر بندش دستش رو بستم به میله ی تختشو کفش هایی از جلوی واحد جلویی برداشتم و از ساختمون زدم بیرون..

بیشعور اومده اینجا واحد کرایه کرده..

تاکسی گرفتم و رفتم ساختمون.. جلوی ساختمون تاکسی رو نگه داشتم تا از کورای پول بگیرم بدم بهشون..

به بادیگارد گفتم بره کرایه رو بده و رفتم سمت اتاق کورای..

چند تقه ای به در زدم و وارد شدم..

آقای کورای با دیدنم از سر جاش بلند شد و متعجب اومد سمتمو و بازو هام رو میان دستاش گرفت و گفت:

-کجا بودی دختر زهره ترک شدم من.. خوبی؟ کجا بودی؟!

آب دهنم رو قورت دادم و گفتم:

-زنگ بزن به به پلیس باید اونی که منو دزدید رو بندازن زندان.. حتی.. حتی.. بهم تجاوز کرد و کتکم

زد..



|بانوی کثیف_91|

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



با شنیدن حرفم سر جاش خشکش زد و دهنش باز شد..چشماش پر از تعجب و پی در پی باز و بسته میشدن..

با شنیدن صدای در که با شدت باز شد برگشتم سمت صدا..

با دیدن ادموند با فکی لرزون دوییدم سمتش و خودمو انداختم داخل بغلش..
محکم بغلم کرد و داخل بغلش فشردم..
سرشو توی گردنم فرو برد و عمیق بو کشید..

دستشو کشید روی کمرم و گفت:

-خدایا میدونی تو این دو روز که نبودى چه بلایی سر من اومد نفسم..

-آدرس اون پسر رو بده خانوم الکساندرا

از ادموند جدا شدم و برگشتم سمت آقای کورای..آدرس دقیق اون هتل کثیفو دادم و همراه آقای کورای خواستم برم بیرون که ادموند مچ دستم رو گرفت..

برگشتم سمتش که ادموند ناراحت لب زد:

-منم همراهتون میام..میخوام اون کثافت بیغیرت ننه خرابو بینم و بگامش
با تعجب نگاهش کردم!..



|□|بانوی کثیف_92□|



-زشته چرا فحش میدی تو فرهنگ ما نیست..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

پوزخندی زد و دستمو داخل دستش قفل کرد و محکم فشردش که آخم در اومد

-داخل اعصابانیت فرهنگ مهم نیست

ابروی بالای انداختم و سه نفره سوار ماشین مدل بالای کورای شدیم..

سیستمش اینقدر مدل بالا بود که من دهنم باز مونده بود..

دست از دید زدن برداشتم و نگاهم رو به بیرون دوختم..دیروز روز خیلی بدی بود..

کلا وقتی با بردیا بودم زندگیم و بختم سیاه سیاه شده بود..

آب دهنم رو قورت دادم..

با ترمز ماشین جلوی کلانتری از ماشین پیاده شدیم..رفتیم سمت اتاق فرماندار..

دست ادموند رو فشار دادم و گفتم:

-بخاطر اینکه پورن بازی میکنیم یه وقت دستگیرمون نکن..

سری به علامت نه تگون داد و گفت:

-فرماندر عموی کورایه

آهانی گفتم و وارد اتاق فرماندار شدیم..

کورای داشت مسئله رو برای عموش تشریح میکرد..

سلامی کردیم که نگاه عموش خورد به من و ادموند و با چشمای ریز نگاهمون کرد..



|بانوی کثیف_93|



بعد از چند دقیقه کورای اومد سمتمون و چشم هاش رو روی هم فشرد..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

سه نفر نشستیم روی صندلی و عموی کورای بیسیم ورژن بالایی رو از جیبش در آورد و بعد از گفتن چند کلمه

کلاهش رو برداشت و گذاشتش روی سرش و با صدای زمخت و خشنی گفت:
-بیاین بریم..

بلند شدیم و مثل جوجه اردک های زشت که پشت مامانشون راه میوفتن افتادیم دنبالش..

سه تا ماشین پلیس دم در کلانتری بودن..
سوار یکی از ماشینا شدیم و به سمت هتل حرکت کردیم..
استرس داشتم..از این استرس داشتم که اون کثافت داخل هتل نباشه و بازم بخواد همچین غلطی رو
تکرار کنه..

بعد از چند دقیقه جلوی هتل نگه داشت..
همراه پلیس رفتیم داخل و افسر برگه رو نشون پذیرش داد پسری که پشت میز بودن چندتا چیز گفت
و پلیس رفت سمت پله ها..

نصفشون از سمت راست رفتن و نصفشون هم از سمت چپ..
نیمی دیگه هم از آسانسور..خدایا بردیا جون سالم در نبرده باشه باید انتقام هر بدی که به من کرده رو
پس بده..

بردیا باید تقاص پس بده آره..بردیا باید تقاص پس بده..من و ادموند دنبال افسر که عموی کورای بود
راه افتادیم و رفتیم سمت اون واحد که یه شبه واسم یه خاطره ی بد ساخت!..



|بانوی کثیف_94|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



بلاخره رسیدیم به طبقه ای که واحد بردیا اونجا بود؛ پسری با سری پایین افتاده از کنارم رد شد و تنه ای بهم زد و رد شد..

برگشتم سمتش و گفتم:

-آقا این چه وضعه راه رفتنه؟!

اما اون بدون اینکه اعتنایی کنه سرعتشو بیشتر کرد..عقب گرد کردم و به در واحدش نگاه کردم..وقتی دیدن در باز نمیشه با کلیدی که از پذیرش گرفته بودن در رو باز کردن..

آخه بردیا چطور میخواست در رو باز کنه وقتی من بیهوشش کردم؟!خوب شد این اتفاق ها رو واسشون تعریف نکردن..

با شنیدن این جمله که میگه "اینجا کسی نیست" دنیا دور سرم چرخید..

نفسی کشیدم و تکیمو دادم به دیوار که یاد اون پسر افتادم که بهم تنه زد و فرار کرد..سریع برگشتم سمتشون و جیغ زدم:

-داره فرار میکنه دیدمش بخدا داره میره نزارید فرار کنه

پلیسا بدون هیچ اعتراضی کلت هاشون رو در آوردن و شروع کردن به دویدن..

منم بدون هیچ معطلی دنبالشون راه افتادم دوییدم..از هتل زدن بیرون..

با دیدن همون پسر با سوییشرت مشکی که ازمون خیلی دور شده بود و داشت عادی راه میرفت جیغ زدم:

-کثافت وایسا..

و بدون معطلی شروع کردم به دوییدن!..

من اگه امروز انتقام کارای بردیا از روز نامزدی تا به الان رو نگیرم هیچ وقت به آرامش نمی رسم..بردیا تو تقاص پس میدی..تقاص پس میدی..!نمیتونی قصر در بری..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|■|بانوی کثیف_95|■|



میدویدم بدون هیچ مانعی..من امروز پوزه ی ابلیسی به اسم بردیا رو به خاک سیاه مینشونم..
اینقدر با جیغ اسمشو صدا میزدم و میگفتم وایستا که گلوم به خس خس افتاده بود..

با ترمز ماشین مشکی جلوی پاش بردیا هول شده افتاد روی زمین..
خواست بلند بشه که در ماشین باز شد و سر بردیا برخورد به در ماشین..
آخی گفتم و پخش شد روی خیابون..

با جهش بلند خودمو رسوندم به بردیا و موهاشو چنگ زدم..
تند تند نفس میزدم و با گلویی که خشک شده بود و قلبی که تند تند میکوبید به قفسه ی سینم نگاهش
کردم..

بردیا خواست بلند بشه که پای پسری روی شکمش قرار گرفت..
لبخندی پیروز مندانه زدم و با پوز خند بهش نگاه کردم..

کم کمش بخاطر این جرمی که انجام داده بود تا حدود ده سالی رو میرفت زندان..
بهتر،میره زندان تا تقاص پس بده..
به خیال اینکه پای ادمونده دستمو

گذاشتم روش و سرمو بلند کردم که با دیدن ویلهام چشمام گرد شد..
متعجب نگاهش کردم..ویلهم..
بازم باهاش روبه رو شدم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با ویلهامی که بد دلم رو شکست و نامرد بود..اون بخاطر حقیقت هایی که در مورد زندگیم شنید ولم کرد..



|□| بانوی کثیف _96□|



دستمو سریع از روی پاش برداشتم و اخم ریزی بین ابرو هام دادم و نگاهم رو دوختم به بردیا..
پلیس ، کورای و ادموند رسیدن بهمون..
بعد از دستبند زدن به دستای بردیا

سوار ماشین شدن و بردنش..

افسر اومد سمتمو گفت:

-برای گرفتن اظهارات و شکایت نامه باید بیای کلانتری
سری به طرفین تکون دادم و همراهشون

سوار ماشین پلیس شدیم..وقتی ماشین راه افتاد برگشتم عقبو دیدم..

با دیدن ماشین ویلهام پشت سرمون چشمامو روی هم گذاشتم و سرمو تکیه دادم به صندلی..

اینم میگذره..خدایا بدبختی پشت بدبختی..ولش کن میگن زندگیت رو به یه جات بگیر تا پیر نشی..راستم میگن..

با ترمز کردن ماشین از ماشین پیاده شدم و رفتم سمت اتاق افسر..

نشستم روی صندلی و افسر نشست رو به روم و پرونده ای گرفت جلوش و گفت:

-اسم و فامیلت؟

-الکساندرا یانگ..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-تعریف کن..



|□|بانوی کثیف_97□|



نفس عمیقی کشیدم و پا روی پا انداختم..باید قوی باشی بهار؛باید قوت قلب داشته باشی..باید کاری کنی تا بردیا از اولین روزی که اذیتت کرد تا امروز رو تقاص پس بده..

برای دومین بار نفس عمیقی کشیدم و شروع کردم:

-از چند وقت پیش همش تعقیب میکرد..حتی یه بارم اومد داخل ساختمون و نشونه ی کلتش رو گرفت سمتم..

بعد یه بار از پشت تیر برق نشونه ام گرفت؛و دیگه خودتون میدونید،اول منو دزدید!..
نمیتونستم دیگه تعریف کنم؛وقتی شکنجه ام کرد؛وقتی کتکم زد؛وقتی پاشو آورد

جلو و خواست لیسش بزدم..حتی یاد آوریش هم چندش آور بود..حتی..حتی..
نفس عمیقی کشیدم..حتی وقتی لخت داخل بغلش بودم و زیر شکم درد گرفته بود..

افسر محکم دستش رو کوبید روی میز و عربده زد:

-کر شدی هان؟!دارم میگم ادامه بده..

سری به طرفین تگون دادم و آب دهنم رو آروم قورت دادم..

صداشو که شنید فکش بخاطر اعصابانیت شروع کرد به لرزیدن..

-بعد شکنجه ام کرد،کتکم زد،حتی بهم تجاوز کرد..تورا خدا مجازاتش کنی نزارید همینجوری ساده آزاد بشه..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

پرونده ی جلوی میزش رو بست و گفت:

-جیدا خانوم؛بیاید و این خانوم رو ببرید پزشک قانونی..

در باز شد و زنی تپل با فرم پلیس وارد شد و دستمو گرفت و بلندم کرد..

✧

✧✧

✧✧✧

|□|بانوی کثیف_98□|

✧✧✧

✧✧

✧

از مرکز پزشک قانونی زدیم بیرون..تمامی رد دست هاش،پاهاش،روی بدنم رو چک کردن؛حتی

فهمیدن که بهم تجاوز کرده

البته این رو همون صبح فهمیدم؛

همون صبحی که لخت روی یه تخت باهاش بودم..

بعد از اینکه برگه ها ، عکس ها و نوشته های پزشک رو دادم به افسر رفتم سمت ساختمان..

وارد که شدم ساختمان مثل همیشه شلوغ نبود..مثل همیشه دخترا و پسرا داخل راهرو ها نبودن..

تهیه کننده ها ؛ بازیگر ها ؛ خدمتکارا و بقیه هیچکدوم نبودن..

با باز شدن در اتاق ادموند سریع عقب گرد کردم و دوییدم سمتش..

پریدم داخل بغلش که دستش رو دور کمرم حلقه کرد..حلقه ی دست هاش رو اینقدر تنگ کرد که

نفس کشیدن هم برام سخت شد..

آخی گفتم که ازم جدا شد و دستاشو قالب صورتم کرد و شروع کرد به بوسیدن صورتم..

دستاشو گرفتم و گفتم:

-بقیه کجان؟چرا اینقدر خلوته؟!

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

الان میرم کنار استخر میفهمی چرا کسی نیست..

دستمو قفل دستش کرد و بردم سمت حیاط..

وقتی رسیدیم به کنار استخر شلوغ بود و تزئین شده بود..وقتی ادموند تک سرفه ای کرد همه برگشتن سمتمون و شروع کرد به دست زدن..

اخمی بین ابرو هام دادم و نگاهمو دوختم به ادموند..

لبخندی زدم و نگاهشون کردم..اگه داخل ایران گم میشدم نه برای پدرم مهم بودم نه مادرم..حتی واسم تدارکات نمیچیدن که واسه برگشتم جشن بگیرن..



|□|بانوی کثیف_99□|



همراه ادموند رفتیم سمتشون که همشون یکی به یکی بغلم کردن و ازم حالمو پرسیدن..داشتن یه خانواده ی پراکنده که به فکر تن بهتر از خانواده ایه که حتی اندازه ی نمک دستش هم ارزش نداری واسش..

رکسان دست هاش رو باز کرد و با لب و لوچه ای که افتاده پایین اومد سمتمو و محکم بغلم گرفت.. دستامو دور کمرش حلقه کردم و محکم چسبوندمش به خودم..

دلم واسش تنگ شده بود اون تنها همدم و همرازم یا حتی بهتر بگم تنها خواهرم بود.. ازم که جدا شد دستاشو گذاشت جلوی صورتش و شروع کرد به گریه کردن..

لبخندی زدم و بغلش کردم که خواست پسم بزنه..

-برو تو منو تنها گذاشتی! اصلا میدونی بخاطر اینکه تو نبودی فیلم من با تام بهم خورد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با شنیدن حرفش عقب رفتم و محکم کوبیدم روی سرش و غریدم:

-خاک تو سر دودول ندیدت کن..

شروع کرد به خندیدن و پرید داخل بغلم..

-هوف بابا الکسی تو چقدر بی جنبه ای دیدم خوشحالی زیاد تو چشمت برق نمیزنه گفتم لبخند بیارم
روی لب..

لبخند ژکوندی تحویلش دادم و لپاشو کشیدم..

-آخ قربون این مغز فندقی خواهری

انگشت کوچیکش رو آورد جلو گفت:

-قول میدی دیگه هیچوقت ولم نکنی و خواهرم بمونی؟!

سری به معنای آره تکون دادم که دستی روی شونم نشست..



|□| بانوی کثیف_100 □|



آروم برگشتم سمتش و با دیدن فرد مقابلم چشمام گرد شد..اون اینجا چیکار میکرد..

مگه روی تابلوی ساختمون نزده ورود افراد متفرقه ممنوع مگر اینکه ورودشون ثبت شده باشه..

چشمام رو ریز کردم تا اگه یه وقت اشتباه دیدم واضح تر بینمش اما این چشمای من اشتباه نمیکرد..
خودش بود؛ آره خودش بود؛

همون ته ریش؛ همون چشمها با مژه های پر پشت..حتی همون تیپ های رسمی قبلش..

لبخند کجی روی صورتش نقش بست و دستشو روی صورتم کشید و گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-خوشحالم که برگشتی برگشتت رو بهت تبریک میگم خانومی..
حنجره ام یاری نمیکرد که حرف بزنم..
نفس عمیقی کشیدم و با تته پته و من من بالاخره تونستم لبامو تکون بدم..

آروم اسمشو صدا زدم:

-ویلهام

سریع جواب داد:

-جان ویلهام

ناگهان صدایی از پشت سرم اومد که ویلهام رو خطاب داده بود و مطمئن بودم ادمونده!..



|□| بانوی کثیف _101□|



ادموند اومد سمتمون و جوری نگاه به ویلهام انداخت که من استخون هام لرزید اما ویلهام حتی پلکش
نپريد و به جاش پوزخند روی لبش نشست..
دست برد داخل جیبش و گفت:

-اولین فیلمم رو با خودت تجربه میکنم خانوم یانگ
با شنیدن حرفش نفس حبس شده داخل سینم ناگهان رها شد و نگاه مضطرب من روی ادموند قفل
شد..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

آب دهنم رو آروم قورت دادم که صدای کورای داخل بلندگو ها اکو شد:
-خواستم عضو جدید شرکتمون رو معرفی کنم..آقای ویلهام که تونستن امتحانشون رو به نحو احسنت
به پایان برسونن یکی از پورن استار های مرد

جدیدمون هستن به افتخار برگشت دوست عزیزمون الکساندرا و اومدن دوست جدیدمون ویلهام یه
کف مرتب بزیند..

و صدای دست ها بلند شد و نگاه بقیه گره خورد روی من و ویلهام..

نمیتونستم جو سنگین فضا رو تحمل کنم اما باید میکردم..باید مقاومت میکردم..
در طول جشن از کنار ادموند جم نخوردم و رکسان هم مشکوک نگاهش رو بین من و ادموند
میچرخوند..هیچکس جز ویلهام از دوستی ما خبر نداشت و امید وارم دهنش لق نباشه..



|□|بانوی کثیف_102□|



دستی روی لباس مشکی دکولته ام که بیشترش منجق دوزی شده بود کشیدم..
این چند وقت کلی تلاش کردم تا بدنم اومد روی فرم اما باید بیشتر تلاش میکردم تا بدنم از باربی هم
بهتر میشد..

از طرف دیگه امروز پورن استار هایی رو میدیدم که خیلی مشهور بودن و نمیدونم من رو همسطح
خودشون میدونن یا نه..

رکسان برای آخرین بار رزشو روی لبش کشید و اومد سمتم..

لباس کوتاه سفیدی پوشیده بود که اندامشو به نمایش میگذاشت..
تره ای از موهای ویب شده ام رو انداختم پشت گوشم و با سر اشاره کردم بریم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

بلاخره جشنواره AVN سر رسید و ما هم با اضطراب رفتیم داخل سالن..
اینقدر شلوغ بود که جای انداختن سوزن هم داخلش نبود..رفتیم و یه جای خالی کنار پورن استار و یا حتی کسانی که نمیشناختیمشون نشستیم ..

بلاخره بعد از گذشت پونزده دقیقه چراغا خاموش شد و یه نور افکن افتاد روی سن و یه زن و یه مرد کنار هم ایستادن و همزمان لب زدند:

-سلام به همه..از حضورتون داخل این جشنواره بسیار خوشحالیم و اومدن شما رو به سالن جشنواره AVN خوش آمدید میگیم..امروز جمع شدیم تا چند تا از بهترین پورن استار های سال رو معرفی کنیم..
✨
✨✨
✨✨✨

|□|بانوی کثیف_103□|

✨✨✨
✨✨
✨

صدای کف زدنا بلند شد؛دست انداختم زیر چونم و به سن خیره شدم...
-خب اول از هر چیز میریم سراغ سرود ملی کشورمون خواهشا بلند شید..
همه بلند شد و بعد از همراهی با سرود ملی دست زدندو نشستن سر جاشون..
آخه واسه ی معرفی بهترین ک*ون و بهترین دودول هم نیاز به سرود ملیه؟!

خانومی که کم مونده بود کلا لخت بیاد داخل مجلس برگه ای گرفت جلوش و گفت:
-خب میرم سراغ اولین افراد داخل لیستم که واسه ی گرفتن جایزه ی بهترین فرم بالاتنه..

خانوم های رکسان اورا..
دونا وود..آیسل ایچرو..رز امل..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

خواهشا بیان روی سن ..

"**** سه ساعت بعد ****"

از شرکت ما فقط ادموند ، تامی و رکسان تونستن تا الان جایزه کسب کنن ..

حتی الکسیسی که من یه بار هم ندیدمش لیاقت ندیده که بیاد جوایزشو برداره ..

اما بلاخره بعد از این همه وقت که اسم جانی سینز روی زبون ها بود رو تونستم ببینم ..

و نمیدونم اما انگار واسم باعث افتخار میشه که باهاش یه فیلم داشته باشم ..

-و بلاخره رسیدیم به زیبا ترین پورن استار زیبای زنمون ..نمیخوام اسامیشون رو بگم چون دیگه باید

بدونید اون کیه ..



|□| بانوی کثیف _104 □|



قلبم شروع کرد به تند تند تپیدن..اگه اون من باشم چی؟حتما اون پدری که من حتی پزیشی واسش

ارزش نداشتم با شنیدن اینکه دخترش یه پورن استایل معروف شده سخته رو میزنه ..

آخه پدرم یه مرد تعصبیه و فکر نکنم بتونه تحمل کنه..بخدا اگه بخاطر این کارای بردیا نبود شاید الان

ازدواج کرده بودم و شاید هم به بچه داشتم که الان داخل پذیرایی بدو بدو میکرد و داد میزد اگه

میتونی منو بگیر ماما! ..

-الکساندرا یانگ ..

با شنیدن حرفش یه دقیقه نفس تو سینم حبس شد..اون که اسم من رو نگفت ..

شاید هم من خیالاتی شدم ..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

نه اون من نمیتونم باشم اخه خیلی ها بیشتر از من هستن که خوشگل تر از من هستن..

-خواهشا عجله کنید خانوم یانگ..

دیگه معطل نشدم و بلند شدم که صدای دست زدن ها بلند شد..

واقعا من تونستم یکی از افرادی باشم که جایزه میگیرن..

رسیدم به سن و بعد از گرفتن جایزه همراه آقای که فهمیدم اسمش دین و اون زن که اسمش آریانا

هست رو بوسی کردم و میکروفون رو از دستشون گرفتم..



|بانوی کثیف_105|



-یه سلامی بکنم به تمامی افرادی که الان اینجا حضور دارن و بگم که من از آقای کورای خیلی ممنونم

که تشویقم کردن تا به اینجا برسم..چون خیلی ذوق زده ام بیشتر از این نمیتونم صحبت کنم

و میگم که خیلی خیلی از کورای و شرکتشون ممنونم امید وارم بتونم پیام داخل رده های بالاتر..

پشت بند تمام شدن حرفم صدای کف زدن ها بلند شد..

لبخندی زدم و دامنمو گرفتم و از پله ها رفتم پایین..رفتم کنار رکسان و نشستم کنارش..

رکسان خودشو خم کرد سمتو بوسه ای روی گونم گذاشت و گفت:

-تبریک میگم..

و پشت بندش چشمی حواله ام کرد..

-خیلی ممنون..

و سرم رو کج کردم و موهام رو پشت گوش زدم..

بعد از گفتن کمی حرف و انجام دادن کمی برنامه ی دیگه خداحافظی کردن

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

تا جشنواره ی AVN بعدی..واقعا خیلی خوش گذشت و این جشنواره واقعا خیلی عالی بود..

هیچ چیزی داخلش کم نداشته بودن..

سوار ماشین شدم گوشیمو از داخل کیف در آوردم..

با دیدن حدود بیستا پی ام و چند تماس از ادموند لبمو دندون گرفتم..



|بانوی کثیف_106|



با دیدن تماس و مسیج های ویلهام جا خوردم..خون توی رگ هام یخ بسته بود..

صفحه ی چتش رو باز کردم..

-رسیدی میای داخل اتاق من و اگر نع عاقبت خوبی واست نمیبینم..

چی؟اون داشت منو تهدید میکرد؟چونم شروع کرد به لرزیدن و دست هام مشت شد..

نمیدونم چرا اما وقتی رفتم تو شوک و عصبی شدم سرم درد گرفت و خون

مغزم شروع کرد به جوشیدن..

سعی کردم یکم آرام باشم واسه همین آهنگ آرام بخشی پلی کردم و هندزفری رو گذاشتم داخل

گوشم..

حالم از قبل حداقلش بهتر شده بود..

با ترمز کردن ماشین پلک هام رو به خیال اینکه رسیدیم به ساختمون باز کردم اما

با دیدن رستوران شیکی که قبلا هم با ادموند اومدم چشم هام گرد شد..

رو به راننده گفتم:

@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

-واسه چی منو آوردی اینجا من خستم میخوام استراحت کنم..

-برید داخل رستوران من وظیفه داشتم تا همینجا برسو نمتون..

خواستم جوابش رو بدم که صدای در اومد و در باز شد..برگشتم سمتش و با دیدن ادموند لبخندی

زدم..



|بانوی کثیف_107|



دستش رو سمتم دراز کرد و پلک هاشو آروم روی هم قرار داد؛لبخندی زدم و دستم رو گذاشتم روی

دستش و پیاده شدم..

در ماشین رو بستم و وارد رستوران شدیم..

داخل رستوران پشه پر نمیزد و تاریک تاریک بود..

رفتیم سمت میزی که وسط رستوران بود و با چند تا شمع روشنایی میداد..

واسم صندلی رو عقب کشید تا من بشینم..

-باشه بابا جنتلمن..

نشستم روی صندلی و خودمو جلو کشیدم..نشست رو به رو مو صندلیشو کشید جلو..

-قهوه؟نسکافه؟یا

پریدم وسط حرفشو و لب زدم:

-با قهوه راحت ترم..

سری تکون داد و همزمان زنی اومد جلو و دو تا قهوه گذاشت جلومون و خم شد و گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-چیزی لازم داشتید دکه رو فشار بدید..

لیوانمو آوردم بالا و کمی از قهوه رو چشیدم و گفتم:

-بخاطر من رستوران رو قوراغ کردی؟!

-آره عزیزم واسه اینکه اولاً بهت تبریک بگم و دوماً اینکه همه چیز رو بهم بگی..



|بانوی کثیف_108|



-اولاً خیلی ممنون دوماً من چی رو باید بهت بگم؟!

ابروهاش رو گره داد بهم و گفت:

-در مورد اون پسر ایرانی که اومد اینجا و قصد جونتو کرد؟!

با شنیدن حرفش نفس تو سینم حبس شد و قلبم مثل گنجشک شروع کرد توپیدن به سینم اون هم

خیلی سریع..

تند تند پلک هام رو روی هم میذاشتم و نمیتونستم حرفی بزنم..

کمی از قهوهشو خورد و بعد لیوانشو گذاشت جلوشو با دست هاش لیوان رو گرفت و سرشو انداخت

پایین..

نکنه بردیا چیزی بهشون گفته باشه؟! در مورد اینکه من کیم و چطور پورن استار شدم...

اگه بفهمن من با رشوه اومدم تو این رشته و قرار داد بردگیم تا یک سال رو امضا کردم حتما دستگیرم

میکنن..

سرش رو بلند کرد و با چشمای ریز نگاهم کرد..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

سر تگون داد و آروم و با آرامشی ساختگی گفت:

-بگو من هنوزم منتظر حرفات در مورد اون نامزد سوسولت بشنوم..

با شنیدن کلمه ی نامزد دنیا دور سرم چرخید و بدون اراده از روی صندلی افتادم پایین..



|□=بانوی کثیف_109□|



درست نمیتونستم نفس بکشم..ادموند ناراحت اومد سمتمو و دستش رو گذاشت روی دستم و شروع

کرد به ماساژ دادنش..

با ناراحتی همش اسمو صدا میزد اما من دنبال راه حلی بودم تا بتونم خودمو از دست این بازرسی

خلاص کنم..

-ادموند ادموند احساس میکنم دارم میمیرم..داره نفسم میگیره..

بدون فکر یقه ی لباسمو پاره کرد و دستاشو گذاشت روی قفسه ی سینم شروع کرد به بالا و پایین

کردن..

کم کم شروع کردم به سرفه کردن..دستامو گذاشتم روی دستاشو کشیدمشون عقب..

با تعجب نگاهم کرد..نیم خیز شدم و چند باری کوبیدم روی سینم..

لیوان آب رو گرفت سمتم؛گرفتمش و همشو خوردم..پلک هام رو روی هم گذاشتم و چشم دوختم به

ادموند که با اخم وحشتناک و غیرقابل تحملی نگاهم میکرد..

بلند شدم و صاف ایستادم و نگاهش کردم..خون خونمو میخورد وقتی کسی طلب کار نگاهم میکرد..

-نیاز نمیبینم گذشتمو واسه کسی تعریف کنم اوکی؟اگه واسم ارزش قاعلی زیاد واست مهم نباشه..



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|□□110_بانوی کثیف|



-گذشتت واسه من مهم نباشه بعد اون وقت نشستی همشو با گریه و سرت روی شونه ویلهام براش تعریف کردی؟

با شنیدن حرفش برای یک ثانیه کلا فکر کردم دارم خواب میبینم..

من کی اینکارو کردم؟ من کی گذشتمو واسه ی ویلهام تعریف کردم؟!

هی ویلهام!خدا لعنتت کنه ای دروغ گوی پست و کثیف..

خون خونمو میخورد..نگاه خیرشو انداخته بود به چشمام..

کارد میزدی خونم در نمیومد..با دستم یقمو گرفتم و گفتم:

-دروغ گفته ادموند هرچی گفته دروغه میخواد میونه مون رو خراب کنه تو باید به من اعتماد کنی نه اون..

گره ی ابروهاش بیشتر شد و لب هاش رو به هم فشرد..سری تکون داد و دست برد داخل جیبش و گوشیش رو در آورد..همونطور که با گوشیش ور میرفت گفت:

-چطور بهت اعتماد کنم وقتی عکستون رو هم داره؟بهم بگو..

با شنیدن حرفش چشمام گرد شد و متعجب شده به دست های ادموند خیره شدم که داشتن سریع حرکت میکردن..



|□□111_بانوی کثیف|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



دستش رو آورد جلو و عکس رو نشونم داد
با دیدن خودم که سرم رو گذاشتم روی شونش و سلفی گرفتیم چشمام گرد شد..
پس عکس روزی که داخل کلبه گرفتیم رو براش ارسال کرده..

لبخند زنون نگاهش کردم و با تاسف براش سر تگون دادم؛از این احمق تر ندیدم داره میگه من با گریه
واسش تعریف کردم در حالی که من خواب بودم..
لبخند تمسخر آمیزی زدم و گفتم:

-آقای ادموند،اگه چشمتون زیادی کور شده به قیافه ی من نگاه کن وقتی من خواب بودم عکس رو
گرفته و بعد اینکه بیدار شدم خودش عکسارو نشونم داده..
حالا این که شما به من اعتماد نداری
مشکل خودتونه..

و عقب گرد کردم و بدون معطلی از رستوران زدم بیرون..
وقتی از این مکان که واسه ورودش هم ورودی میخواست خارج شدم و دامنمو چنگ زدم..

گرفتمش بالا و سرعتم رو بیشتر کردم..
تا رسیدم به ایستگاه ایستادم اما دیر وقت شده بود و پشه ی زرد هم داخل ایستگاه پر نمیزد چه برسه
به تاکسی زرد..

چشمام رو داخل حدقه چرخوندم و گوشیم رو در آوردم



|بانوی کثیف_112|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دست بردم سمت اسم ادموند اما منصرف شدم، خواستم به ویلهام زنگ بزنم اما ویلهام لیاقت این رو نداشت که بتونه یه بار دیگه باهام تنها بشه.. از دست بردیا خلاص شدم بردیای دوم هم اومد..

رفتم جلوتر و کنار چراغ قرمز ایستادم.. برای ماشین های شخصی دست تکون میدادم اما بیشترشون یا پر بودن یا فقط سوت میزدن و رد میشدن..
بلاخره ماشین سفیدی جلوی پام ترمز کرد و گفت:

-جایی میری برسونمت؟!-

آدرس رو که دادم چشماش گرد شد..

-اما فکر نکنم به اون محدوده اجازه ی ورود داشته باشم..

-من هستم میتونی بیای داخل..

سری با معنای باشه که تکون داد رفتم سمت صندلی عقب و سوار شدم..

با سرعت میروند و لایی میکشید.. محکم چسبیده بودم به صندلی و خدا رو یاد میکردم..

به قول رکسان بیشتر مردم تو سختیا خدارو یاد میکنن.. کمترشون هم تو شادیاشون.. هر وقت تونستی تو هر دو موقعیت خدارو یاد کنی یعنی خوش شانس ترین آدم روی جهانی..

این که من تو کدوم دسته هستم رو خدا میدونه.. حدود ده دقیقه طول کشید تا برسیم.. وقتی به خیابون شرکتمون رسیدیم خودم رو که بادیگارد ها نشون دادم اومدن سمتم..



|بانوی کثیف_113|



وارد ساختمون شدم و رفتم سمت اتاقم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دیگه نمیتونستم اینجا زندگی کنم اونم کنار ویلهام.. پول همه ی فیلم هام رو جمع میکنم و یه خونه میگیرم.. همراه یه ماشین و هر وقت که بهم نیاز داشتن

میام اینجا! باز شدن در اتاقم برگشتم سمتش و با دیدن ویلهام عصبی با فکی لرزون بهش خیره شدم.. اون یکی از دو رو ترین آدم های روی کره ی خاکی بود که میشناختم..

از یه طرف واسه بدست آوردنم له له میزد اما از یه طرف دیگه من رو جلوی بقیه خراب میکرد؟ واقعا از این کار چه چیزی نصیبش میشد غیر از اینکه اون یه زره اهمیت و احترامی که واسه خودش نگه

داشته رو از بین ببره؟! من با خشم نگاهش میکردم جوری که انگار به خورش تشنم و اگه ولم کنن تا نمیره ول کنش نیستم اما اون خونسرد تکیه داده بود به دیوار و از سر تا پامو رصد میکرد..

نفس عمیقی کشیدم و فوتش کردم..

پلک هام رو روی هم گذاشتم تا شاید یکم آرام تر بشم و بتونم خونی که به جوش اومده رو کنترل کنم.. داشتم به خودم دلداری میدادم که صدای نحسش پیچید داخل گوشم!..



|□| بانوی کثیف _ 114 □|



-چی شد ادموند ولت کرد؟! خودت هم میدونی که تنها کسی که واست داخل این کشور غریب مونده منم نه اون پسر که با یه حرف من تورو بازجویی کرد..

یک تای ابروم بالا پرید! اگه تا الان شک داشتم

که میخواستی رابطه ی من رو با ادموند خراب کنه الان یقین پیدا کرده بود که این یه نقشه ی از قبل برنامه ریزی شده بوده

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بیصبرانه منتظر بودم تا بیشتر حرف بزنه و بیشتر در مورد گند کاری هایی که

کرده توضیح بده؛ لب کج کردم و با تمسخر به چهره ی خوشحالش که فکر میکرد موفق به خراب

کردن رابطمون شده خیره شدم..

-تو چه مشکلی با رابطه ی من و ادموند داری؟!

تویی که میگی اون من رو بازپرس کرد حداقل تو همین کار هم نکردی و مثل یه بزدل و بیغیرت من رو

ول کردی وسط جنگل حتی فکر نکردی که اونجا ممکنه چه بلاهایی سرم بیاد؟!

رفتم جلو و دقیقا یک قدمیش ایستادم و انگشت اشاره ام رو گرفتم جلوی صورتش و شروع کردم به

تکون دادنش و با لحنی جری و محکم لب زدم:

-سرت رو از ماتحت رابطه ی ما در بیار

دستمو پس زد و در رو بست..دست برد داخل جیبش و پاکت سیگاری در آورد و یه نخ گذاشت کنج

لبش و همونطور که ریز ریز میخندید گفت:

-همونطور که اون رابطه ی من و تو رو

به هم زد منم تا انتقام اون کار رو بگیرم دست بر دار نیستم، تو فکر میکنی من واسه چی اومدم داخل

این رشته؟هان؟

از این به بعد اگه رابطه ی من با اون به اتمام نرسونی دیگه روز خوش نخواهی دید

دستگیره ی در و کشیدم پایین و در رو براش باز کردم و با دست اشاره کردم تا بره

-تو نسبتی با من نداری ویلهام، حالا هم نمیخوام ببینمت خدایی نکرده اگه ادموند بینه ناراحت میشه..



|بانوی کثیف_115|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



یک تای ابروش بالا پرید و بالحنی سرشار از تمسخر لب زد:
-ناراحت؟چه کلمه ی غریبی اونم واسه ی آقای ادموند:اون حتی از اینکه سر گذاشتی رو شونه ی من هم
ناراحت نشده

اینکه ناراحت شده رو نمیدونم دلیلش چیه اما من اینو میدونم که بخاطر اون ناراحت نیست..
و بعد عقب گرد کرد و بعد از زدن تنه ای به شونم از اتاف رفت بیرون..
شروع کردم به نفس نفس زدن..در رو بستم و با کلید در رو قفل کردم..
سر خوردم روی زمین و داخل خودم جمع شدم..زانو هام رو محکم گرفتم و به فکر فرو رفتم..من به
اینکه بختم سیاهه هیچ شکی ندارم:من اگه بخت خوبی داخل طالعم نوشته شده بود همون روز اول
میتونستم زندگی خوبی با بردیا بسازم..

بلند شدم و بعد از پوشیدن لباس خواب رفتم روی تخت و ساعت رو که کوک کردم و چشم هام رو
بستم..
شاید فردای بهتری داشته باشم..شایدم آینده ی بهتری داشته باشم..بلاخره من امیدم رو از دست نمیدم
و همه چیو میسپارم به خدا!..



|□|بانوی کثیف_116□|



برای آخرین بار فیلم نامه رو خوندم و رفتم سمت کورای صاف ایستادم..
زبونم رو دور لبم چرخوندم و خیسش کردم و بعد از قورت دادن آب دهنم لب باز کردم و گفتم:
-خوب من آماده ام کورای..میتونیم بریم برای ضبط..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

کورای سری تگون داد و رو برگردوند سمت تامی و گفت:

-تو چی حاضری؟!

ادموند فیلم نامه رو گذاشت روی میز و بعد از گرفتن قولنج و دادن کش و قوس به بدنش بلند شد و گفت:

-مثل همیشه آماده ی کردن دخترام..

و پشت بند حرفش شروع کرد همراه کورای به خندیدن..

چندش نگاهش کردم؛مگه دختر فقط واسه کردن اومدن روی کره ی خاکی..

پوزخندی زدم و رفتم سمت اتاق پرو..

نیم تنه و دامنک لی رو تنم کردم و بعد کفش های پاشنه ده سانتی رو پام کردم و بعد از دم اسبی کردن موهام رفتم سمت گریمور..

روی صندلی نشستم و اون با گذاشتن پارچه ای دور تنم شروع کرد به آرایش کردنم..برای آخرین بار نگاهم کرد و گفت:

-خوبه آماده ای..

سری تگون دادم و بلند شدم..رفتم سمت کورای که نگاهش افتاد بهم و سوتی زد..

تمامی وسایل رو که آماده کردم وارد فروشگاه بزرگی شدیم که واسه ی درست کردن فیلم خالی شده بود..

تامی هم لباس یه مستخدم رو تن کرده بود و نمیشد گفت جذاب نشده..



|بانوی کثیف_117|



@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

بعد از آماده سازی دوربین ها رفتم کنار قفسه ی ماکارونی ایستادم..
با گفتن کلمه ی 'اکشن' دو سه قدم رو رفتم جلو و برگشتم سر جام و جوری خم شدم تا به*شتم کاملا پیدا باشه..
چرخوندم..

وقتی ماکارونی مورد نظر رو پیدا نکردم و صاف ایستادم و گفتم:
-میخشید میشه بیاید اینجا
بعد از چند ثانیه تامی سریع اومد پیشم و اول از سر تا پام رو از نظر گذروند زبونش رو دور لبش چرخوند..
خم شدم و گفتم:

-میشه بگید ماکارانی اکسپین کجاست؟
و بیشتر خم شدم و شروع کردم به تگون دادن پشتم.. صاف ایستادم برگشتم سمتش..
بر فرض مثال سینه هام میخارید..
شروع کردم به خاریدنش و کم کم آوردمش پایین.. جوری که نوک سینم افتاد بیرون و برجستگی تامی بیشتر و بزرگتر شده بود
کم کم کل نیم تنه رو آوردم پایین و رو به تامی گفتم:
-چیزی روی سینه؟!

سری تگون داد و خم شد و دستش رو گذاشت روی سینم و شروع کرد به مالیدنش.. خودم رو سفت گرفتم و آهی کشیدم که زبونشو روی سینم کشید..
آروم لرزیدم که لبخند پهنی زد و نوک سینمو گاز گرفت..
سرشو گرفتم و چسبوندم به سینم و چسبیدم به قفسه..
تامی وحشیانه نیم تنه ام رو در آورد و شروع کرد به گاز گرفتن و مکیدن سینه ام.. آه و ناله میکردم و جیغ میزدم که تامی جری تر میشد..
☆
☆

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|بانوی کثیف_118|



کمی که خورد دامن لیمو بالا زد و برم گردوند..زبونشو کشید روی خط باسنم و لیس می به لب باسنم زد..
لرزشی به پشتم دادم که سیلی محکمی روی پشتم زد..
انگشت فاکش رو روی خط به*شتم کشید..

و آروم کردش داخل به*شتم..پاهام رو تا حد امکان باز کرد و همونجور که محکم محکم با دستش
داخلم تل*مبه میزد و چوچولم رو گاز میگرفت و میلیسید..
آه و ناله میکرد و موهاشو چنگ میزد و
فشارش میدادم به سمت پایین تنم..

تامی واقعا حرفه ای بود و زیر اون بودن کلی لذت داشت..
-om..yes..i'm in the today bitch just for you..yes..please com on fuvking
me..

"امم..آره..من امروز هرزه ای فقط برای تو هستم..آره..خواهش میکنم زود تر منو بکن"

تامی گازی از پایین تنم گرفت و بلند شد..دست گذاشت روی شونم و مجبورم کرد زانو بزنم..
-com on son of bitch..
"زود باش مادر جن*ده"

زیپشو کشیدم پایین و کمر بندش رو باز
کردم و شلوارشو کشیدم پایین..دستم از روی شورت مردو*نگی بزرگ و برجستشو محکم گرفتم و
شروع کردم به لیسیدن شکم شش تکه اش و بعد شورتشو در آوردم و دستمو دور مردو*نگی بزرگش
حلقه کردم و سرمو بردم جلو و سرش رو کردم داخل دهنم..



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|□□119_بانوی کثیف



تامی آهی کشید و با دستش موهام رو چنگ زد و کشیدشون..

با لذت نگاهم میکرد و آه و ناله میکرد..

آب دهنم رو بیشتر کردم و شروع کردم مثل دارکوب سرم رو جلو و عقب کردن..

با دستم شروع کردم به مالیدن بی*ضه هاش و مردو*نگیشو مک میزدم..

تامی موهام رو محکم میکشید و من سرم شروع میکرد به سوزیدن..اما وقتی آروم با دستش با موهام

بازی میکرد لذت بخش بود

با شنیدن کلمه ی "کات" سرمو کشیدم عقب و کورای گفت:

-همینجوری واسه هم بمالید حشرتون نپره..بلندش کن بیرش سمت میزد حسابدار..

تامی بلندم کرد و زیر زانو هام رو گرفت و بلندم کرد..همونطور که خودش رو با بین پام تنظیم میکرد تا

لاپایی بزنه لب هاشو گذاشت روی لب هام و شروع کرد به مکیدن..

همینطور که لاپایی میزد با دستش انگولی ام میکرد و من از لذت میخواستم گازش بگیرم..

وقتی رسیدیم به میز کورای با گفتن کلمه ی آماده باشید دوربین رو تنظیم کرد و گفت:

-سه،دو،یک "اکشن".."



|□□120_بانوی کثیف



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

تامی همونطور که ازم لب میگرفت آروم گذاشتم روی میزد و پاهام رو تا حد امکان باز کرد و با انگشتش شروع کرد به آماده کردن سوراخم واسه ی جر خوردن..
وقتی لبخند رضایت بخش روی لبش نقش بست

انگشت خیسشو در آورد و گذاشت داخل دهنش و همشو مک زد؛مردو*نگی شقش رو گرفت جلوی دهنم تا خیسش کنم
تمامی حجم عضوشو کردم داخل دهنم و چند باری سرم و جلو و عقب کردن..

همونطور که واسش ساک میزدم با انگشت فاکم با سوراخ به*شتم بازی میکردم؛بعد از پنج دقیقه کشید بیرون و مردو*نگی شقش رو گرفت سمت سوراخ بهشتم و شروع کرد به مالیدنش..

چنگ میزدم به میز و آه و ناله میکردم..
کمرمو میگرفتم بالا و میکوبیدمش به میز
-com on fuck me hard
"زود باش من رو بکن"
تامی سری تگون داد و بدون مقدمه چینی

همش رو واردم کرد که جیغی زدم و خودمو جمع کردم..تامی سیلی محکمی کوبید روی سینم و عربده زد:

-شل کن جن*ده شل کن..

کم کم خودم رو شل کردم که شروع کرد به عقب و جلو کردن خودش داخلم..



|بانوی کثیف_121|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

وجود اون حجم ، گرمی و سفتیشرو داخل خودم حس میکردم انگار تو یه فضای دیگه بودم و اینجا نبودم..تامی پسر حرفه ای داخل س*کس بود که با هر عقب و جلو کردن خودش من میخواستم هیچوقت از زیرش بیرون نیام..

با اینکه دلم برای ادموند میسوخت اما اون هم امروز با رکسان میخوابه و یه جورایی بی حساب میشیم.. کم کم ضرباتشو داخلم شدت داد که برخوردش رو به دهانه ی رحمم میتونستم احساس کنم..

آه و ناله های مردونه ی اون و ناله های من فشارو رماتیک و سک*کسی میکرد و تامی رو تشویق میکرد تا به هر روشی که میخواد منو جر بده..

سی*نه هام رو داخل مشتاش گرفت و

همونطور که وحشیانه چنگشون میزد و

پی در پی سیلی میزد روشن من لذت میبرد و میخواستم به کارش ادامه بده..

خم شد سمتم و لباسو گذاشت روی لبام و وحشیانه مک میزد..

دست بردم سمت کمرش و شروع کردم به چنگ انداختن..

اینقدر وحشیانه تلم*به میزد که فکر میکردم الان که درش بیاره تمامی دل و روده ی من میریزه بیرون..

لباشو جدا کرد و با لبخند چندش و چشمایی که حش*ریت توش موج میزد نگاهم کرد..



|□|بانوی کثیف_122□|



سرسو فرو برد داخل گردنم و شروع کرد به مک زدن و گاز گرفتن گردنم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دست هام رو میکشیدم روی کمرش و گردنشو چنگ میزدم؛ این کار واسم لذت بخش بود؛ وقتی دستامو میبرد لای موهاش و چنگشون میزدم..

مردو*نگیش رو در آورد و برم گردوند..

میدونم الان باید درد خیلی زیادی رو تحمل کنم اما من که نمیتونستم مخالفت کنم..

روی میز قبل کردم و پشتم رو در اختیاری تامی گذاشتم که میخواست اون حجم از عضوش رو وارد پشتم کنه و جرم بده..

دوتا انگشتش رو آورد جلو تا واسش لیس بزنم.. انگشت هاشو کردم داخل دهنم و کمی لیسشون زدم.. سوراخم رو خیس کرد و با آب دهنش روی مردون*گیشو خیس کرد و سرک قارچی مانند کلفتش رو با سوراخ پشتم تنظیم کرد و شروع کرد به مالیدن مردو*نگیش روی خط باس*نم..

وقتی عضو گرمش رو روی سوراخم میکشید میخواستم زمینو گاز بگیرم و تیکه تیکه اش کنم.. آروم سرش رو که فرو برد آهی کشیدم و چند باری مشتم رو کوبیدم روی میز..

چند باری کشیدش بیرون و دوباره میکرد داخل سوراخم تا جا باز کنه..

دست بردم سمت چوچ*ولم و شروع کردم به مالیدنش تا درد اینچند لحظه از یادم بره.. با فرو رفتن مردو*نگیش داخلم جیغی کشیدمو ولو شدم روی میز..



|□| بانوی کثیف_123□|



بدون توجه به دردم شروع کرد خودشو عقب و جلو کردن.. آه و ناله میکرد و موهامو میکشید.. صدای برخورد کشاله های رونسش و رونسش رو به لب های با*سنم میشنیدم و لرزیدن با*سنم رو میشد حس کرد..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

آقای کورای با دم و دستگاهش همینطور دور تا دور میز میچرخید و سعی میکرد مثل همیشه یکی از بهترین فیلم هاش رو بسازه..صدای شالاپ و شلوپ تن هامون همینطور گوش خراش بود..

کشیدش بیرون و نشست روی میز و زانو هاشو آویزون کرد..بلند شدم و وقتی سوراخ پشتم رو با مردونگیش تنظیم کردم آروم آروم نشستم روش و کم کم شروع کردم به بالا و پایین شدن..

دستامو دور گردن تامی حلقه کردم و آروم لب هام رو روی لب هاش گذاشتم و شروع کردم به بوسیدنش و مکیدن لب پائینش..دستاشو دور کمرم حلقه کرد و سرعتمو بیشتر کرد..

آهی کشیدم و سرمو بردم سمت گردنش و همونطوری که گردنشو مک میزدم سرعتم رو سعی کردم بیشتر کردم..

سی*نه هام با هر بالا و پایین شدنم سی*نه هام تگون میخورد..



|□| بانوی کثیف _124□|



تو این چند وقته اینقدر فرمشون خوب شده بود که حتی میتونستم برخوردشون رو با فک تامی احساس کنم؛ با احساس مایع داغی داخل سوراخ با*سنم آهی کشید و من هم برای دومین بار به اور*گاسم رسیدم..

و بلاخره با شنیدن کلمه ی "کات" بلند شدم و با تنی خسته رفتم سمت دستشویی..با تمام توانم زور زدم تا بتونم آب منیشو بریزم دور..اینقدر خسته بودم که میخواستم تا چند وقت فقط بخوابم..

خودمو که شستم از دستشویی زدم بیرون و یه پیرهن بلند تنم کردم..
رفتم سمت آقای کورای و گفتم:

@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

-میشه به یه ماشین بگید منو برسونه من خیلی خسته شدم..

سری تکنون داد و بعد چند باری دستشو روی هم کویید و همزمان مردی هیکلی اومد سمتمون و کنار کورای ایستاد..

-بله آقا با من کاری داشتید؟ در خدمتم..

-خانوم یانگ رو برسونید به شرکت..

سری تکنون داد و من همراه بادیگارد رفتیم سمت ماشینی که حتی آینه های بغلش هم به مشکی میزد.. سوار شدیم و بعد از حدود پنج دقیقه من رو در ساختمان پیاده کرد و خودش برگشت..

پیرهنمو صاف کردم و خواستم برم که ادموند از ماشین مشکی که مثل همون ماشین بود اومد پایین و با دیدن من لبخند از روی لبش پر کشید..
نمیدونم اما احساس میکنم بعد از اون روز باهام سرد شده..



|□| بانوی کثیف _125□|



با قدم های آرام رفتم سمتش و دستم رو پیش بردم که یه قدم خودشو عقب کشید.. با تعجب بهش خیره شدم و چند باری پشت سر هم پلک زدم..
با فکی قفل شده و با صدایی که به زور

از ته چاه میومد بالا لب زدم:

-خسته نباشی عزیزم..

همونطور مثل این چند وقته با صدای سردش لب زد:

-ممنون..فعلا کار دارم بای..

@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

و بدون توجه بهم از کنارم رد شد و رفت داخل..اشک از گوشه ی چشمم چکید پایین..حالا که یه حسی بهت پیدا کردم باید اینجوری کنی ادموند..با دستم اشکمو پس زدم و خواستم برم که صدای ویلهام به گوشم رسید..

-انتقام هر یه دونه از این مروارید هارو از اون کثافت میگیرم..
روی پاشنه ی پا عقب گرد کردم و نگاهش کردم..رفتم سمتش و با انگشت اشاره کوبیدم روی سینهش و با جدیت گفتم:

-از من و ادموند فاصله بگیر ویلهام..نمیخوام مثل دفعه ی قبل هن زندگیم خراب بشه..بخت من سیاه هست تو سیاه ترش نکن اگه واقعا هم یه حس بهم داری تنها کاری که میتونی بکنی اینکه ازم فاصله بگیری..

پوزخندی زد و با گفتن جمله "به همین خیال باش" و ازم دور شد و رفت داخل
رفتم داخل و یک راست رفتم سمت اتاق ادموند..بدون در زدن وارد اتاق شدم..
داخل اتاقش نبود اما صدای آب از حمومش میومد..



|□□126_کثیف□|



در رو به آرومی بستم و پاورچین پاورچین رفتم سمت در حمومش..
تره ای از موهام رو زوم پشت گوشم و دست بردم سمت دستگیرش تا در رو باز کنم اما ناگهان صدای آه زنونه ای به گوشم رسید..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

چشمام گرد شد.. داخل اتاق ادموند، اونم داخل حموم اتاق ادموند، صدای زنونه؟ مگر اینکه شیر آب یکی از دخترا خراب شده باشه.. اما مگه آه میکشن..

دلم نمیومد دستگیره رو بکشم و صحنه ای

که انتظارش رو ندارم رو مشاهده کنم..

میترسیدم از اینکه ادموند بخاطر پا در میونی یه دختر دیگه اون داستان ویلهام رو بهونه کرده باشه و بخواد اینجوری ازم سرد بشه..

اشک داخل چشمام حلقه شدن.. من چرا اینقدر دل نازک شده بودم.. خدایا منی که یه پورن استار و یا بر فرض مثال یه فاحشه ام حق اینکه عاشق بشم رو ندارم.. این کارو با دل من نکن خدا جون..

نذار وابسته بشه.. اگه وابستش کردی نذار بشکنه.. من واقعا تحمل اینکه یه بار دیگه بهم خیانت بشه و دلم تیکه تیکه بشه رو ندارم.. من نمیتونم.. من نمیتونم
نفس عمیقی کشیدم..

این دفعه صدای آه و ناله های زن و مردونه بلند شد و صدای برخورد تن هاشون به همراه آب به گوشم رسید.. خدایا بزار یه دختر و پسر دیگه باشن اما ادموند نباشه
لای در رو باز کردم و نگاهم رو دور تا دورش

چرخوندم؛ با دیدن صورت در هم رفته ای لذت رکسان نفسم بند اومد.. در رو بیشتر باز کردم و با دیدن ادموند که داره داخلش عقب و جلو میشه نفسم بند اومد.. با گریه گوشیم رو در آوردم و ازشون فیلم گرفتم.. در رو بستم و با دو رفتم سمت اتاقم..



| □ بانوی کثیف _ 127 □ |



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



در اتاقم رو قفل کردم و بستمش..خودمو پرت کردم روی تخت و شروع کردم به زار زدن..گریه و هق هق کردن..تمامی عقده و بغض هایی که ابن چند وقت جمع کرده بودم رو داخل بالشت فریاد زدم..

سرمو فشار میدادم به بالش و همینطور جیغ میزد..خدایا مگه من چه هیزم تری به بنده هات فروختم و چه اشتباهی کردم که از اول زندگیم تا الان بختم سیاه..بدبختی پشت بدبختی..همه چیز از شکم مادرم شروع شد..

از اونجایی که چشم گشودم به این دنیایی که هیچکس غیر از خودش برایش مهم نیست..همه مغرورن و خودخواه..جاه طلبن و هوس باز..مگه انسان اشرف مخلوقات نیست؟!پس چرا رفتار بعضیا

از یه حیون هم کمتره؟!من از همه متنفرم و بی زار..از جنس مونث دو رو و کثافتی که میدونست من با ادموند رابطه دارم اما باهاش همخواب شد..از جنسای مذکری که هوس باز و تنوع طلبن و بی اعتماد..

مگه میشه اینقدر پست و دو رو؟!هیچکس دلش مثل دریا و اقیانوس صاف ، زلال و پاک نیست..وابسته نشو..وابسته نشو..این یه گوش زده..چند باری پشت سر هم همین جمله رو تکرار میکردم که کم کم پلک های خیسم سنگین شدن و خوابم برد..



|□|بانوی کثیف_128□|



با تکون های خفیفی که خوردم روی تخت غلت خوردم و چشم باز کردم..با دیدن چهره ی پر تروات و شاد مادرم چشمم گرد شد..سریع روی تخت نیم خیز شد و با فکی لرزون دلخور نگاهش کردم..

دلم واسه ی آغوشش تنگ شده بود..میخواستم اینقدر بغلش کنم که سیر نشم و از بغلش جدا نشم..دست باز کردم و خم شدم تا بغلش کنم اما ناگهان از لای دست هام غیب شد..با تعجب به دور

@bonoye_kasif— made byniloo

Banoye kasif

و برم نگاه کردم و اما من داخل اتاق تنها بودم..وحشت زده از روی تخت بلند شدم و رفتم کنار در..دستگیره رو کشیدم پایین اما در باز نشد..چند باری دستگیره رو کشیدم اما ناگهان زیر پام خالی شد و

داخل راهرویی تاریک با چندتا فانوس کوچیک فرود اومدم..وحشت زده در تنها اتاقی که تو دید بود رو باز کردم و همزمان ادموند رو دیدم که با لباس دامادیش داره همراه رکسان لب بازی میکنه..

دست برد سمتش تا بگیرمش که ناگهان غیب شدن و چهره ی ترسناک و پر از خون بردیا اومد جلوی چشمم

*

با وحشت و جیغ روی تخت نیم خیز شدم و شروع کردم به نفس نفس زدن..
دست کشیدم روی پیشونیم که از ترس پر از عرق شده بود..



|□□129_کثیف□□|



نفس عمیقی کشیدم و از سر جام بلند شدم..لباس هام رو از تنم در آوردم و پرتشون کردم داخل سبد رخت چرک ها..

آب رو ولرم کردم و ایستادم زیر دوش آب..قطرات آب دونه به دونه و پشت سر

هم روی تنم میچکید؛احساس ترواوت و تازگی کردم..وقتی بدنم رو شستم از زیر دوش در اومدم و حوله ی قدی رو تنم کردم..جلوی میز آرایش و بعد از اینکه آرایش ساده ای کردم موهام رو بافتم..

یه سارافون بلند که تا نوک پام میرسید تنم کردم و نشستم رو تخت و شروع کردم به ور رفتن با گوشیم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

همزمان چند تقه ای به در خورد و در باز شد..سرمو بلند کردم و چشم دوختم به کسی که تو تاریکی و چهار چوب در

ایستاده بود..از قد و هیکلش معلومه که ادموند بود..از سر جام بلند شدم و لبخندی تحویلش دادم؛رفتم کنارش و کشیدمش داخل...باید عادی رفتار میکردم تا نفهمه من شاهد اون لحظات کثیف و دلخراش بودم..

دستشو انداخت دور کمرم و گفت:

-ازت یه درخواست دارم؟!

با ناز و عشوه جواب دادم:

-جانم بگو عزیزم..

-میخوام به یه شام دو نفره کنار استخر

سری تکون دادم و دستش که سمتم دراز شده بود رو گرفتم..

در رو بستیم و رفتم سمت حیاط که داخلش یه میز گذاشته بودن با دوتا

صندلی و یه فانوس وسط میزش..

لبخندی زدم و داخل دلم به این دو رو بودنش خندیدم؛به این بازیگر بودنش..

نشستم روی صندلی و اون هم نشست رو به روم و دو بار دستاشو روی هم کوبید

گارسون و پیشخدمت شرکت اومد و کنار

ادموند ایستاد..ادموند در گوشش چیزی گفت و بعد پیشخدمت سری تکون داد

عقب گرد کرد و از ما دور شدم..

تره ای از موهام رو گرفتم داخل دستم و شروع کردم به بازی کردن با موهام..



|بانوی کثیف_130|

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



دستم که روی میز بود رو گرفت داخل دستاشو با لحن آرومی گفت:

-حین شام خوردن میخوام یه چیزی بهت بگم..

با شنیدن حرفش چشمم گرد شد..نکنه بخواد بازم بازجویی ام کنه چون منم دارم

براش..از این همه فکر کردن اونم توی یه روز سلول های سرم به جوش و خروش افتاده بودن و سرم

در حال انفجار بود اما بروز نمیدادم و لبخند فیک روی صورتم رو نگه داشتم بودم..

سری به طرفین تکون دادم و پلک هام رو روی هم قرار دادم ؛ نمیتونستم بیشتر از این جو سنگین هوا

رو کنار یه آدم خیانتکار و دو رو تحمل کنم..پشت سر هم نفس عمیق میکشیدم تا اینکه پیشخدمت با

میزی اومد سمتون و

شروع کرد به چیدن میز ؛ فقط با چشمای ریز شده و اعصابانیت ، خشمی که نمیتونستم بیشتر از این

پنهانش کنم بهش خیره شده بودم..

وقتی پیش خدمت رفت واسه اینکه چهره ی مضطرب و عصبانیم توی دید نباشه شروع کردم به خوردن

غذا..

بدون وقفه میخوردم که چندتا تک سرفه کرد..با چونه ای لرزون و با چشمایی

پر از اشک به صورت خوش تراش و مردونه اش که از این به بعد شاید برای من نباشه خیره شدم..

آب دهنم رو قورت دادم و منتظر ایستادم و لبمو به دندان گرفتم..

-میخوام از هم جدا شیم



|بانوی کثیف_131|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



نمیتونستم چیزی بشنوم.. با شنیدن این حرف اینقدر عصبانی شده بودم که اگه کارد میزدی خون در
نمیومد هیچ خون طرف رو هم میبلعید..

خون خونمو میخورد و نمیتونستم تصور کنم الان چه اتفاقی برام میوفته..

قلبم شکسته شده بود.. بخاطر بهترین دوستم که مثل خواهرم بود و تنها یار و همدم داخل این شرکت
بود عشقم رو از دست دادم.. کسی که من تو این چند وقت بخش وابسته شده بودم..

آره ادموند.. یه پسر که با شنیدن یه حرف ازم دل کند ، صد رحمت به ویلهامی که نمیدونست من یه
پورن استارم و وقتی دید با مردای مختلف همخواب میشم ترکم کرد.. اما این مرد.. با شنیدن یه حرف..

هی روزگار.. از قدیم گفتن که شنیدن کی بود مانند دیدن دقیقا الان اتفاق افتاد..

از سر جام بلند شدم و نگاهش کردم.. نمیخواستم جوری رفتار کنم که از هیچی خبر ندارم چون
اینطوری یه عذاب

وجدان برای خودم درست میکردم.. به همین خاطر سری تکون دادم و با صدایی لرزون لب زدم:

-باشه.. امید وارم با رکسان خوشبخت بشی.. فعلا..

دیگه اختیار بدنم دست خودم نبود.. بی اختیار بعد از گفتن حرفم شروع کردم به دویدن.. نمیدونم این
اشکا کی جاری شد و من کی اینقدر احساساتی شدم!..



|□| بانوی کثیف _132 □|



رفتم داخل اتاقم و در اتاقم در بستم..

نفسم دیگه بالا نمیومد.. زیر پاهام خالی شد و من کنار در فرود اومدم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دیگه ریتم نفس کشیدنم ، دم و بازدمم خیلی کند شد..

تنها چیزی که الان میخواستم تنفس هوای آزاد بود اما نمیشد.. نمیتونستم..
صدای زدن های پی در پی ادموند از پشت در به گوشم میرسید اما دیگه به اون صدا زدن ها اعتنایی
نکردم..

چون هیچ رقمی داخل تنم نمونده بود و کم کم انگار روی پلک هام وزنه های ده کیلویی انداختن و تنها
چیزی میتونستم ببینم یه سیاهی خیره بود اما دیگه چیزی نفهمیدم و چشمام روی هم فشرده شدن..

*

[....] ادموند[....]

محکم در رو هول میدادم و میخواستم برم
داخل اما انگار در رو بسته بود همینجور پشت هم اسمشو صدا میزد اما دیگه نه صدای حق هق هاش
میومد نه جوابی میداد.. نکنه بالایی سر خودش بیاره..

خدایا خودت از الکسی من محافظت کن

من بدون اون دختر هیچی نیستم؛ خدایا من بدون اون دختر نمیتونم به این زندگی ادامه بدم.. این
زندگی بدون اون هیچ رنگ و بویی برام نداره.. دیگه نتونستم تحمل کنم.. رفتم عقب و دوبیدم جلو.. با
پهلوی
کوبیدم به در اما هیچ اتفاقی نیوفتاد..

باید از پنجره میرفتم داخل.. همونطور که اسمشو زیر لب زمزمه میکردم رفتم کنار پنجره ی اتاقش و
سعی کردم به داخل دید پیدا کنم.. با دیدن تن بی جونش جلوی در نفسم رفت و دیگه هیچی نفهمیدم..



|بانوی کثیف_133|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



دیگه هیچی نفهمیدم و فقط میخواستم برم داخل پیشش..خدایا غلط کردم این حرفو زدم خدایا گه خوردم فقط نزار بلایی سرش بیاد..من بدون اون هیچی نیستم..
راست میگن ارزش بعضی چیزا رو وقتی

درک میکنی که از دستشون داده باشی..

خدایا بزار الکسی من برگرده اون وقت براش هیچ کم و کسری نمیزارم..
حتی نمیزارم یه بار هم لبخند از روی لبش محو شه فقط بزار برگرده..

دیگه نتونستم تحمل کنم و رفتم عقب و دوییدم سمت شیشه و محکم خودمو کوبیدم بهش که صدای خورد شدن شیشه ی پنجره ها داخل کل فضا پیچید..
دوییدم سمت تن بی جونش و گرفتمش داخل بغلم ..

یه دستم رو انداختم زیر گردنش و دست دیگه ام رو گذاشتم زیر زانو هاشو و بلندش کردم..از اتاق که رفتم بیرون همه داخل راهرو بودن و متعجب به ما نگاه میکردن..
بدون مکث شروع کردم به دوییدن..



|□| انوی کثیف_134 □|



از ساختمون شرکت که زدم بیرون رفتم سمت ماشینمو و السکاندرا و رو گذاشتم روی صندلی شاگرد و ماشین رو در دور زدم..
سوار ماشین شدم و بعد از اینکه سویچ رو

چرخوندم دنده عوض کردم و با بالا ترین سرعت ممکن شروع کردم به روندن..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

یه دستم رو گذاشتم روی یه دستش و شروع کردم به ماساژ دادن دست سردش..
من بدون اون میمیرم نمیدونم کی بهش

اینقدر وابسته شدم که با شنیدن صدای لرزانش هم دلم ریخت اما من کثافت..
جبران میکنم خانومم..دلبرم..عشقم..عزیزم..کدبانوی من..نفسم..زندگیم..اصلا هر چی تو بگی..

حدود دو ساعتی از مراقبت های ویژه میگذشت..توده ی کوچیکی کنار قلبش به وجود اومده بود که با
استرس ، دلهره ای که بهش وارد شده بود شروع کرده بود به

بزرگ شدن و سرعت تلمبه زدن قلبش رو کند کرده بود..خداوشکر که زودتر از هر چیزی
آوردمش..اگه از دستش میدادم دیگه نه السکاندرا بود و نه ادموندی..مرگ اون مرگ منه..خوشی اون
خوشی منه..



|بانوی کثیف_135|



* الکساندرا*

چشم هام رو آروم باز کردم و چند باری پلک زدم تا مردمک چشمم با نور این مکان سازگار بشه..
وقتی دیگه خیرگی جلوی چشمم از بین رفت به دور و برم نگاه کردم...
مکان نا آشنایی بود که دکوراسیونش سفید بود و کلی دم و دستگاه داخلش بود..

آخرین چیزی که یادم میاد اون حرف نحس ادمونده و بعدش بیهوش شدنم..
روی تخت به سختی نیم خیز شدم به اطرافم نگاه کردم..
غیر از خودم کسی نبود و داخل این اتاق بزرگ من بودم و من..تنهای تنها..

@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

حالا که دیگه ادموند رو هم ندارم پس واقعا دیگه تنهای تنهام..
خواستم سرم رو از دستم بکشم بیرون که همزمان در اتاق باز شد و پرستاری با سینی روی دستش اومد
داخل و با دیدن من سرعتش رو بیشتر کرد و سینی رو گذاشت روی عسلی..

-بیدار شدی عسل خانوم..

سری تکنون دادم که گفت:

-عمل سختی داشتی خانومی ، ناراحتی قلبی داشتی باید زودتر از اینا مراجعه میکردی خیلی پیشرفت
کرده بود..

اوه پس بخاطر این گاهی قلبم درد

میگرفت و گاهی هم شب تا صبح جون میدادم تا دردش خوب بشه..

حتی شاید بخاطر این اینقدر دل نازک شده بودم..تلخ خندی کردم و اشکمو پس زدم که گفت:

-آدم مهمی هستی؟!آخه واسه ی دیدنت آدمای معروفی اومدن..من که داخل فیلم های هالیود ندیدمت
کدوم فیلما نقش داری؟!
بدون هیچ معطلی و خجالتی جوابشو دادم:

-فیلم های پورن..

با شنیدن حرفم یک تای ابروش بالا پرید و آهانی زمزمه کرد..

بعد از اینکه سرم رو عوض کرد و داخلش چیزی تزریق کرد من رو خوابوند روی تخت و بعد از
چکاپ کوچیکی داخل برگه ای که دستش بود چیزی نوشت و بعد از گفتن "ایشالا که زودتر خوب
میشی"

عقب گرد تا بره..با صدای لرزونی لب زدم:

-جای عمل و بخیه هاشون مونده روی تنم؟

بدون برگشتن جوابمو داد:

-نه لیزر کردن نترس..فعلا..

و از اتاق زد بیرون..نفس عمیقی کشیدم پلک هام رو روی هم گذاشتم تا بخوابم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اما خوابم نمیرد چون به اندازه ی کافی خوابیده بودم..



|□|بانوی کثیف_136□|



با شنیدن صدای در لای پلک هام رو باز کردم به امید اینکه پرستاره اما با دیدن ادموند سریع چشم هام رو بستم..

نمیخواستم نگاهم به اون چهره ی کثیف و دو روش بشم که میدونم کلی دختر رو خر کرده..

کنارم که نشست قلبم مثل همیشه که بهم نزدیک میشد شروع کرد به تند تند تپیدن و کوبیدن به تخته ی سینم..

صداش رو به وضوح داخل این سکوت خف ناک میشد شنیدم..

دستم رو که میون دستاش گرفت لرزش آرومی کردم..

یه دستش اومد جلو و موهای پریشون روی صورتم رو انداخت پشت گوشم و با صدای آرومی گفت:

-پرستار گفت بهوش اومدی خانومم..پس چرا هنوز اون چشمای نازت بستس؟بیدار شو بیشتر از این طاقت ندارم..

برای هزارمین بار میگم که خوردم،غلط کردم،اشتباه کردم تو فقط یه بار دیگه تو این صورت من نگاهم کن و لبخند بزن..فقط همین..من از اون حرفای سوسولانه که پسرا به عشقشون میزنن زیاد بلد نیستم فقط اینو بدون که خیلی دوست دارم،آدم ارزش بعضی چیزا رو وقتی از دست میدی تازه درک میکنی..دوست دار

ناگهان در باز شد و صدای ادموند قطع شد..صدای نازک زنی نا آشنا به گوشم رسید:

-آقا میبخشید وقت ملاقات تموم شده..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

صدای آهش که به گوشم رسید دلم شسکت..تیکه تیکه شد..
من طاقت ناراحتیشو ندارم اما اون داشت..

برای همین باید قوی بشم..
هه..اما اون حرفا..اون تن و لحن صدا..دلواپس و دلگیر، ناراحت و غم دار بود..آه خدا جون بلاخره
صدامو شنیدی..بلاخره اونم ناراحت کردی..اما من خوشحال نشدم..



|بانوی کثیف_137|



نمیخواستم اما دست ادموند رو گرفتم و همراهش رفتم داخل ساختمون..
تو این چند وقت که اونجا بستری بودم کلی بازدید کننده داشتم حتی خبر نگار..نمیدونستم اینقدر مهم
میشم..

لبخندی روی لبم نشست که از چشمای ادموند دور نمود..وارد سالن که شدیم رکسان از آخر راه رو
چشمش خورد به من و ادموند و با دو اومد سمتمون..
-سلام اجی جون بلا به دور..

دستم از زیر دست ادموند کشیدم بیرون و اون یکی دستم رو تکیه دادم به دیوار و با لحن سردی
گفتم:
-ممنون..

اون دو نفر دیگه پیشیزی واسم ارزش نداشتن..بخاطر اون دو نفر بود که به این حال و روز دچار شدم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

هنوز چند قدم نرفته بودم که ناگهان زیر پاهام خالی شد ، خودم رو روی هوا و داخل بغل گرمی معلق احساس کردم ..

-لجبازی نکن الکس؛ تازه از بیمارستان مرخص شدی..حالت بد میشه..

-مگه برای تو مهمه؟!

با شنیدن حرفم نگاهش رو انداخت بهم و گفت:

-برای من مهم ترین دلیل زنده بودنم تویی میخوای برام مهم نباشی؟!

دماغمو بالا کشیدم و با لحنی دلخور گفتم:

-پس چرا دلمو شکستی؟! تو بخاطر رکسان میخواستی با من کات کنی یادت نیست؟!

هوفی کشید و در اتاقی رو باز کرد..

با دیدن دکوراسیون اتاق فهمیدم اتاق خودشه..دندون قروچه ای رفتم که در اتاق رو بست و بردم سمت

تختش

با حرص لب زدم:

-چرا منو نبردی داخل اتاق خودم؟!



|□|بانوی کثیف_138□|



بدون معطلی جواب داد:

-از این به بعد پیش خودمی ملکه ی من

-فکر کردی با این حرفا خامت میشم؟!

ناگهان برگشت سمتمو با چشمای به خون نشسته اش نگاه تندى بهم انداخت اما برای من مهم نبود..

-بین الکساندرا من که دیلیشو بهت گفتم واگر نه چرا بخوام اینکارو بکنم؟!

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

پوزخندی تحویلش دادم و رومو برگردوندنم..لباساشو در آورد و پرتشون کرد داخل سبد رخت چرکا..

جلوی من لخت کرد و رفت سمت حموم..حیات کجا رفته آقای ادموند؟اوه یادم رفته که ما به پورن استاریم..

لباسای آبی رنگ بیمارستان رو از تنم در آوردم و پرت کردم داخل سبد چرکا..

با قدمایی لرزون رفتم سمت کمد لباساش و از داخل کمد به هودی در آوردم و تنم کردم..
رفتم روی تخت و دراز کشیدم..شروع کردم به آب دهنم بازی کردن..
نگاهم افتاد به در حمومش..داخل همین حموم بهم خیانت کردی ادموند..

اما ؛ شاید ادموند راست بگه و باهاش همخواب نشده باشه..فقط برای به اثر جدید اینکارو کرده باشه..اما چرا دقیقا شب همون روز خواست ازم جدا بشه؟!

اصلا با هم جور در نیام..موندنم بین به دو راهی که یکیش میگه حرفشو قبول کم و ببخشش و اون یکی میگه داره بهت دروغ میگه ترکش کن..مگه خواسته ی خودش هم همین نبود؟!



|□|بانوی کثیف_139□|



تصمیم خودم رو گرفتم..آره من جواب خوبی بهش میدم ؛ بعد از چند دقیقه در حموم باز شد و ادموند با حوله ای که دور کمرش بود اومد بیرون..

ریش و سیبیلایی که بخاطر من این چند وقته در اومده بود رو زده بود..

دوباره شده بود همون ادموند خوش قیافه و خوش تراش..

از روی تخت اومدم پایین و رفتم سمتش

رو به روش و یک قدمیش ایستادم و نگاهش کردم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

بخار حموم همینطور میومد بیرون و من این بوی نم هوا رو دوست داشتم..

دستم رو دور گردنش حلقه کردم و رو نوک

پا ایستادم که ناگهان دستاش رو حلقه کرد زیر باسنم و کشیدم بالا..

لبخندی زدم و لبام رو روی لبش گذاشتم و شروع کردم به نرم بوسیدنشون..

وقتی عاشق بشی دنبال اون حسی میری که میگی برگرد پیشش.. و منم همون رو انتخاب کردم..

ادموند دلتنگ خیره شده بود به چشمام...

آروم چسبوندم به دیوار و این دفعه اون شروع کرد به وحشیانه بوسیدنم.. مثلاً عاشق وحشی بازیش

باشی.. محکم بغلم کرد و بدنمون چفت بدن هم دیگه شده بود.. لبمو که گاز میگرفت لرزشی میکردم و

دوست داشتم به کارش ادامه بده..

بلاخره ازم جدا شد و با چشمای سرخ شده خیره شد بهم.. هر نفس های داغش که تند تند میخورد به

صورت من نشان از این بود که من سالارو بیدار کردم..

لبخندی زدم و سریع از زیر دستش فرار کردم و رفتم داخل حموم..

خواستم در رو ببندم که پاشو گذاشت لای در و اومد داخل..

حوله ی دور کمرمش رو انداخت پایین در رو بست..



|□| بانوی کثیف _140□|



دستم رو آوردم جلو و گفتم:

-من تازه از بیمارستان مرخص شدم نمیتونم باهات س*کس کنم پس برو بیرون..

با شنیدن حرفم انگار خورد تو ذوقش اما من تازه عمل کرده بودم و نمیتونستم این ریسک رو انجام

بدم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

سری تکنون داد اما ناگهان چشماش برق زد.. سرش رو آورد بالا و با لبخند نگاهم کرد:

-پس میتونیم با هم دیگه حموم کنیم هم؟ چطوره؟!

راهبرد بدی نبود.. سری به طرفین تکنون دادم که اومد سمتم و با دستاش از پایین هودی گرفت و از تنم درش آورد..

پرتش کرد گوشه ای از حموم و دستم رو کشید و برد سمت دوش..

زیر دوش که ایستادم آب رو باز کرد و گرفتم داخل بغلش.. سرم رو گذاشتم روی سینه ی پهن و مردونه اش..

قطرات آب میریختن روی تن هامون و هر لحظه بیشتر بهش میچسبیدم..

ادموند یک قدم رفتم عقب و گفت:

-پس میتونیم که بدون دخول بهم حال بدیم دیگه؟!

چشمام رو داخل حدقه چرخوندم و گفتم:

-چرا همش میخوای س*کس کنی؟

دستش رو گذاشت روی پایین تنه ام و خودش رو چسبوند بهم که سیخی مردو*نگیشو حس کردم..

-حدود سه هفته س رابطه نداشتم خوشگلم؛ کمرم پره پره.. میخوام تو خالی کنی..



|□□141_کثیف□|



-اما من نمیتونم ادموند درکم کن فعلا قول میدم تا خوب شدم چیزی که میخوای بهت بدم..

-قول؟

سری به طرفین تکنون دادم و گفتم:

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-قول..

سری تکون داد و بغلم کرد...سرم رو گذاشتم روی سینه ی پهن و مردونه اش و چشمام رو بستم..

تو این فضا فقط بخار آب بود و صدای شرشر دوش..هرم داغ نفسای ادموند..

*

رژ رو روی لبم کشیدم و لبخندی زدم..من همون بهار قلم قوی ، شاد ،سر زنده و شنگول..من یه چیزی رو فراموش کرده بودم که من فقط اسممو عوض کردم نه خودم رو..

با شنیدن صدای تقه هایی به در بدون برگردوندن سرم گفتم:

-بیا تو فقط زودتر چون عجله دارم...

در که باز شد تره ای از موهام رو زدم پشت گوشم و برگشتم سمتش..

با دیدن رکسان لبخندی زدم و رفتم سمتش..رو بوسی که کردیم تک خنده ی غمگینی زد و گفت:

-شنیدم میخوای از اینجا بری..

سری تکون دادم و گفتم:

-درست شنیدی دیگه نمیخوام یه پورن استار باشم و قرارداد رو فسخ کردم..

لبخند رو لبش پر کشید..دستم رو آوردم بالا و حلقه ی داخل انگشتم رو گرفتم جلوی صورتش و گفتم:

-بین با ادموند نامزد کردم و امشبم قراره با خانوادش آشنا بشم..

نشست روی تخت و کف دستاشو گذاشت روی صورتش و شروع کرد به گریه کردن..همونطور که حق حق میکرد لب زد:

-اگه تو بری من تنها میشم آجی من به تو وابسته ام...نرو خواهش میکنم..

متاسفمی گفتم و رفتم سمت میز آرایش..کیفم رو از جلوی آینه برداشتم و نگاهی بهش انداختم .. از وقتی فهمیدم به ادموند قرص محرک جنسی داده بوده تا باهاش همخواب بشه دیگه من رکسان رو نمیشناختم..

با باز شدن در برگشتم سمتش و با دیدن ادموند لبخندی زدم و رفتم سمتش..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دستم رو گرفت داخل دستش و نگاهی به رکسان انداخت..

پوزخندی زد و از اتاقم زدیم بیرون..

چند قدمی رفتیم که بلاخره دهن باز کرد و گفت:

-اون اونجا چیکار میکرد و چرا آبغوره گرفته بود؟!

-هیچی مثلا از رفتن من ناراحت شده بود..



|بانوی کثیف_142|



پوزخند صدا داری زد و گفت:

-هه چه جن*ده ی عجیب غریبی..

-در موردش اینطوری صحبت نکن گناه داره..

-آخ من قربان این قلب پاک و مهربونت بشم..

لبخندی زدم و سرمو انداختم پایین..میدونستم الان پیام سرخ شده بود و اینا همش تقصیر علاقه ی من

به ادموند بود و بس..

سوار ماشین که شدیم گوشیمو از کیف در آوردم..نگاهی به صفحه موبایل انداختم و با دیدن اسم

رکسان و مسیجش که متنش این بود که "ازت معذرت میخوام" تک خند تلخی زدم ..

هرچی داره سرت میاد از کله شقی خودت بود..من رکسان رو بخشیده بودم فقط دیگه هیچ حسی بهش

نداشتم..

انگار اصلا نمیشناسمش..



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| ■ بانوی کثیف _ 143 ■ |



وارد خونه شدیم..نگاهی به خونه ای که کمتر از عمارت نداشت انداختم..
واقعا بی نظیر و عالی بود و بی نظیر..دکوراسیونش ، رنگ دیوارش تمام چیزاش بی نظیر و شیک و
لاکچری بود..

مد روز بود و قشنگ..برگشتم سمت ادموند و لب زدم:

-وقتی ورودیش اینقدر خوشگله همه جاش خوبه..فقط چک کن ترک خوردگی و سوراخ و مشکل
نداشته باشه بعد دیگه همه چی حله..
ادموند سری تکون داد و گفت:

-حتما عشقم شما فقط امر کن اما اینجا نو سازه اگه بینی هنوز روی زمین خورده گچ و اینجور چیزا
هست..

-به هر حال چک کن..

سری تکون دادیم و ادموند بعد از اینکه با صاحب خونه کمی حرف زد رفتیم سمت ماشینش که داخل
پارکینگ مخصوص پارک کرده بود..
حالا اگه با بردیا ازدواج میکردم باید خواب همچین خونه ای رو میدیدم..

سوار ماشین شدم و گوشیم رو از کیف در آوردم..رفتم داخل پیج اینستاگرامم..
با دیدن عکسایی که از خودم گذاشتم خندم گرفت..همشون با لباسای باز و سوتین و شورت..
شروع کردم به پاک کردنشون و بعد از اینکه همشو پاک کردم و چندتا عکس بهترمو نگه داشتم نگاهی
به فالورام انداختم..

میلیونی بود..به این فکر میکنم اگه با بردیا ازدواج میکردم از هرچیزی که الان دارم محدوده محدود
میشدم..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

پوزخندی زدم و خواستم از اینستاگرام پیام بیرون که همزمان دایرکتی برام ارسال شد..کنجکاو مسیج رو باز کردم!..



|□|بانوی کثیف_144□|



-ای دختر بی چشم و رو..بابات رو سخته دادی دختره ی خیره سر خدا لعنتت کنه..
با کلی دم و دستگاه و عمل خوبش کردیم کار دیگه ای نبود کثافت هرزه که رفتی جنده گریات رو به
نمایش گذاشتی هان؟

من که مامانتم شیرمو حلالتم نمیکنم خدا تو رو تیکه تیکه کنه ایشالا بری زیر تریلی دختره ی خیره سر
بی حیا!..

نمیدونم کی اما اشکم در اومده بود..به هر حال اگه ازم متنفر بودن بازم مادر و پدرم

بودن..اون والدین من بودن و اگه اونا نبودن منم نبودم..اشکمو پس زدم و سرمو تیکه دادم به
صندلی...خدایا هر چی که هست بازم سایشون رو از بالای سرم کم نکن..امید وارم داداشم و خواهرم
جای خالی من رو براشون پر کنن..

خودم واسه بچه هام هر چیزی که واسم کم و کسری بوده رو دو برابرشون رو براشون فراهم
میکنم..خودم آینده ای واسه بچه هام میسازم که حتی ازم زده بشن یا من ازشون زده بشم..وقتی داخل

یه خانواده اعتماد نباشه همون بهتر که اون خانواده نباشه..با باز شدن در ماشین نگاهم رو به ادموند
انداختم و لبخندی حواله اش کردم..گوشی رو انداختم داخل کیفم و گفتم:
-چیشد عشقم؟!

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

-عصر میرم واسه بستن قرار داد عزیزم..میخوای بریم رستوران؟اونجا غذا بخوریم جدای از اونا..

سری به معنای نه تکون دادم و گفتم:

-برگردیم ساختمون..

-تو دیگه اونجا کاری نداری الکساندرا..



|بانوی کثیف_145|



_اما میخوام برم اونجا.

کنجکاو تمایل شد سمتم گفت:یعنی چی؟

اب دهنمو قورت دادم گفتم:میخوام تاوقتی ازدواج رسمی نکردیم سربارت نشم.

اخمی بین اون ابروهای پهن مردونش نشست لب زد:

_یعنی چی؟

_ادموند عصبی نشو لطفا...درکم کن اینطوری راحتترم..بهتر میتونم کناربیام.

_مگه غریبم؟

لبخند کمرنگی زدم دستاشو گرفتم تودست وفشردم.

اروم وطوری که بتونم حرفمو قشنگ بهش برسونم، گفتم:

_تواز هر آشنایی برای من اشناتری..میدونی که خیلی دوستدارم وحقیقتا تنها کسی که اینجا کنارمه

ومیتونم بهش اعتماد کنم تویی..اما دلم میخواد واسه زندگیمو شدید تنوع داشته باشیم...

این لذت رو دوستدارم.

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

مکثی طولانی کرد وچشماشو دوخت بهم..

بعدازچنددقیقه سرشوتکون داد گفت:مطمئنی؟؟؟

سرمو بالا وپایین کردم گفتم:اره

شونه هاشو انداخت بالا گفت:اما میدونی که من نمیتونم اونجا باشم.

لبخندپررنگتری زدم گفتم:بنظرم نباشی بهتره.از دست اون دختره هم راحت میشی..

باخنده نوک بینیمو گرفت وکشید گفت:دیوونه...حسودیت قشنگه.

خودمو لوس کردم لبامو کوچولو کردم وباصدای بچگونه گفتم:اگه من حسودی نکنم پس کی حسودی

کنه...



|□|بانوی کشیف_146□|



بااین حرفم،بی پروا کشیدمنو توبغلش وگفت:

_توفقط حسودی کن...باجون ودل خریدارتم خانومم..

ذوق زده دستامو دور کمرپهنش حلقه زدم وسرمو گذاشتم روسینه اش وچشمامو بستم.

بنظرم هیچ لذتی بالاترازاین نیست که تو بغل کسی باشی که بدونی ازته دل میخوایش واونم تورو

میخواد.

بعداز چنددقیقه که حسابی توبغلش بودم اومدم بیرون وحرکت کردیم.

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

دستم تودستاش بود و دنده رو عوض میکرد لبخند سرخوشی زدم و حسابی خوشحالم بودم.

ادموند به چشمش به جاده بود یه چشمش به من و هرازگاهی چشمکی میزد.

اینکارو که میکرد قند تودلم اب میشد.

لبخند پرعشقی زدم و دستمو گذاشتم رو ضبط صوت.

صداشو تا اخر بلند کردم.

اهنگ خوبی بود.

بازوق داشتم بهش گوش میدادم که گوشی ادموند زنگ خورد.

تماس رو برقرار کرد.

صدارو کم کرد

_الو

.....

_چی شده مگه؟

.....

مکثی کرد زیرچشمی نگاهی بهم انداخت بعد گفت:مگه نگفتم بیرینش یه جا دیگه؟؟

لبشو دندون گرفت و کلافه دست کشیدتوموهاش...

خنده هیستری زد و بافریاد گفت:کی*رسگ تو این مغزتون بتمرگین خودم میام و بعداز حرفش سریع

گوشیو پرت کرد رو کیلومترش.

ازاین عصبی بودن یهویش ترسیدم.

پاشو فشرد رو گاز و تاجایی که میتونست گاز داد



|□| بانوی کثیف _147□|



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



شاید راه دوساعته رو تو نیم ساعت خلاصه کرد بس که بین ماشینا لای میکشید ورد میشد.

نصف جونم اب شدمیترسیدم خیلی.

بالاخره رسیدیم.

لبخند کمرنگی زد و مشخص بود کاملاً عجله داره.

واسه همین از ماشین پیاده شدم و در روبستم

_مطمئنی نمیای داخل؟

_اره کاردارم.

سرمو تکون دادم لبخند کم جونی زدم گفتم: مواظب خودت باش.

به نشونه موافقت سرشو تکون داد.

بدون خداحافظی پاشو گذاشت روپدال گازومثل جت ازپیشم ردشد.

خیلی ترس داشتم ودلهره بدی داشتم اما دلیل اینکه هیچ گونه سوالی نپرسیدم واسه این بود که

میدونستم وقتی عصبیه ازسوال جواب کردن بدش میاد.

تا وقتی که بخوادکامل ازم دوربشه نگاهش کردم.

وقتی که کلا از دیدم محو شد برگشتم ورفتم داخل ساختمون.

هیچکس نبود خلوت بود.

رفتم داخل اتاقم ودر روبستم.

خودموپرت کردم روکاناپه وبهش لم دادم.

ذهنم درگیربود.

@bonoye_kasif- made byniloo

Banoye kasif

مدتها اونجا نشستم و در آخر وقتی دیدم کاملاً بی حوصلم بلندشدم و رفتم سمت اتاق خوابم و تمام لباسامو از تنم کندم و پرت کردم اونور.

شدیدمغزم درد میکرد.

منتظر نشدم که اون زنگ بزنه چون میترسیدم اتفاقی افتاده باشه واسه همین گوشیمو برداشتم و شماره اش رو گرفتم



|□| بانوی کثیف _ 148 □|



چندتا بوق خورد که جواب داد:

_الو؟

_الو ادموند؟

_جانم؟

_کجایی ادموند؟

مکثی کرد و بعد چند لحظه گفت: پیش پدرمم... هانی نمیتونم امشب پیام بپشت اما قول میدم صلح زود قبل از اینکه از خواب بیدار بشی خودم پشت باشم قبول؟

سکوت کردم. داشتم اذیت میشدم.

نمیدونم اما یه حس قوی میگفت یه مشکل وجود داره و اون معلوم نیست چیه.

_اوکی عزیزم قبول اما قول دادیا؟

خنده بلندی کرد و گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_ای به چشم خانومم.

بدون هیچ صحبت دیگه ای قطعش کردم.

بلند شدم رفتم ارایشمو شستم ولباسامو رو زمین جمع کردم وبعد اطمینان، رفتم سر جام دراز کشیدم.

خیلی خسته بودم.بدون اینکه به چیز اضافه ای بخوام فکر کنم،به خواب عمیقی رفتم.

باکشیدن دست کسی رو موهام تکونب خوردم وجا به جا شدم.

هرم گرم نفسای یه نفر خورد ر

به پوست صورتم.

اروم لای چشمامو باز کردم که چشم توچشم ادموند شدم.

لبخند عمیقش تمام صورتشو پوشونده بود.

باخوشحالی از سر جام بلندشدم وبی هوا خودم پرت کردم توبغلش.

موهای بلندمو دورم ریخته بود.

ادموند موهامو جمع کرد ودستشو حلقه کرد دور کمرم.



|□|بانوی کثیف_149□|



خودمو ولو کردم توبغلش.

شدید به این گرما نیاز داشتم وادموند منو به ارزوم رسوند.

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

سرمو فرو کرده بودم تو گلویش که یهو دستای داغشو کشید روباسنم.

تنم لرزید. خیلی وقت بود سک*س نداشتم.

ناخوداگاه خودم بیشتر بهش فشاردم.

لبمو گزیدم.

ادموند دستشو حرکت داد و آورد سمت نافم مکشی کرد واروم دستشو برد داخل شلوار کم واز زیر شرتم ردش کرد.

همین که دستش خورد به بهش*تم تنم مور مور شد.

دستش گذاشت لای چوچو. لم که قشنگ خودمم خیسی شدنمو حس کردم.

سرمو بردم بالا و خواستم لبامو بذارم رولبای ادموند که یهوانگشت فاکشو فرو کرد داخلم.

اخ بلندی گفتم...لبخندی زد و گفت:از کون میخوام باید بدی. امشب به طرز فجیحی میخوام بگا.مت.

قبل از اینکه حرفی بزنم سریع رفت پایین و شلوارک و شورتمو همزمان دراورد.

لبمو فرو بردم داخل.

بانگشتاش لای بهش.تمو باز کرد و زبونشو گذاشت رو بهش.تم.

جیغ خفه ای کشیدم.

ادموند شروع کرد باولع خوردن.

و درهمون حال انگشت فاکشو توسوراخم عقب جلومیکرد.

صبر ندادم و بلوزمو دراوردم. سوتین نبسته بودم و راحت بودم.

بادوتا دستام نوک سینمو گرفتم و فقط صدای ناله های من تواتاق پر شده بود.



@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

| بانوی کثیف_150 |



ادموند به طور وحشیانه اوفتاده بود رو ک.سم وتاته کرده بود تودهنش.

بازبون میکشید رو چوچولم وبعداز اونجا میاورد رو سوراخم.

کم کم داشتم ارض.ا میشدم که بلند بادرد بهش زل زدم که مردونگ.یشو دراورد.

نگاهی بهش انداخت از همیشه بزرگتر وسفت ترشده بود.

انگار بادیدنش اب ک.سم شل شد چون به خودی خود خیس شدنمو حس کرد کرد.

همینطور که پاهام باز بود کی.رشو کشید رو چوچولم.
وبالا وپایین میکرد.

از شهوت داشتم میمردم.

نوک سینمو بیشتر فشردم. دلم میخواست پارم کنه.

خودمو بالا وپایین میکردم که شاید کی.رش سر بخوره بره داخل اما کثافت خوب بلد بود نمیذاشت بره.

داشتم اذیت میشدم برای همین زیر لب زمزمه کردم:

_ادموند

_جانننن دلم..

_یکن داخل.

قهقهه ای زد وگفت:جنده ای کی هستی؟

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

لبمو گزیدم با ناله گفتم: جنده تو

_قراره کی ک.ستو پاره کنه؟

_تو..ادموندم.

انگار با همین حرفام رام شد چون باشتاب تمام کی.رشو هل داد داخلم.

جیغی از ته دل کشیدم ادموند بدون ملاحظه تند تند تو ک.سم عقب جلو میکرد.



|□| بانوی کثیف _151□|



دو طرف بهش.تمو گرفته بود و همینطور که باشهوت نگاهش میکرد، داخلم عقب جلو میکرد.

سک.س با ادموند یه چی دیگه بود.انقدر حال میداد که میخواستی هیچوقت از زیرش نیای بیرون.

همینطور که داشت منو جر میداد خم شد و محکم لبشو گذاشت رو لبم.

بازبون کشیدم رولبش.

لبخندی زد و همون کار هم اون کرد.

دستمو بردم سمت بهش.تم وشروع کردم به مالیدن چوچو.لم

ادموند مشغول لب گردن و خوردن سینه هامو بود و منم با سرعت زیاد داشتم با چوچو.لم بازی میکردم.

توفضای اتاق صدای جیغ زدنای منو و نعره های ادموند و صدای شالاپ و شلوپ برخورد پوست ادموند به

من همه باهم قاطی شده بود.

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

داشتم ارضا میشدم که انگار فهمید و سریع مردون. گیشو در آورد و برم گردوند.

حرصی بودم از دستش و نمیداشت ارضا بشم.

کرم سر کننده رو از میز برداشت و باشهوت گفت: امشب بهترین شب سک.س رو باهات میسازم.
جوری ابتوخالی کنم که یه قطره هم توکمرت نمونه.

بعد از اون کرمو مالید به انگشت فاکشو و گذاشتم روی سوراخ پیش. تم.

آروم آروم شروع کرد به بازی کردن باهاشو همزمان فرومیکرد داخل.

انقدر این کارشو تکرار کرد که خودم حس کزدم واقعا جا باز کرده اما هنوزم کی.رش کلفت بود.



|بانوی کثیف_152|



وقتی خودشو واردم کرد از درد جیغ بلندی کشیدم محکم کمرم گرفت و تند تند خودشو بهم کویید...

نمیدونم چقدر زبرش بودم که بالاخره خالی شد کنارم افتاد...

بی حال تکیه دادم به سینهش دستی رو موهام کشید و گفت:

_چخبرا!

_خبر جر دادن من...

خندید و گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_اوف چه خبر خوبی..

_اتفاقی افتاده ادموند..

_چی مثلا؟

_نگرانم..اخه یهو رفتی پیش بابات...

اخمی کرد نفس عمیقی کشیدو گفت:

_چیزی نبود...

دستم نوازش وار رو سینش کشیدم و گفتم: اون موقع نپرسیدم چون عصبی بودی !

خندید عمیق لبام بوسید و گفت:خوب رگ خواب اقات و بلدیا...

هوم کشیده ای گفتم...

و کم کم به خواب رفتم..

صبح با صدای داد ادموند وحشت زده بلند شدم...

_کورای مزخرف نگو!...

...._

_اون گه خورده الکس دیگه فیلم نه با اون نه با هیچ خر دیگه ای بازی نمیکنه...

وحشت زده دستمو رو قلبم گذاشتم...

_گوربابای همشون..الکس نامزد منه نامزد ادموند...



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|□| بانوی کثیف _153□|



تلفن قطع کردو کوید رو مبل...

برگشت سمت با دیدن قیافم خندید و گفت: چرا شیه سخته ایا شدی؟

_ترسیدم ادموند چخبره؟

خودشو انداخت رو تخت سعی کردم بی توجه به تن لخت و عضلانی حرف بزنم...

_کورای چی میگفت..

_چه میدونم مرتیکه کونی میگه تو باید بازم براش فیلم بازی کنی...

با ترس گفتم: من که قرارداد کنسل کردم...

_میگه کاربرا از تو خوششون اومده..

_ولی من نمیخوام جز تو با کسی باشم ادموند...

سری تگون داد و بلند شد رفت سمت حموم...

ادموند مثل ماهی لیزی بود که اگه غفلت میکردم سر میخورد من نمیخوام باز زیر خواب مردای کلفت شم..

ادموند باید با من ازدواج کنه...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بلند شدم مو هامو کمی بهم ریختم و رفتم سمت حموم...

ادموند داشت مسواک میزد و اون هیکل غولش کل اینه رو گرفته بود...



|بانوی کثیف_154|



از پشت چسبیدم بهش توف دهنشو خالی کرد و گفت:

_چیه مٲ گربه میمالی بهم خودتو...

_من پیشی ملوس توام؟

برگشت سمت دهنش و با پیرهن گشاد تنم پاک کرد و گفت:

_امم گربه نه تو زیادی خیلی .

با دهن باز نگاهی به هیکل فیتم انداختم و گفتم:

_من جاقم؟

_اره اضافه وزن داری...

بغض گلوم گرفت ادموند بیرون رفت...

بی حوصله صورتم شستم دنبالش رفتم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_ساکتو جمع کن میریم خونه من...

باشه ای گفتم وسایلم برداشتم باهم بیرون رفتیم...

از ساختمون که بیرون زدیم سوار ماشین ادموند شدیم...

تو راه مدام نگاهم به شکم و پهلوم بود...

چاق نبودم...پس چراغ اینجوری میگه...

رسیدیم خونه جدید ادموند خونه ویلایی زیبایی بود..

ادموند ماشین داخل حیاط پارک کرد .

ار ماشین پیاده شدم...



|□|بانوی کثیف_155□|



حیاطش زیادی یی حال بود...نه درختی نه گلی...

رفتم داخل خونه تمش سفید و قرمز بود...

مبل های به شکل ال جلوی تلویزیون بود..

اشپزخونه کوچیکی داشت که روبه حیاط باز میشد ..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

ذوق زده رفتم داخل اتاق خوابمون...

روبه حیاط پشتی باز میشد..استخر بزرگی بود و درخت بزرگی رو استخر بود...

نگاهی به تخت دونفرمون انداختم....

چه روز های و قراره اینجا شب کنیم...

روی تخت نشستم اینه و میزی هم به رنگ قرمز بود..

خونه خیلی کار داشت...

_الکس کجایی؟

_اینجام ادموند..

_بیا اشپزخونه...

بلند شدم پیرهن و شلوار لیم دراوردم و با شورت سوتین قرمز رفتم سمت اشپزخونه...



|□| بانوی کثیف_156 □|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__جانم؟

نگاهی به سرتاپام انداخت...

__صبحانه بخوریم...

با شنیدن اسم صبحانه دلم ضعف رف اما با یاد اوری اینکه گفت چاقم پشیمون شدم و گفتم:

__نوچ گشتم نیست...

__عه چیزی نخوردی که!

__نمیخوام رژیمم...

متعجب ابروی بالا انداخت و گفت:

__رژیم؟

تخس گفتم :

__بله...

تک خنده ای کرد و گفت:

__چیشد بهت بر خورده...

__بلهههه

اومد سمتم یکدفعه بلندم کرد انداختم رو شونش جیغی کشیدم...

محکم به باسنم کوبید و گفت:

__تا وقتی میتونم بلندت کنم لاغری...

خندیدم بردم سمت اشپزخونه رو اپن نشوندم خودش سمت گاز رفت .

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

و گفت:

_میخوام برات املت خوشمزه درست کنم

_اوه مگه بلدی؟

_پس چی!

خندیدم بعد چند لحظه ادموند املت و حاضر کرد رو میز چید و با عشق لقمه ب لقمه گذاشت دهنم..

تمام صبحانه رو خوردیم با شوخی خنده های ادموند..

داشت خوشبختی بهم رو میکرد...



|□| بانوی کثیف _157 □|



_وای ادموند استرس دارم بنظرت خوبم...

ادموند لبخندی زد و گفت عالی...

نگاهی به خودم تو اینه انداختم..

پیرهن تنگ نسبتا کوتاه و سفیدی تنم بود...

_خیلی زیبا شدی...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لبخندی زدم موهای بلندم و صاف شلاقی ریخته بودم...

رژ لب قرمزی رو لبم زده بودم..

پشت چشمام سایه دودی زده بودم...

__بریم عزیزم...

باشه ای گفتم کت پشمی سفید و کیف کوچیک برداشتم...

با ادموند از خونه بیرون زدیم توراه کمی از خانواده پدر مادرش گفت...

__خواهر برادر داری؟

__اره یه خواهر کوچیک دارم و یه برادر بزرگ...

__براشون مشکلی نبود تو پورن استاری؟

خندید و گفت:

__نه تو خانواده ما هر کی پی خودشه فرهنگ زندگی ما اینجوریه...

__اهایی گفتم...

بعد یک ساعت رسیدیم خونه اشون که کم از قصر نداشت...

معلومه وضع پدرش خیلی خوبه..

ادموند تک بوقی زد و خدمتکار درو باز کرد...

وار حیاط که نه باغشون شدیم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



| ■ بانوی کثیف _ 158 ■ |



واقعا لوکس بود...

نگاهم به قصر سفید روبه روم یود..

از ماشین پیاده شدم ادموندم پیاده شد...

دستمو گرفت و باهم سمت خونشون رفتیم ..

در های جویی بزرگ وسط خونه باز شدن .

و زنی شیک پوش و میانسال با تاپ نازک دامن کوتاهی تو قاب در نمایان شد...

_اوه ادموند پسرم خوش امدی.

ادموند رفت بغل همون زن که موهاش پسرونه کوتاه زده شده بود و گوشواره های بزرگی تو گوشش بود...

_مامان الکساندار.. الکس مامانم...

لبخندی زدم و باهاش صمیمی دست دادم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اونم باهام خیلی گرم برخورد کرد .

و دعوتمون کرد داخل...

وارد خونه شدیم که دختری ریزه میزه که موهاش گوجه ای بسته بودشلوار راحتی تنش بود و عینک گردی رو چشمش با نیم تنه و یه لیوان کافی به چشمم خورد...

_او ادموند خوش اومدی ..

ادموند سری تکون داد و گفت:خواهرم کاترین...

_خوشبختم من الکساندارم...

سری تکون دادو رف سمت اشپزخونه



|□| بانوی کثیف _159□|



ابروی بالا انداختم دنبال ادموند و مادرش رفتم...

وارد سالن بزرگی شدیم مرد میانسالی رو مبل راحتی نشسته بود و روزنامه میخوند و پیپی کنار لبش بود...

_عزیزم ادموند و دوستدخترش الکس اومدن ..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

مرد روزنامه اش کنار گذاشت بلند شد اومد سمتون .

موهای بلند جو گندمی ته چهرش کپی ادموند بود...

لبخندی زدم و گفتم :

_سلام اقا من الکس...

وسط حرفم پرید و گفت:

_الکس؟

مات موندم...

_فیلم های سک*سی تو بیشترین ویو رد تو سایت دار به ساکر معروفی...

اب دهنم خشک شد و کم مونده بود بزخم زیر گریه کمی خودمو جمع کردم ادموند جدی گفت:

_حتما لقب منم بکنه بابا نه؟

_اوه نه پسرم...

_پس باید به الکس حسودیم شه...

به من نگاه کرو لبخندی زد و گفت:

_چون اون لقب داره ..

لبخند محوی زدم...

_بابا مگه جیه ما از مغزمون پول درمباریم ادموند از مردونگیش...

با شنیدن صدای پسر جوونی به عقب برگشتم ..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

پسری هیکلی با موهای بور و چشمای ابی...

اومد جلو مردونه ادموند و بغل کرد و گفت:

_دلم برات تنگ شده دیگه تا کی باید با برادرم *ق بزnm...

ادموند پشتش کوبید و گفت

_برادر زاده هام کف اتاقتن...

_نه تو سطل اشغالن



|□| بانوی کثیف _160 □|



ادموند خندید برادرش سمت اومد دستشودراز کرد و گفت:

_سلام بانو زیبا من تام هستم...

خوشبختمی گفتم دستمو تو دستش گذاشتم دستم و سمت لباس برد و بوسید..

_بسیار زیبا و نفس گیر...

_ممونم خوشبختم..

_خب بریم نوشیدنی بخوریم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با شنیدن صدای مادرش رفتیم تو سالن و کنار هم نشستیم مادرش گلاس های شراب و برامون آورد ..

کمی از شرابم مزه مزه کردم...

_خب الکس خانواده ات ایرانی هستن

_بله خانوم...

_چه حالب ما خیلی دوست داریم بریم ایران...

لبخندی زدم و گفتم:

_ایران کشور زیباییه...

مادر ادموند کمی شراب خورد و گفت:

_اوه خدای من اسم اون شهر چی بو عزیزم؟

پدر ادموند نگاه خیره اش از من برداشت و گفت:

_شیراز...

_اوه یس اونجا عطر بی نظیری داره..

تام جامش و رو میز گذاشت و گفت:

_الکس شما تو کار اشنا شدید؟

کمی از شراب نوشیدم و گفتم:

_بله...

_او خدایی من یعنی تو اوج سک*س عشق...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

ادموند پوفی کشید و گفت:

_گرسنمه مامی بریم شام...

_بریم عزیزم...



|بانوی کشیف_161|



سر میز شام ادموند تو بشقابم گوشت مارچوبه کمی سیب زمینی پخته و هویج ریخت...

_ممنون عزیزم...

_نوش جونت...

_اوه مام میشه از اون هویجا برام بریری؟

نگاهی به خواهر ادموند که کتاب میخوند و بدون نگاه به غذا میخورد انداختم...

اروم اروم گوشت استیک و میبردم ک با صدای پدرش نگاهم بهش دوختم...

_ادموند میخوای فقط دوس دخترت بمونی یا قصدت ازدواجه؟

ادموند دستمال دور لبش کشید و گفت:

_سنت های الکس با ازدواجه...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

پدرش پوزخندی زد و گفت:

__سنت الکس جر خوردن زیر مردام نیست...

__بابا...

__چیه هوم؟ رفتی یه دختر گشاد و گرفتی

__زندگیم به خودم مربوطه..

بغض گلوم گرفت کمی از شراب خوردم و نفس عمیقی کشیدم...

پدرش بلند شد و گفت:

__هر کاری میخوای بکن فقط مواظب باش اگه با این زن خوابیدی و ریختی توش بچت و صدبار آزمایش

ژنتیک بیر..

ادموند رو میز کویید بلند شد دستمو گرفت بلند کرد و گفت:

__واقعا برات متاسفم همیشه بلدی گند بزنی مردک روانی ...

از خونه بیرون زدیم اشکام مدام رو گونه هام سر میخوردن...

ادموند سیگاری روشن کرد با صدای خفه گفتم:

__منم میخوام...

با تعلل سیگاری روشن بهم داد...

از سیگار کام های عمیق میگرفتم...

حال بدی داشتم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

انگار خردم کرده بودن..بعد اینکه سیگار تموم شد قفل دهنم باز شد و بی اختیار شروع به حرف زدن کردم...حرف های که به هیچکس نگفته بودم..

__بابام تو ایران به امانتداری و مردانگی معروف بود..به امت رو سر حاجی قسم میخوردن..بردیا پسر دوست بابام بود باباش حاج یحیی بهترین مردی بود که دیده بودم..توی ایران هیچکس حتی تار موی منم ندیده بود...بردیا اومد خواستگاریم...با جون دل قبول کردم میگفتم پسر حاج یحیی باشی و بد؟



|□| بانوی کثیف _162□|



بردیا دلم برد یه دل نه صد دل...
ما یکسال نامزد بودیم...بردیا مثل پدرش نبود..نماز هاش به اجبار حاجی بود روزه هاش دور از چشم همه میخورد .اهل مشروب بود...

اشک هام پاک کردم و گفتم:
__میخواست باهاش بخوایم میدونی تو ایران رسمه دختر باکره تو دوران عقد نباید رابطه داشته باشه...بردیا ازم عصبی شد و گفت بد تلافی میکنه...

پوزخندی زدم و گفتم:
__و کرد ..یه سری عکس فتوشاپ. به بابام داد و بابامم از خونه انداختم بیرون بردیا انگ بی ابروی بهم زد .

با بغض به طرف ادموند که خیره نگاهم میکرد برگشتم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

چشماش سرخ بود و حال بدی داشت...

_ادموند من نخواستم هرزه باشم من میخواستم زن باشم مادر باشم یه خانوم موفق ولی الان یه ج*نده
ام...م

ادموند دستمو کشید محکم تو بغلش افتادم...

_هیش من تورو یه زن خوب یه مادر و ادم موفق میکنم قسم میخورم..

**

اون شب بغل ادموند تا صبح موندم..

ادموند به حرفش عمل کرد منو به خودش برد ولی فعلا قصد ازدواج رسمی نداشتیم...

گوشت های مزه دار و تکه تکه کردم توی سینی چیدمو سمت میز رفتم...

ادموند ماهیتابه رو شعله گذاشت و گفت:

_اوم چه کبابی.. گوشت لذیذش مٹ گوشت بهشت توه ..

پشت چشمی نازک کردم و گفتم:

_توام همه چی و به من ربط بده خب؟



|بانوی کثیف_163|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با لذت گوشت و تو ماهیتابه گذاشت و گفت:

_نمیتونم ربط ندم لامصب همچیت به هم مربوطه ..

خندیدم ادموند گوشت ها رو سرخ میکرد لای کاهو ترد میچید و دهنم میذاشت...

زندگی کنار اون فوق العاده بود...

گوشیم از کنار دستم برداشتم...

صفحه مجازیم باز کردم خبر خاصی نبود...

یکدفعه به سرم زد برم سایت کورای..

ادموند که مشغول خوندن کتاب دیدم وارد سایت شدم با دیدن تبلیغات بالای کانال نفسم گرفت...

"سک*س جدید ادموند مرد کمر فولادی و دختر جدید ما انا" ..

فیلم و بار کردم با دیدنش فکم افتاد دختره به قدری زیبا بود که ادم و محصور خودش میکرد...

با اولین ضربه ادموند خون ازش اومو اون باکره بود

جیغ هاش که از هذفتری مستقیم تو گوشم بود .

جوری ناله میکرد که..

خدای من چشمش اصلا معلوم نیست چه رنگیه لب های درشت...

هیکلش سبزه سینه هاش مطمئن نوده...

با نگاه اشکی زل زدم به ادموند...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

سنگینی نگاهم رو که حس کرد متعجب نگاهم کرد و گفت :
_چرا گریه میکنی؟



|□| بانوی کثیف _164 □|



پوزخندی زدم با تمسخر گفتم :
_چرا گریه میکنم؟

گوشی سمتش گرفتم و با گریه جیغ زدم :
_این چیه ادی (مخفف ادموند)؟

کمی تعجب کرد بعدش خودش جمع و جور کرد و گفت :
-خب فیلمه ...

عصبی هندفری از گوشم بیرون کشیدم گوشی پرت کردم و گفتم :
_تو قول دادی بازی نکنی چی شد بهت گفتن باکره اس اب دهنه راه افتاد اره؟

ادی بلند شد خواست سمتم بیاد دستم بلند کردم و گفتم :
_جلو نیا ...

_عزیزم چرا اینجوری میکنی بیا بشین الکس داری میلرزی!

بی توجه بهش پالتو برداشتم پوشیدم بی توجه به داد بیدادش از خونه بیرون زدم ...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لعنت به فصل امریکا که همش برف بود...

گریه میکردم اشکام از گونه هام میریخت...

اونقدر تند دویده بودم که ادموند نتونه دنبالم بیاد...

کجا برم پیش کی تو این کشور غریب..

برف روی موهام میشست و سرما پاهام و سر کرده بود...

نگاهم به پارک خلوت و خالی افتاد بی توجه به خیس بودن نیمکت نشستم روش...

تو خودم جمع شدم و با صدای بلندی زدم زیر گریه...

چرا دل من همیشه باید بشکند..

چرا خدا نمیخواه لبخند منو ببینه اون از بردیا این از ادموند...

پوزخندی به حال خودم زدم..لعنت به زندگیم اون احمق مگه میوفته دنبال من اون خارجی بی احساس



|□| بانوی کثیف_164 □|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اونقدر راه رفته بودم که کف پاهام ذوق ذوق میکرد تو کشور غریبی که فقط چندتا خیابونش بلدم
چیکار کنم...

اگه ایران بودم میرفتم باغ بابا بزرگ...

خونه عمه...بازار ولی اینجا...

دستمو تو جیبم کردم چند سنت داشتم اونقدر حالم بد بود که شکلات شیری کوچیکی خریدم و خوردم
تا سرپا بشم...

اوار گیم تو خیابون بهم ثابت کرد که جایی ندارم...

باید برمینگشتم خونه.. پاسپورت و ویزام رو برمی داشتم و برمینگشتم ایران.. شده میرم ج*نده گری ولی
اینجا غرورم و خرد نمیکنم...

پوزخندی به افکارم زدم...

رسیدم خونه زنگ درو زدم بعد چند ثانیه در باز شد و وارد خونه شدم...

بوی سیگار شکلاتیش کل خونه رو گرفته بود رو مبل نشسته بود و لباس بیرون تنش بود...

خواستم سمت اتاق برم که صداش شنیدم...

_کجا؟

_اتاقم..

_بیا بشین اینجا...

بی حرف نشستم جلوش ، فیلتر سیگار و تو زیر سیگاری انداخت و گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_کجا بودی؟

پوزخندی زدم و گفتم:

_خونه دوست پسرم...

دستشو محکم مشت کرد و خیره نگاهم کرد..

_میخوام برگردم ایران...

_ایران؟

_اره !

_اوکی...

قلبم شکست خرد شدم...اون میخواد ترکم کنه...اون میخواد بره..



|□| بانوی کثیف_165 □|



با اون زن سک*س کنه عشقش به اون ابراز. کنه؟

بی حال بودم بزار هر غلطی میخواد بکنه...

بلند شدم سمت اتاق مشترکمون رفتم.. چه شبایی که اینجا نگذروندم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

چمدون کوچیکم برداشتم چند دست لباس گذاشتم سمت کمد کوچیک کنار تخت رفتم بازش کردم
پاسپورت ویزا هیچکدوم نبود...

دروغ چرا ولی خوشحال شدم...

ولی باید ادب بشه .

قیافه عصبی به خودم گرفتم بیرون رفتم و روبه ادموند که خونسرد شو تلویزیونی تماشا میکرد گفتم:
_مدارکم کو؟

بیخیال بود انگار صدام نشنید رفتم جلوش ایستادم و جیغ زدم:
_ادموند مدارکم...

_اوه بیبی مگه تو کشو نبود..

_داری بازیم میدی؟

با لذت گفت:

_اخه اذیت کردن تو خیلی حال میده جوجو..

_میخوام برم مدارکم و بده....

_من چیزی ندارم بهت بدم متاسفم ...اوووو چرا دارم دوشش داری؟

اشاره ای به مردونه اش که داشت بلند میشد کرد..

عصبی غریدم :

_ادموند مثل ادم مدارکم و بده

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اونم عصبی ولی با ظاهری خونسرد بلند شد دستشو تو جیبش فرو برد و گفت:
_تو چندبار با من سک*س کردی؟

_چه میدونم بیس سی بار...

دستش بالا آورد و دقیق گفت:

_صد و سه بار ما صدو سه بار باهم سک*س کردیم...

_ادموند...

_تو این صدو سه بار من هربار به خودم گفتم این دختر بی نظیره...

بغض کردم اشک به چشمام هجوم آورد...

_میدونی به اون دخترا چند بار گفتم بی نظیرن؟

سکوتم که دید پوزخندی زد قطره اشک سرکش رو گونم و پاک کرد و زمزمه کرد:
_هیچ بار...



|□| بانوی کثیف _166 □|



با تابش مستقیم نور خورشید چشم باز کردم تو آغوش گرم ادموند بودم...

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

نمیشد منکر گرما و امنیت آغوشش شد..

تو بغلش چرخیدم. و حالا روبه روی چهره جذابش بودم...

دستم رو لب های قلوه ای صورتیش..

مژه های بلندش...

بوسه ای رو گونه خوش تراشش زدم پلک هاش تکون خورد و چشمای خوشرنگش ...من بدون چشماش میمیردم...

لبخندی زد و گفت:

_زود بیدار شدی..

بی اختیار گفتم :

_من بدون نگاهت میمیرم...

لبخند زیبایی زد و گفت:

_حق مردن نداری...

_باهم بمیریم ؟

_ما بمیریم اول من میمیرم اگه اونجا خوب بود تورو میبرم.

خندیدم و حرفی نزد...

_ازم دلخوری..؟

با نوک سینهش بازی کردم و گفتم :

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_اگه قول بدی اذیتم نکنی نه...و دیگه اونکارو نکنی نه دلخور نیستم...

بوسه ای به لبم زد و گفت:

_اگه یه بار دیگه شب بری بیرون بدون من گردنت و میشکنم



|بانوی کثیف_167|



_دلت میاد گردن منو بشکنی؟

لبخندی به قیافه معصوم زد و گفت:

_معلومه که نه..

_خوبه پس .

_بریم چیزی بخوریم؟

_اهوم بریم...

بلند شدیم بعد شستن صورتامون کنار هم صبحانه عاشقانه ای خوردیم...

کنار ادموندش رو مبل بودیم ادموند کتاب میخوند و من سریال عاشقانه ای میدیدم...

سرمو رو پای ادموند گذاشتم و دستش بین موهام چرخ خورد...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

اروم موهام نوازش میکرد...

با دیدن دختره که عشقش تو کلبه چوبی که اولین بار همو دیده بودن رهاس کرد اشکام ریخت...

ادموند که متوجه خیس شدن پاش شد کتاب کنار گرفت نگاهم کرد و گفت:

_عزیزم ؟ چیشد...

_عشقش و ول کرد ادموند...

نگاهی به تلویزون انداخت و گفت:

_این مزخرفا ارزش اشکات دارن اخه؟

_خیلیم دلم سوخت .

_نسوزه عزیزم مهم منم که هرگز تورو رهانمیکنم...

_دوست دارم...

بوسه ای رو لبام زد و گفت:

_منم...

کاش لحظات خوب زندگی دکمه استپ داشت کاش میشد متوقف کرد بعد...

تو تا اخر عمرت اون لحظه رو زندگی کنی...

اون لحظه که گرمی لباس رو لباته !

اون لحظه که میگه دوست دارم...



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



| □ بانوی کثیف _ 168 □ |



مدام نگاهم به متن پیام بود.. و نگاه لرزونم هی اون پیام و میخوند و تو مغزم بارها تکرارش میکرد...

"دارم میام پیدات کنم تا خون بابایی که ریختی رو زمین نمونه خواهر ناتنی"

خواهر ناتنی ناتنی...

بهاذر وای وای بهاذره... اون مگه بندر نبود...

حتما اومده وایسا ببینم چه خونی

کدوم خون یعنی زبونم لال اقا جون طوریش شده؟

کلافه مدام راه میرفتم و با خودم حرف میزد...

اگه بهاذر پیدام کنه گوشمو میبره میزاره رو سینم...

اون بهاذره اون بهاذریه که از بچگیش سر شکونده و سرش شکسته مگه میگذره از منه وصله ناجور...

بهاذر از مادر جدا بود اما همیشه تاج سرو مادر و افتخار اقا جون بود...

در خونه باز شد و ادموند وارد شد با دیدن حالم نگران سمتم اومد و دستای سردمو گرفت و گفت:

_خوبی عزیزم؟

_ادموند برادرم برادرم.. پدرم مرده...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

ادموند گیج از فارسی حرف زدنم گفت:

_عزیزم نمیفهمم انگلیسی بگو اروم باش...

با گریه شروع به انگلیسی حرف زدن کردم...

_مثل اینکه پدرم مرده ..و برادرم از جنوب داره میخواد منو بکشه...

_اوه خدای من پدرت فوت شده ؟

انگار هر چی میگذشت عمق ماجرا رو بیشتر حس میکردم...

با صدای بلند زدم زیر گریه و گفتم:

_خدای من بابام مرده.



|□| بانوی کثیف _169 □|



دو روز از اون روز میگذشت و کارم شده بود نشستن کنج پنجره و گریه کردن..

ناخونهام و انقد کنده بودم که خون ازشون میومید...

دست هایی که رو پهلوم نشست و حس کردم بعد کشیده شدنم تو بغل مردم..

_عزیزم نمیخواهی چیزی بخوری؟..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_نه گرسنه نیستم...

شونه ام رو بوسید و گفت :

_خوبی؟

دستشو گرفتم روی پهلوهام گذاشتم و گفتم :

_اینجاهاضعف میرن...

دست های گرمش اروم اروم روی کلیه هام و ماساژ میداد...

_ادموند میدونی ادما خیلی ترسناکن...

موهام بوسید و زمزمه کرد:

_میدونم...

_چرا باید برادرم اینکار و کنه ..اون زمانی که خردم میکردن کجا بود؟ مادرم کجا بود...

خانواده ام کجا بودن...میدونی ادموند ناراحتم بابام مرده...ولی نه ناراحت اینکه رفته..ناراحت اینکه

چقدر قراره بخاطر اشکهای این دنیای من عذاب بکشه...

ادموند با صدای مصممی وقتی دستم و محکم گرفته بود گفت:

_من هیچوقت ترک نمیکنم شنیدی؟ من کنارتم نه اون برادر احمقت نه هیچکس نمیتونه تورو از وادی

ادموند بیرون بیره...

برگشتم سمتش لب های خوشفرمش چشمای خوش رنگش...

لب هامو رو لب هاش گذاشتم دستمو دور گردنش حلقه کردم و ادموند دستشو دور کمرم حلقه کرد...

رو پاهاش نشستم و لب های خوش طعمش و چشیدم...

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



|□| بانوی کثیف _170 □|



ادموند ازم فاصله گرفت موهام کنار زد و گفت:

_نمیشه...

با شهوت گفتم:

_چرا نشه؟

_کاندوم ندارم...

_خب نداشته باشی...

خندید بلند شد و گفت:

_من حوصله بچه ندارم...

با حرص از شهوت گفتم:

_مگه هر قطره ایت بچس؟

جلوی اینه ایستاد موهاش بالا زد و گفت:

_ممکنه باشه...

_ممکنم هست نباشه...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_بحث نکن...

_نمیخواهی از من بچه داشته باشی...

از اینه نگاهم کرد و گفت:

_معلومه که نه...

خشکم زد و گفتم:

_چرا؟

_چون زوده...

کلافه و تند تند گفتم:

_آینده آینده چی؟

_راجب آینده الان حرف ننیم...

بلند شدم و عصبی گفتم:

_ادموند من الان ناراحتم و احتیاج به حرف زدن باهات دارم...

بی تفاوت شورت شلوارش درآورد و گفت:

_به تخمم...

_ببخشید چی؟

برگشت سمتش به تخماش برد تکونش داد و گفت:

_به اینام...

_تو چرا با من اینجوری رفتار میکنی ادموند مگه من سگتم؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|□| بانوی کثیف _171 □|



پوزخندی زد و گفت:

_دیوونه شدی !

_نشدم نشدم تو داری عذابم میدی ..

_من کاری نمیکنم تو روانی شدی...

لباسش پوشید از اتاق بیرون زد چنگی به موهام زدم و کلافه پوفی کشیدم..

سمت کشو لباسام رفتم تا تاپی تنم کنم کشو رو باز کردم با دیدن چندین بسته کاندوم دهنم باز موند..

_ادموند تو کاندوم داری و باهام میخوابی ؟

دستی رو دهنم گذاشتم و زمزمه کردم:

_ولی چرا؟

کشو رو بستم و همنجوری رو زمین نشستم...من مگه چیکار کرده بودم.

که اونقدر ازم متنفره..

ادموند عاشق من بود که مطمئنم که بود ولی حالا..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

کلافه بلند شدم برم بیرون لاقل..

تاپ لی و شلوارک لی پوشیدم از خونه بیرون زدم...

هنذفری تو گوشم گذاشتم دستم به اهنگ بیانسه رفت اما...

با یاد قدیم اهنگ مورد علاقم پلی کردم و شروع به دویدن کردم

چی تو چشاته که تو رو انقد عزیز میکنه

این فاصله داره منو بی تو مریض میکنه

اینکه نگات نمیکنم یعنی گرفتار توام

رفتن همه ولی نترس منکه طرفدار توام

هر چی سرم شلوغ شد، رو قلب من اثر نداشت

بدون تو دنیای من انگار تماشاگر نداشت

منو همیشه حدس زد با این غرور لعنتی

هیچ وقت نخواستم ببینم تو لحظه ناراحتی

میخواستم نبخشم، یکی ازت تعریف کرد

دیدن تنهایی تو منو بلاتکلیف کرد

بیا و معذرت بخواه از جشنی که خراب شد

از اونکه واسه انتقامم از تو انتخاب شد

هر چی سرم شلوغ شد، رو قلب من اثر نداشت

بدون تو دنیای من انگار تماشاگر نداشت

منو همیشه حدس زد با این غرور لعنتی

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

هیچ وقت نخواستم ببینم تو لحظه ناراحتی

چی تو چشاته که تو رو انقد عزیز میکنه

این فاصله داره منو بی تو مریض میکنه

اینکه نگات نمیکنم یعنی گرفتار توام

رفتن همه ولی نترس منکه طرفدار توام

هر چی سرم شلوغ شد، رو قلب من اثر نداشت

بدون تو دنیای من انگار تماشاگر نداشت

منو همیشه حدس زد با این غرور لعنتی

هیچ وقت نخواستم ببینم تو لحظه ناراحتی



| بانوی کثیف_172 |



ساعت سه صبح بود و گوشی من حتی یکبارم زنگ نخورده بود...

ادموند براش مهم نبود منه غریب کجای این شهرم...

با شنیدن صدای بلند اهنگ رپ از دیسکوی کوچیکی پاهام منو به اون سمت کشوند...

به یک پیک ویسکی فکر کردم وارد دیسکو شدم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دختر پسرهای که تو هم میلولیدن و مستانه میخندیدن سمت بار رفتم...

رو به دختر ریزه میزه و جذاب گفتم:

یه ویسکی!

دختر حتما گفت و برام یه ویسکی ریخت و چندتا بادوم مزه برام گذاشت...

پیک ویسکی رو برداشتم موهام و کنار زدم و کمی از ویسکیم نوشیدم...

ارومم میکرد .. گرمی مشروب تلخیش...

با حس نشستن کسی کنارم سرم برگردوندم با دیدن پسر جوون و جذابی..

لبخندی زدم..

__سلام...

__سلام..

__چرا یه دختر سک*سی جذاب اینجا تنهاست...

پوزخندی زدم سیگاری از روی بار برداشتم روشنش کردم و گفتم:

__چون این دختر سک*سی حوصله هیچ پسری و نداره...

کمی خودشو جلو کشید و گفت:

__حتی یه پسر سک*سی جذاب...

قهقهه ای زدم دود سیگار و تو صورتش فوت کردم چشمام و خمار کردم و گفتم:

__کدوم پسر سک*سی؟

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

_اینجاس عزیزم دقت کن یکم..



|□| بانوی کثیف _173□|



پیک ویسکیم و سر کشیدم..

داغ کرده بودم چون هیچی خورده بودم مشروب گرفته بودم...

نمیدونم چند پیک خوردم و دست پسره لای تنم چرخید...

سینه ام و تو مشتت گرفت لیس ب گردنم زد و گفت:

_تو سک*سی ترین شیطانی...

_من فرشته نیستم؟

_اوم نه تو شیطان منی..اه...

دستش بین پاهام رفت خیس شده بودم...

مرده رو ادموند میدیدم...

_بریم خونم..

بی اختیار گفتم :

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

-بریم!

پسره بلند شد دستم گرفت و باهم بیرون رفتیم...

نمیدونم چیشد که فقط دیدم ادموند و دیدم...

وقتی به پسره حمله کرد و مشتی تو صورتش کوبید...

هینی کشیدم عقب رفتم...

ادموند نشسته بود رو صورتش و مشت میزد بهش..

دوتا بادیگارد بار اومدن جلو ادموند بلند کردن ادموند کنار گوش طرف چیزی گفت که مرده عقب رفت و اون پسره رو بلند کردن...

ادموند با چشمای سرخ ستم اومد و داد زد:

_اخه تو چه مرگته....

خندیدم. و داد زدم:

_ستممم...

_اینجا میون این همه لاشی چه غلطی میکنی؟

_دارم انتقام بی توجهی تورو میگیرم...



|□|بانوی کثیف_174□|

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



ادموند خشکش زد و گفت: من بهت محبت نمیکنم؟

تو گفתי من بهت تختم...

ادموند. کلافه جلو اومد..

بازوم گرفت و با خودش کشید پاهام دو دو میزد...

ادموند دستشو و انداخت زیر پاهام و بلندم کرد .

بگلم کرد و راه افتاد سرم تو سینهش قایم کرد و زمزمه کردم: تو امن ترین جای دنیایی...

و توام خطرناک ترین...

ولی من عاشقتم...

منم عاشقتم...

نه نیستی تو ازم متنفری...

به چشمام خیره شد و گفت:

تو چشمام نفرت مبینی؟

به چشماش عمیق زل زدم و گفتم:

نه...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__پس بدون عاشقتم و اگه یبار دیگه اینجوری بینمت میکشمت...

بی حال چشمام رو هم افتاد و به خواب فرو رفتم...

با حس گرمی تنی چشم باز کردم...

__بخواب .

__ادموند ساعت چنده؟

ادموند سرش و روی بالشت گذاشت خوابالو گفت:

__سه صبح ..

__اومم خوابم میاد...

__بخواب . .

سرم و رو سینش گذاشتم خوابم پریده بود...

چندبار عمیق عطرش و بو کشیدم...

__بو عرق میدم...

__نه این بهترین بوی دنیاس بوی تنت بوی تو...معتادم بهش...

دستشو پشت گردنم گذاشت فشار دا به سینش و گفت:

__بایدم باشی...

ناخودگاه یاد متنی که بابا تو اتاقش با خط نستعلیق نوشته بود و زده بود افتادم

آموزگار نیستم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

تا عشق را به تو بیاموزم
ماهیان نیازی به آموزگار ندارند
تا شنا کنند
پرندگان نیز آموزگاری نمی خواهند
تا به پرواز در آیند
شنا کن به تنهایی
پرواز کن به تنهایی
عشق را دفتری نیست
بزرگترین عاشقان دنیا
خواندن نمی دانستند.

#نزار_قبانی



|□| بانوی کشیف_175 □|



_خب بزار چک کنم ببینم...

دکتر دستگاه رو شکمم گذاشت و با دقت به مانیتور نگاه کرد...

_خب عزیزم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

برنگرانی گفتم

_اتفاق بدی افتاده خانوم دکتر...؟

دکتر جوون مرد لبخند زدو گفت: شما سک*س خشن داشتید؟

وحشت زده از اینکه منو شناخته باشه گفتم:

_نه...

_ولی رحمت اسیب دیده..

وحشت زده گفتم:

_یعنی چی..؟

دکتر نفس عمیقی کشید دستاشو تو هم گره زد و گفت:

_بین رحم زن ممکنه بر اثر ضربه یا رابطه خیلی خشن و متعدد مثلا رابطه خشن در یک ساعت متوالی

اسیب ببینه... شما اصلا استراحت نداشتید و باعث شده رحم نتونه خودش ترمیم کنه...

اشکام راه افتاد و با حق حق گفتم:

_یعنی من حامله نیستم؟

_لخته ای تو رحمته ما فکر میکردیم بچست اما لخته است و باید عمل بشی...

سری تکون دادم ودگفتم:

_نه من دو هفته اس حالت تهوع دارم حسش میکنم؛ شما اشتباه میکنید...

دکتر خواست حرفی بزنه که از روی تخت بلند شدم پیرهنم و مرتب کردم بی توجه به حرف های دکتر

از مطب خارج شدم...

دستمو رو شکمم گذاشتم وای خدای من یعنی تمام این مدت الکی ذوق زده بودیم؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

ادموند خوشحال بود...

من خوشحال بودم...

حالا جحوری بهش بگم این فقط لخته ای خونه و رحم زنت ناقصه...



|بانوی کثیف_173|



_الکسس الکسییی من کجایی؟

دستی رو صورت خیسم کشیدم و با صدای گرفته داد زدم:

_تو اتاقم...

ادموند بعد چند لحظه با لبی خندون وارد اتاق شد با دیدن صورت خیسم نگران گفت:

_چیشده عزیزم؟

_چیزی نیست!

_یعنی چی بیا بشین بینم..

بازوم گرفت باهم نشستیم رو تخت دستشو رو شکم گذاشت و گفت:

_چیزیش شده؟

با شنیدن این حرفش با صدای بلندی زدم زیر گریه...

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

_ادموند من...

_تو چی عزیزم گریه نکن داری نگرانم میکنی...

نفس تنگی گرفته بودم چندبار سرفه کردم ادموند نگران بلند شد لیوان ابی از پارچ کنار تخت پر کرد و دستم داد ..

_بخور عزیزم...

کمی از اب خوردم نفس عمیقی کشیدم..

_خب حالا بگو رفتی دکتر؟ چی گفت؟ چیزبدی شده ؟

چشمام بستم و به سختی گفتم :

_من باردار نیستم...

دست ادموند که کمرم و نوازش میکرد خشک شد .

بعد چند ثانیه صدای مبهوتش و شنیدم...

_یعنی چی که حامله نیستی؟

_اون اونیه که فک میکردن بچه اس یه لخته بوده..

خنده مبهوتی کرد

_شوخی خوبی نیست الکس...

با گریه گفتم:

_ادموند متاسفم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_اِخه چرا باید لخته تو رحمت ایجاد شه؟

_بخاطر رابطه خشن



|بانوی کثیف_176|



خشکش زد با شک دستش بالا برد یه خودش اشاره زد و گفت:

_بخاطر من؟

_ادموند...

انگار صدام نمیشنید به روبه رو خیره شد خنده ناباوری کرد و گفت:

_بخاطر من شده...

_نه عزیزم تقصیر تو نیست ادموند گوش بده .

ادموند بلندشد از اتاق و بعد از خونه بیرون زد .

با گریه بلند شدم دنبالش رفتم تو حیاط سوار ماشین شدو نتونستم بهش برسم...

همونجا روی پله ها نشستم سرمو رو زانوها گذاشتم و با صدای بلندی زدم زیر گریه...

چرا از وقتی با ادموند همش غمگیتم کاش هرگز وارد زندگیش نمیشدم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

کاش هنوز ادموند پارتنر من برای سک*س بود .

نمیدونم چقد روی پله ها نشستم که کمرم خشک شد و سرمای هوا توی جونم نشست .

هوا تاریک شده بود باد سردی میزد .

لعنت به هوای سرد امریکا..

بلند شدم وارد خونه شدم روی مبل نشستم زیر دلم درد میکرد و گرسنه ام بود...

ولی دلم نمیخواست چیزی بخورم..تو خودم جمع شدم و چشمام و بستم...

نمیدونم چند ساعت بود خوابیده بودم که با حس نفس های داغ پشت گردنم چشمام باز کردم...

دستی به چشمام کشیدم و تو آغوشش چرخیدم..

عطر ادموند نفس های ادموند و ضربان قلبش من معتاد اون بودم..

چشمات باز کرد با دیدنم لبخندی زد بوسه کوتاهی رو لبام زد و گفت:

_خوبی ؟

_کجا بودی؟

_رفتم یه جا اروم شم..

اخمی کردم و با حرص پرسیدم :

_کجا؟

تک خنده ای کرد و گفت:

_خیابون خانوم حسودم..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_حسود خودتی...

_من حسود نیستم...تو پرویی...

موهام از صورتم کنار زد و گفت:

_دکتر نگفت باید کار خاصی انجام بدیم؟

_یه کورتاژ .

_وقت گرفتی؟

_نمیخوام...

اخم غلیظی کرد و گفت:

_یعنی چی؟



|بانوی کثیف_177|



_میخوام باشه...

ادموند عصبی گفت:

_یه لخته خون؟

_اون واسه تو یه لخته اس واسه من بچمه...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

ادموند مات و متحیر از این حال عصبی گفت:

__مزخرف نگو...

با گریه و عجز نالیدم:

__پس بچه چی؟

__مگه ما صد سالمونه یا من کمرم از کار افتاده؟

سرشو تو گودی گردنم فرو برد و گفت:

__تو هنوزم ک*ست داغه !

□

__خندیدم و خودمو عقب کشیدم !

__فردا میریم وقت عمل میگیریم بعد تو منو به یه سک*س جانانه دعوت میکنی !

__اوه چه پرو ! امر دیگه؟

دستشو روی سینه های کردم گذاشت فشارشون داد و گفت:

__میدونی به چی فکر میکنم؟

ته ریشش نوازش کردم و گفتم:

__چی؟

__به تصور کردن تو وقتی تو یه لباس تنگ چرمی و سینه ها قلبمت و ک*ونت زده بیرون...

برای اولین بار گونه هام رنگ گرفت...

ادموند قهقهه زد گونه هام گرفت و گفت:

__این همون چیزیه که مردم شما بهش میگن حیا !

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

حیا رو با لهجه غلیظ بامزه ای گفت...

خندیدم گفتم:

_انقد بازی مجبورم میکنی به حیا...

_عزیزم من سانت به سانت تورو حفظم..

_اوم جدی مثلا بگو من کنار کشاله رونم چندتا خال دارم؟

دستشو بین پاهام برد فشرد و گفت:

_سه تاریز یکی درشت...

_غلطه !

_خیلیم درسته تازه پشتتم زیر باس*نت یه خال داری در واقع تو خال خالی منی .

مشتی به سینه اش کوییدم گفتم :

_تو خیلی ظالمی



|□| بانوی کثیف_178 □|



خندید و گفت: من ظالم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_دلتو صابون نزن بعد عملم...

_بعد عملت همیشه باید استراحت کنی !

با ظلومیت گفتم

_بعد قول میدی حمله بشم؟

گوئم بوسید با شوخی گفت

_من تمام تلاشم میکنم...

**

از استرس دستام یخ زده بود..

ادموند با چندتا برگه آزمایش اومد کنارم نشست و گفت:

_میگم پورن استار بودنم شغل خوبییه !

لبخند محوی زدم دستای سردم گرفت و گفت :

_چیزی همیشه خب؟

_همیشه توام بیایی؟

لبخندی زد دستشو دور گردنم انداخت کشیدم جلو پیشونیم بوسید و گفت :

_من باهاتم خب؟ قول میدم آخرین باریه که بخاطر من بیای بیمارستان...

_قبولت دارم..

پرستار اومد از کنار ادموند بلندم کردن..

رفتیم سمت اتاقی لباسی تنم کردن سرمی بهم وصل کردن..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

ادموند کنار تخت ایستاد و گفت :

_من اینجام خب زود برگرد...

_دوست دارم...

روی لب هام بوسه ریزی زد و کنار گوشم گفت :

_هم قلبم هم کی*رم منتظرته...

قهقهه ای زدم و گفتم:

_دوست دارم ح*شری من..

_منم همینطور سک*سی !

وقتی پرستار تخت هل داد سمت اتاق عمل ادموند با اون لبخند و صورتش ازم دور شد...

پرستار بانمکی با موهای کوتاه و صورتی جذاب چند لحظه باهام حرف زد ارومم کرد بعد ماسکی رو

صورتم گذاشت و بعد چند لحظه چشمام رو هم افتاد



|□| بانوی کثیف_179 □|



_عزیزم صدام و میشنوی؟

چشم های خمارم باز کردم ولی دوباره روی هم افتاد..

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

با حس خیس شدن لب هام چشم باز کردم...

_خوبی عزیزم؟

بی جون نالیدم :

_ادموند...

_جانم..؟

درد شدیدی زیر دلم داشت با درد نالیدم:

_درد دارم...

_میدونم عزیزم بهت دارو زدن..

خواستم حرفی بزنم اما به شدت خوابم میومد..

دوباره به عالم بی خوابی فرو رفتم...

**

_اویی گفتم نهه !

در اتاق قفل کرد سمتم اومد پتو رو کنار زد و گفت:

_متاسفم اما اگه ندی میرم سراغ پرستارای داف اینجا...

با اخم گفتم:

_غلط کردی...

لبخندی زد اومد رو تخت رو تنم خیمه زد و شروع کرد به روش فرانسوی لب گرفتن..

انگار میخواست قورتم بده....

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بعد چند ثانیه ولم کرد چندتا نفس عمیق کشیدم حمله کرد سمت سینه هام و مدام گازشون میگرفت و من از درد لذت لبم گاز میگرفتم...

_ادموند دستتو بزار رو دهنم جیغ نزدم...

باشه ای گفت دستشو محکم رو دهنم گذاشت...

دستش بین پاهام گذاشت محکم فشارش داد و گفت:

_اووووف جون دلم



|□| بانوی کثیف _180□|



با خماری چشمام باز کردم..

لخت تو بغل ادموند بودم...و بخاطر رابطه های دیشبمون حسابی شیره جونم کشیده شده بود...

کمی تکون خوردم ادموند چشماش باز کرد و با دیدن لبهای ورم کرده ام...

لبخندی زد و گفت:

_اوف خدای من ببینش..

مشتی به سینه اش کوییدم و گفتم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_تو خیلی بیشعوری ادموند...

_اونوقت چرا؟

_بین با گردن و لبام چیکار کردی؟

_مال خودمه عزیزم...

_عههههه اینجوریه؟

_با پرویی اهومی گفت...

_باشههه پس منم یعد این ک*یر تورو گاز میگیرم و کبود میکنم نظرت...

_میخای تخمام و ببر کراوات کن دور گردنم...

_چهره متفکری به خودم گرفتم و گفتم:

_اهوممم اینم خوبها!

_گمشو دختره سادیسمی...

_بالاخره بعد دو روز مرخص شدم و از بیمارستان بیرون رفتیم...

_برف بدی باریده بود و سوز سرما شدید بود..

_سرما بهم که خورد کمی درد داشتم...

_عزیزم خوبی؟

_سرده ادموند ماشین داری؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_اره اوردم بیا بریم سوار شیم



| _بانوی کثیف_ 181 | _



سوار ماشین ادموند شدیم ادموند بخاری روشن کرد و تنظیم کرد سمتم...

_میخوام بهت یه خبر بدم !

_مادرم اینا میخوان شب بیان دیدنت...

تو دلم وای بلندی گفتم اما به لبخندی اکتفا کردم...

_معذرت میخوام یهو از دهنم پرید مامانم گفت میاد...

_مشکلی نیست عزیزم... فقط شام چی پیزیم؟

ادموند شونه بالا انداخت و گفت :

_یه چیزی میپزیم دیگه اسپاگتی خوبه لازانیام دوست دارن...

باشه ای گفتم تا برسیم خونه خوابیدم وقتی رسیدیم ساعت دوازده ظهر یود..

دوساعت بخوابم بعد شروع کنم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

پس سمت اتاقم رفتم پیرهن شلوار راحتی پوشیدم ادموند به اتاق کارش رفت تا کارای عقب مونده اش انجام بده ...خودمو انداختم روتخت و چشمام بستم...

_خانوم خوابالو بیدار شو...

چشمام درد میکرد انگارهنوز خوابم میومدو..

چشمام باز کردم به ادموند زل زدم که با چهره خندون و لباس مرتب روبه روم بود...

به بدتم کش قوسی دادم و گفتم :

_ساعت چنده؟

_پنج عصر...

چنان از جام پریدم که ادی خودش با ترس عقب کشید...

_خدا مرگم مهمون وایی

عزیزم اروم یه لحظه من همه کارا رو کردم...

لحظه ای میون چارچوب در خشکم زد با تعجب برگشتم سمتش و گفتم:

_تو درست کردی .

_اره عزیزم تو خسته بودی من پختم..



|□□182_کثیف□□|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



باور نکردم رفتم سمت اشپزخونه نگاهی به میز که زیبا چیده شده بود انداختم..

توی فر چندتا لازانیا بود..

روی گاز قابلمه سوپ پیاز بود بوش فوق العاده بود...

کمی ارزش چشیدم طعم فوق العاده ای داشت..

برگشتم سمت ادموند که به دیوار تکیه داده بود...

و داشت دست به سینه با لبخند نگاهم میکرد .

_خیلی زیبا شدی..

خندیدم سمتش دویدم بغلش کردم محکم...

یه جوری که هیچکس نتونه اونو ازم جدا کنه...

_یه جوری که نتونن باعث شن ولش کنم...

_مرسی که هستی ادموند...مرسی که کنارمی...

_قربون تو برم خانومم فدای مهربونیت بشم...

_برم دوش بگیرم عزیز دلم...

_برو یه لباس نازم بپوش بیا...

_چشم عزیزم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

رفتم تو اتاقم دوش گرفتم تاپ شلوار. گلبهی رنگی پوشیدم...

موهام سشوار کشیدم ارایش ملایمی کردم...

گوشواره های گرد بزرگم انداختم



|بانوی کثیف_183|



با ادموند جلوی در ایستادم ادموند دستش رو با*سنم گذاشت محکم فشار داد و با لحن شیطننت باری گفت

_وقتی رفتن اینوووو حسابی میگاما...

_بی ادب بردار دستتو...

_چشم عزیزم....

بعد چند لحظه خانواد ادموند وارد شدن...

مادرش دسته گل سرخی بهم داد و پدرش سرد در جواب سلامم سری تکون داد...

برادرش اما خیلی گرم بود و خواهرش طبق معمول مشغول گوشیش...

وقتی همه رو به سالن دعوت کردیم نشستیم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

رفتم اشپزخونه نوشیدنی کوکتل و برداشتم و به سالن رفتم به همه تعارف کردم و کنار ادموند نشستم...

_ممنون عزیزم طعمش عالیه...

_نوش جونتون...

مادر ادموند لبخندی زد و گفت:

_خب اوضاع خوبه؟

ادموند دستش دور کمرم حلقه کرد و گفت

_بی نظیر .

برادرش به شوخی گفت:

_فیلم جدیدی ازت تو سایت نیست میدونی چقدر افت بازدید کرده.

_اوه جدی خسته نشدی؟

_اوه نه عزیزم...

خواهرش کوکتل رو میز گذاشت و گفت:

_خونه قشنگی داری ترکیب رنگش عالیه !

لبخندی زدم و گفتم:

_سبز و سفید ارامش دهنده ان...

لبخندی زد و گفت:

_فکر کنم یه مشتاق رنگ پیدا کردم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__چطور ؟

__من نقاشم



| □ بانوی کثیف _ 184 □ |



با ذوق گفتم:

-جدی من عاشق نقاشیم سیاه قلمی یا روغن؟

لبخندی زدو گفت:

__ابرنگ خودکار روغن روی چوب...

__اوه خدایا چقدر استعداد...

ادموند با پدر برادرش مشغول شد منم با خواهرش حرف زدم و مادرشم گاهی همراهیمون کرد..

وقتی خواستم برم سمت اشپزخونه خواهر ادموند باهام اومد...

داشتیم غذا هارو میکشیدم که گفت:

__تو چجوری عاشق ادموند شدی؟

لبخندی زدمو گفتم:

__نمیدونم یهو به خودم اومد و دیدم زندگیم شده...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لبخندی زد و گفت:

چقدر قشنگ...

تو عاشق شدی؟

سری تکنون داد و گفت:

نمیشه اسمش عشق گذاشت من جنون وار دوش دارم...

لبخندی زدم و گفتم:

خب کیه؟

استادمه...

خب خیلی خوبه که...

پدرم و برادرم ازش متنفرن...

متحیر گفتم: ادموند...

سریع گفت:

اره...

چرا؟

شونه بالا انداخت و گفت:

چون ازش متنفره میدونی اون از شغل داداشم متنفره میکه مردی که پورن استاره منفوره...

سری تکنون دادم و زمزمه کردم:

هر کی نظری داره

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif



| □ بانوی کثیف _ 185 □ |



سرمیز شام همه از دستپخت من تعریف کردن...

لبخندی زدم و گفتم:

_ کار ادمونده...

_ جدا پسر من خیلی پیشرفت کردی!

ادموند در جواب پدرش لبخندی زد و گفت:

_ بله پیشرفت لازمه پدر سوپ خوردی.

پدرش سری به تاسف تکان داد و گفت:

_ از کجا به کجا...

برادرش با شوخی مثل همیشه گفت:

_ پس چی بابا ادم همیشه نمبتونه با ک*یرش پیشرفت نمیکنه گاهی مغزم لازمه...

پدرش خندید و گفت:

_ درسته...

شام در آرامش خوردیم و خواهرمادر ادموند کمک کردن ظرفا رو جمع کنیم...

_ عزیزم همه چی خوبه انگار رنگت پریده...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لبخندی زدم و گفتم :

_خوبم مادر...

_بینم نمیخوای برامون نوه بیاری؟

_خیلی میخوام...

اخمی کرد و گفت:

_ادموند نمیخواه؟

هول زده گفتم:

_نه نه...

_پس چی؟

_ادموند عاشق بچس...منم زود حامله میشم...

_عجله نکن دخترم...

_چشم مادر...

_افرین عزیزم



|بانوی کثیف_186|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



موهام و مرتب تو کلاه فرستادم و بیرون رفتم...

امروز ادموند نبود دلم میخواست قدم بزدم...

برف اروم اروم میبارید و مردم همه لبخندی رو لباشون بود نزدیک کریسمس بوو...

نفس عمیقی کشیدم کمی که راه رفتم. رسیدم به پارک که خیلی خلوت بود...

خواستم برگردم خونه که ماشین ونی جلو پام محکم ترمز زد چندتا مرد هیکلی ازش پیاده شدن
خواستم جیغ بکشم و فرار کنم که از پشت گرفتم...

دستمال رو دهنم گذاشتن و بعد یه نفس کوچیک بیهوش شدم..

چشمام تار میدید گوشام کیپ شده بود...

من کجا بودم..

اتاق تاریکی بود و از پنجره کوچیکش برف میومد تو...

من اینجا چیکار میکردم...

با یاد اوری اتفاقی که افتاد وحشت زده بلند شدم...

من کجام.. اینجا کجاست؟

بلند شدم سمت در اهنی رفتم دستام بی حس بود بی جون به در کوبیدم..

_کسی اینجا نیست شماها کی هستید؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

زانو هام خم شد کنار در سر خوردم...

در اتاق باز شد و دوتا مرد هیکلی اومدن داخل...

بی جون نگاهشون کردم...

_تو زن ادموندی؟

_شما کی هستن؟

_ما میخوایم شوهرت به مرز جنون بکشیم...



|□| بانوی کثیف _187 □|



_نمیفهمم..

_من میفهمونم بهت...

با وارد شدن مردی کوتاه قد نگاهم بهش دوختم...

_منو میشناسی؟

سری تکون دادم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

روبه روم نشست و گفت:

_شوهر تو منو دور زده...

_تو کی هستی؟

_شریک شوهرتم...

_راحتم بزارید من هیچ کاری نکردم..

تلفنی درآورد گوشی من دستش بود شماره ای گرفت چند لحظه بعد صدای ادموند تو گوشم پیچید !

_حرومییی کجایی؟

_سلام ادموند...

_تو کی هستی؟

_منو نشناختی؟

_کثافتت گوشی زن من دست تو چیکار میکنه؟

_من شریکت姆 مگه چی میشه؟

_میکشمت..کجاست زنم کجاست؟

یهو مرد کناریم ضربه محکمی به پهلوم کوبید جیغ بلندی کشیدم

_الکسسسس...

_ادموند کمکم کن التماس میکنم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__جان چی میخوای از جانش؟

__از جون تو...

__چی میخوای؟

__میخوام نابودت کنم

__چرا چون از تو بهترم؟

__تو کثافت سرم کلاه گذاشتی و حالا من چنان بلایی سرت میارم که...

__به زخم کاری نداشته باش

__یک ساعت ادموند یک ساعت وقت داری .. که تمام اون اسناد به نامم بزنی...

__باید بفهمم حالش خوبه



|□| بانوی کثیف _189□|



یکدفعه چقدر دلم شیرینی مشهدی خواست..

همونایی که مامان عیدا درست میکرد...

روش بادوم داشت و توش مربا...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

از همونایی که داغ داغ از سینی فر برمیداشتم میخوردم...

با چایی هل تازه دم برمیداشتم تو حیاط روی تخت میشستم...

بارون نم نم میزد بوی یاس بلند میشد...

دلم چقدر خونمون میخواد دلم این انبار تاریک سرد و نمیخواست...

در انبار باز شد دوباره همون مرد ازش وحشت داشتم...

از دیدنش میترسیدم انگار صیادم و دیدم...

خودم کنار کشیدم پوزخندی زد جلو اومد و گفت:شوهرت نیومد...

بهت زده نگاهش کردم...

روی زانو جلوم نشست و گفت:شوهرت برات اندازه یه ارزن هم ارزش قائل نشده...

بغض به گلوم اشک به چشمم نیش زد...

انقدر برای ادموند بی ارزش بودم...

دستش سمت پهلوم آورد بی اختیار تو خودم جمع شدم اروم جدی گفتم:کاریت ندارم...

پیرهنم بالا داد کبودی رو دنده ام نگاه کرد و گفت:چیزی نیست باید ببرمت پیش دکتر...بهت نیاز

دارم....



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ □ 190_ کثیف □ □ |



در اتاق باز شد و کوبی اومد داخل...

نگاه ترسناکی بهم انداخت و گفت: چته؟

_تُ خدا بهم غذا بدید خیلی گشمنه خواهش میکنم...

بعضم ترکید اشکم روی گونه هام روون شد...

پوفی کشید ار اتاق بیرون رفت بیشتر اشکام سرازیر شد...

چی میشد یکم بهم غذا میداد...

چشمام بستم و بعد ده دقیقه با صدای در چشم باز کردم...

کوبی با یک سینی وارد اتاق شد...

اومد رو تخت کنارم سینی رو پاتختی گذاشت چندتا بالشت زیر سرم گذاشت و خووش نشست...

سوپ داغ که بوش بدجوری تجربیکم میکرد برداشت داشتم له له میزدم دهنم باز کردم تک خنده ای کرد و قاشقی پر سوپ تو دهنم گذاشت...

با ولع سوپ میخوردم و چند قطره اش رو لباسم میریخت...

_حس میکنم به یه نوزاد دارم سوپ میدم...

با خجالت گفتم: اَخه گرسنم بود...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

تگه نونی تو سوپ انداخت خیسش کرد و تو دهنم گذاشت...

بعد اینکه کل سوپ یهم داد گفت: سیر شدی؟

__بله ممنون...

سری تکون داد بلند شد خواست بیرون بره که پشیمون شد برگشت گوشه تخت دراز کشید پشت بهم و گفت: درد داشتی صدام بزن...



|□| بانوی کثیف _191□|



دستشو به سمتم دراز کرد مردد به دستش نگاه کردم...

دستش تکون داد و گفت: بگیر دستمو...

با خجالت لب زدم نمیتونم !

اخمی کرد پرسید: چرا؟

__چون دستم بلند میکنم درد میگیره...

موفی کشید دست انداخت زیر زانو با بلند کردنم از درد جیغ بلندی کشیدم...

__چیزی نیست اروم باش خب؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_اخ..باشه...

از اون اتاق تاریک بیرون بردم...

بعد بالا رفتن از چندتا پله به خونه بزرگی رسیدیدم...

دوتا مرد که جلوی در ورودی خونه بودن خواستن منو از دست کوبی بگیرن که محکم گفتم: لازم نکرده
درو باز کن بینم...

در خونه رو بار کردن اونقدر درد داشتم که به اطراف نگاه نکردم فقط میخواستم جایی سفتی درازم
کنه...

روی تخت سفتی درازم کرد به خدمتکار گفتم: دکتر خبر کنید...

و خودشم از اتاق بیرون رفتم...

چشمام رو هم افتاد از شدت درد به دنیایی بی خبری فرو رفتم...

**

با حس ضعف شدید چشم باز کردم...

اونقدر گرسنه بودم که اشکم داشت درمیومد...

اتاق تاریک بود هیچکس نبود...

با صدای ضعیفی سعی کردم کسیو صدا بزنم اما نمیشد...

و خودم از درد نمیتونستم تگون بخورم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_کس...کسی نیست؟

چندبار تلاش کردم ولی هیچی به هیچی...



|بانوی کشیف_192|



سری تکنون دادم از اتاق بیرون رفت...

دراز کشیدم از درد به خودم میپچیدم ولی صدام درنیومد...

تا صبح از درد کمر پهلوم و حتی شکمم به خودم پیچیدم...

ولی نه...نباید اون صدا میزد...

صب بود هوا روشن و کل تنم عرق کرده بود موهام چسبیده رو به گردن پیشونیم و بی جون از درد افتاده بودم...

در اتاق باز شد با دیدن خدمتکار چشمام بستم خدمتکار با صدای بلندی گفت:اوه خدای من قربان قربان..

صدای دویدن خدمتکار صدای فریاد اشناى اون مرده...

_چرا اینجوریه چرا صدات درنیومده دختره احمق؟

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

چشمام روی هم افتاد دستای سردی رو تنم حس میکردم و سیاهی مطلق...

چند شب گذشته بود و حالم کمی بهتر شده بود .

به سختی بلند میشدم راه میرفتم اما دکتر بهم اجازه نمیداد...

خدمتکار غذا برام آورد و گفت: بخور...

به سختی گفتم: نه!

خدمتکار کلافه گفت: دو شب چیزی نخوردی بین با اعتصاب غذا چیزی حل نمیشه...

_میخوام ریستون بینم...

_اون نمیداد دیدنت...

_پس بیاد جنازه ام جمع کنه...من هیچ چی برای از دست دادن ندارم...

نفس عمیقی کشید حرصی از اتاق بیرون رفت .

چشمام و بستم...

ادموند نیومد و حتی از حرفای خدمتکار فهمیدم تلاشیم نکرده !

پوزخند تلخی زدم ادموند ثابت کرد چقدر عاشقمه...

معلومه تمام کاراش بازیه...

یه بازی کثیف من همیشه اسیر بازی های ادم های زندگیم بودم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

در اتاق باز شد همونجوری به پهلو موندم...

_مگه دکتر نگفته بود به پهلو نخواب؟

چشمام بستم و با بغض لب رددم: اسلحه باهانه؟

_آره همیشه هست !

_میشه بدی؟

_برای چی میخوای؟

_میخوام بزاری رو سرم و ماشه رو بکشی؟

_میخوای بمیری؟

_آره...



|بانوی کثیف_193|



_چرا؟

یهو عصبی بلند شدم به سختی سرپا شدم و گفتم: چونکه ادموند عشقم منو نمیخواد چون من یه پورن استارم چون من خانواده ندارم میفهمی چون من هیچی نیستم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

نگاهم خورد به اسلحه کمرش...

با یه تصمیم ناگهانی دستمو دراز کردم و تفنگ از کمرش بیرون کشیدم چون انتظارش نداشت نتونست کاری کنه...

اسلحه روی قلبم گذاشتم و ماشش کشیدم...

کوبی شوک زده دستاش بلند کرد و گفت: چه غلطی میکنی؟

سری تکنون دادم و گفتم: من زندگیم و نمیخوام...

__بین اون پسره ارزشش نداره...

با گریه زجه زدم: بفهم موضوع منم... منم که نمیخوام... اون منو نمیخواد چون حامله نشدم چون نتونستم من نمیخوام به زندگیم ادامه بدم...

کوبی نفس عمیقی کشید و گفت: بین احمق مرگ ت هیچ چیز تغییر نمیده...

__چرا میده

دستم رو ضامن اسلحه گذاشتم فشار دادم.. لحظه ای تمام زندگیم از جلو چشمم رد شد...

از بچگیم تا همین حالا...

ولی با صدای تق اسلحه و خالی بودنش پاهام سست شد رو زمین افتادم..

کوبی با پاش اسلحه رو هول داد اونطرف جلوم نشست...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

چشمام مات زمین بود کاش برمیگشتم ایران...

تو خفت خواری...

_منو ببین!

به سختی سر بلند کردم موهام از تو صورتم کنار زد و گفت: بیا ادموند زمین بزیم ها؟

بی اختیار دراز کشیدم سرم روی زمین گذاشتم و گفتم: زمین زدن فایده نداره !

سرم بلند کرد روی پاش گذاشت و گفت: من بهت کمک میکنم دختر...

چشمام بستم و زمزمه کردم: یه اسلحه پر بده بهم...

✧

✧✧

✧✧✧

|□| بانوی کثیف_193 □|

✧✧✧

✧✧

✧

**

موهام شونه زوم جلوی اینه نشستم..

در اتاق باز شد و خدمتکار وارد اتاق شد...

_خانوم..

_بله؟

_تشریف بیارید صبحانه اقا منتظره..

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

باشه ای گفتم همراه خدمتکار رفتم پایین ..

به حیاط اشاره کرد و گفت:بفرمایید امروز هوا خوبه...

سری تگون دادم رفتم سمت حیاط...

میز صبحانه کنار استخر بود درخت نخل بزرگی روی استخر سایه انداخته بود..

کوبی بالای میز نشسته بود صبحانه میخورد روزنامه میخوند...

صبح بخیری گفتم سری تگون داد و گفت:چه عجب.

_بخشید منتظر شدید...

فنجون قهوه اش برداشت و گفت:بشینید...

صندلی کنارش نشستم معذب بودم میترسیدم از این مرد...

_خوب. خوابیدی؟

سری تگون دادم و گفتم: بله...

_خوبه...

جند لحظه تو سکوت گذشت و صدای چاقو چنگالش میشنیدم...

_میشه یه چیزی بگم...

_میشنوم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_میشه بزارید من برم... چند هفته اس اینجام ادموند نیومد بزارید من برم



|□| بانوی کثیف _194□|



فجنونش رو میز گذاشت و گفت: دیدی تا حالا ادم صید خودشو ول کنه بره...

_من حیوون شما نیستم...

نفس عمیقی کشید گفت: ولت کنم مسجد میخوای کجا بری هوم؟ پورن شی یا برگردی ایران که کل خانواده ات میخوان بکشتن..

متعجب نگاهش کردم...

_از کجا میدونی تو ایران چخبره؟

_حتی میدونم نامزدت چیکارت کرده...

اب دهنم قورت دادم این ادم ترسناک ترین ادم زندگی من بود..

_بینید جناب کوبی...

_بله!

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_من واقعا کاری نکردم...

_میدونم...

_خواهش میکنم بزار برم...

_تا ادموند نیاد ولت نمیکنم...

_ادموند نمیاد...

_چرا میاد...

پوزخندی زدم وقتی این همه مدت نیومد پس نمیاد..

_تو حامله ای؟

متعجب سر بلند کردم به خودم اشاره کردم و گفتم: من؟

_اره !

_نه من باردار نمیشم..



| □ بانوی کثیف _ 195 □ |



متعجب نگاهم کرد و گفت: باردار نمیشی؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با ناراحتی گفتم:نه...

چرا؟

شونه بالا انداختم نفس عمیقی کشید و گفت:متاسفم...

ممنونی گفتم...

کوبی خواست حرفی بزنه که با صدای شلیک گلوله جیغ کشیدم کوبی بلند شد منو گرفت روی زمین انداختم و خودش روی من دراز کشید میز و برعکس کرد انگار سپری درست کرد...

جیغ میکشیدم دستم روی گوش هام گذاشتن و خودمو جمع کردم...

کوبی اسلحه اش و از کمرش بیرون کشید و فریاد زد:حرومراده ها!!!

کویییی یه کاری بکن...

بیروووووون نیا...

تمام گلوله ها سمت ما هجوم میاوردن..

نگاهی به عمارت انداختم افراد کوبی هم تیر اندازی میکردن و ما انگار وسط آتش بودیم...

کوبی دستش دور بازوم انداخت بلندم کرد فرستادم پشتش و گفت: تکون نخور خب؟

پیرهنش چنگ زدم و گفتم: کوبی توروخدا...

فقط بچسب بهم تکون نخور..

باشه...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

محکم چسیدم بهش و چشمام بستم



|بانوی کثیف_195|



چند دقیقه میگذره صدای گلوله ها شلیک ها و فریاد ها قطع میشه...

کوبی سر بلند میکنه و میگه: دارن خشاب پر میکنن گفتم سه میدوی سمت خونه...

_باشه...

سری تکنون میده با استرس میگه: یک..دو...سه...بدو..

بلند میشم چند قدم مونده تا خونه اما با درد سوزش وحشتناک دستم جیغی میکشم رو زمین میوفتم...

داد کوبی و دوباره شلیک ها..

از شدت درد جیغ میزدم خون و حس میکردم...

کوبی سینه خیز سمتم اومد دستش کنار زخمم گذاشت و فریاد زد: جان هارولد بیاید دد لعنتیااااا...

کوبی بغلم کرد از درد میلرزیدم چشمام داشت روی هم میوفتاد...

_الکساندرا بیدار بمون خب منو ببین حق نداری بمیری...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بی جون نالیدم :ادموند..

__باشه باشه میبرمت پیشش فقط نمیر...

__بهش بگو چقدر عاشقشم...

کوبی اسلحه اش بالا گرفت چندبار شلیک کرد و گفت:من نمیگم خودت میگی...

__کوبی ..

نگاهم کرد...

بی جون لب زدم:ایران..منو ایران دفن کن قول بده...

حرمی دستشو جلو دهنم گذاشت و گفت: خفه شو

چشمام روی هم افتاد آخرین چیزی که دیدم چهره ادموند بود عشق نامرد من..

من از دنیا رفتم ولی تو نیومدی



|□□196_کثیف□□|



صدای بوق دستگاه ها تو سرم میپچه...

دستگاهی رو دماغم بود نفس تازع میداد اما اذیتم میکرد...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__کلم بیداری؟

پلک میزنم چشمم تاره...

چندبار پلک میزنم اما دیدم تاره...

__عزیزم منو ببین...

گیج.نگاهش میکنم...

لب میزنه: خداروشکر...

دکتر نور تو چشمم میندازه پرستار پاهام فشار میداد...

:__خب الکساندرا اسمت بود؟

__بله...

__الکس چندسالته...؟

بی جون لب میزنم: بیست دو..

__خب عزیزم محل زندگیت کجاست؟

__ایران...

__یادته چی شده...؟

:__نمی....

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

چشمام رو هم افتاد میل شدیدی به خواب داشتم..

_عزیزم سرم تو دریارم بخواب..

ممنونی گفتم...

پرستار اروم سرمو درآورد و بیرون رفت...

یک هفته است بیمارستان بستری شدم...

تو این مدت حتی یک نفرم نیومد سراغم حالا است که میفهمم چقدر تنها و بی کسم

نه کوبی...

نه ادموند...

نفس عمیقی کشیدم درد بازوم خیلی زیاد بود میسوخت کاش کمی اونور تر خورده بود الان خواب عمیقی بودم



|□| بانوی کشیف _197 □|



خب مرخصی عزیزم میتونی بلند شی؟

سری تکنون دادم بلند شدم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

از بیمارستان مرخص شدم اما ن میدونستم کجا برم..

نه چیکار کنم...

کنار جدول نشستم هوا سرد بود. اما جایی برای رفتن نداشتم...

نه کوبی نه ادموند...

البته کوبی خودش اواره کرد..

سرم رو زانو هام گذاشتم چقدر دلم خونه میخواست شومینه گرم...

یه سوپ داغ یه خواب راحت...

کنار خیابون روی صندلی سرد فلزی روبه بازوی سالمم دراز میکشم...

کلاه کاپشنم روی سرم میکشم چشمام میبندم شعری که مامانم زمزمه میکرد به خاطر میاد...

برایم بنویس

زیرا همه ی گل های سرخی که

به من هدیه کردی

در گلدان بلورین خود پژمرده اند

و تنها گل های سرخ اشعارت

که برایم سرودی

هنوز سر زنده اند

از همه ی گل های جهان

و همه ی زمان ها

تنها بوی عطر،

در اشعار باقی می ماند...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

#غاده_السمان

_هی دختر...

چشمام باز میکنم از شدت سرما جونم یخ زده دست پاهام بی حسه...

_پاشو والا میبرمت پیش پلیس .

به سختی بلند شدم مرد نگهبان پارک سری تگون داد...

به سختی راه افتادم...

همونجوری که کنار خیابون راه میرفتم با شنیدن ترمز ماشینی به راهم ادامه دادم...

_الکس !

با شنیدن صدای کوبی به سمتش برگشتم اونقدر از دیدنش خوشحال شدم که سمتش رفتم محکم بغلش کردم تن گرمش بی نظیر بود ارومم میکرد ...



|□| بانوی کثیف_198 □|



دستشو پشتم گذاشتم و گفت: پیدات کردم...

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

_کوبی خیلی وحشتناک بود خیلی...

_اینجام..

_دیگه نرو منو بفرست ایران...

_نمیفرست کنارت میمونم...

!

از تخت بلند شدم...

یک ماهه خونه کوبی موندم...

فهمیدم ادموند منو به معامله بزرگی فروخته...

حس خاصی بود..

غم...عصبانیت و بیشتر حس حماقت...

که چرا به ادمی انقدر محبت کردم و جواب اون بهم رفتن بود...

در اتاق باز شد کوبی وارد شد...

برگشتم سمتش نفس عمیقی کشیدم...

لبخندی زد و گفت:امروز خوبی؟

سری تکون دادم...

اومدم کنارم و گفت:نمیخوای حرف زدنت شروع کنی؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

سری تکنون دادم زل زدم به بیرون...

به درخت ها... به گل ها...

_الکس میخوام ببرمت ایران...

ایران ... خوشحالم نمیکرد... وقتی باخته بودم...

کوبی دستم گرفت سمت تخت رفتیم دراز کشید منم کنارش...

دستشو دور شونم حلقه کرد و گفت: میدونی مادرم ایرانیه!...

بی حرف به صدای قلبش گوش دادم...

_من چهارسال توی ایران زندگی کردم ... اسمم اونجا اتش بود...

بعدش پدرم از مادرم جدا شد .

مادرم تو وطنش موند و من با پدرم اومدم امریکا...

اینجا چون جای پیشرفت بود...

اما کنار مادرم...

نه...



| □ بانوی کثیف _ 199 □ |



_دلت نمیخواه بر گردی ایران؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دستشو دورانی روی بازوم چرخوند و گفت:میدونستی الان تو ایران یک هفته مونده به یه جشن ..کریسمس..

خندیدم و گفتم:عید ! ..

_اره عید...

نفس عمیقی کشیدم و گفتم:دلم فقط آرامش میخواد...

_میخوام یه چیزی بهت بگم...

نگاهش کردم چشماش و محکم بست و گفت:ادموند !

قلبم تپش گرفت و نگران گفتم:ادموند چی؟

دستشو رو پیشونیش کشید و گفت:با اون یارو کورای و اکیپش که فیلم میساختن همگی رفتن ازمیر...

بلند شدم با بهت گفتم:چرا ازمیر...

کوبی بلند شد به تاخ تخت تکیه داد و گفت: مثل اینکه اونجا دختر برای این کار زیاد تره...

با بغض که داشت خفم میکرد لب زدم:برای همیشه؟

_احتمالا چندسال..

اشکم رو گونم چکید کوبی شاکی گفت:چرا گریه میکنی؟

عصبی مشتت به سینش کوبیدم داد زدم:اصلا همش تقصیر توووه تو باعث شدی من از ادموند جدا بشمم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دستام محکم گرفت و گفت:اروم باش...

مشت میزدم به سینه اش چنگ مینداختم رو صورتش...

اگه اون تو زندگیم نبود اگه اون من و نمیدزدید اینجوری نمیشد و حالا من کنار ادموند بودم..

کوبی کلافه محکم بازوهاش دورم حلقه کرد...

پاهاش دور پاهام حلقه کرد و محکم گرفتم نفس نفس میزدم...

تپش قلب اونم حس میکردم...

دیگه هیچوقت ادموند نمیبنم اون دیگه حتی اینجام نیست..

لب هاش به گوشم چسبوند اروم زمزمه کرد:خب !

_حالا اروم باش و بهم گوش کن...

چشمام با درد بستم و با تمام وجود گوش دادم با صدای گرفته اش...

_من تورو از اون جدا کردم قبول ولی هیچوقت نخواستم اتفاقی برات بیوفته..

سرمو بی جون به ساعد دستش تکیه دادم و گفتم: تو یه اشغال به تمام معنایی...

_اینجوری فکر میکنی...

_اره...

_ولی من دوست ندارم ازم متنفر باشی فقط باید اروم شی...

_ولمم کن من ارومم داری خفم میکنی...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بوسه ای رو گردنم زد و گفت: قول میدم زنت بزارم



|بانوی کثیف_200|



_تو یه روانی بی خاصیتی...

محکم تر فشارم داد و گفت: میدونی هر کس جز تو این حرف بهم میزد الان هیچ استخوان سالمی تو بدنش نداشت...

از گوشه چشم نگاهش کردم و گفتم: انقدر ترسناکی...

لبخندی زد دو طرف گوشش فرو رفت

چشماش رنگ خیلی زیبایی داشت دندان های سفید مرواریدی رنگش...

_چیه عاشقم شدی؟

_داری خفم میکنی بعدم خیلی خود شیفته ای...

_من خب ادم جذاب باید خودشیفته باشه گرچه تو نه قیافه خوبی داری نه هیکل درست حسابی...

چشمام گرد شد خودمو از بغلش جدا کردم جلوش وایسادم و گفتم: من بد هیکلمم؟

دستشو زیر چونش زد نگاهم کرد عمیق و گفت: چی بگم بدک نیست...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با حرص دستمو رو کونم گذاشتم و گفتم: تو این کون بین هیچکس مثل من نیست هیچکس مٹ من خوش هیکل نیست...

لب هاشو کج کرد و گفت: باب پسند من نیست ..

داشت با اون پوزخند مضحکش رو روانم میرفت...

جلوی اینه ایستادم کمر باریکم باسن طاقچه ایم سینه های درشت خوش فرم بخاطر ورزش بود...

با غیض به سمتش برگشتم

_من خیلیم خوبم تو کوری



|□| بانوی کثیف _201□|



سری تکون داد و گفت: جالبه...

_چی؟

_اینکه تو انقد اعتماد به سقفی...

چشم غره ای بهش رفتم و گفتم: جا این حرفا منو بیر از این خراب شده بیرون...

بلند شد سمت کمد لباسش لباس هاشو درآورد لخت شد...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

انقدر مرد لخت دیده بودم برام فرقی نداشت..

هیکلش برنزه بود سیکس پک نداشت ولی خیلی رو فرم بود...

پاهاش عضله ای بوود دلم میخواست رو پاهاش بشینم و محکم بغلش کنم...

از هیکلش معلوم بود میتونست تو رابطه خیلی قدرتمند باشه...

_اگه تموم شد بیا بیوش بریم...

گیج نگاهش کردم و گفتم:چی؟

_دید زدن من...

نگاهی به لباس هاش انداختم تیشرت مشکی پوشیده بود شلوار جین ابی پررنگ...

پیرهنی چارخونه قرمز مشکی انداخت تو صورتم گفتم:بیوش

_این چیه؟

_بیوش بریم دیگه...

متعجب گفتم:کجا؟

_میخوام ببرمت ی جای خوب...



|بانوی کثیف_202|



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



با دست به خودم خودش اشاره زدم گفتم: تو منو؟

_اره ..

با ذوق پیرهن برداشتم تنم کردم جلوی اینه ایستادم موهام گوجه ای بالا سرم بستم...

شلوار کشی مشکی تنم بود...

برگشتم کوبی بیرون رفته بود...

از کمدش کتونی قرمزی سایز پام پیدا کردم...

یکم تنگ بود ولی خوب بود...

بلند شدم از اتاق بیرون رفتم...

کوبی داشت صحبت میکرد با چندتا از بادیگارد...

کوبی؟

با شنیدن صدام اخمی کرد برگشت با دیدنم سری تگون داد...

_بریم؟

_بریم..

سمتش رفتم دستم گرفت و رو به بادیگارد که اندازه در بود گفت: حرفام یادتون نره..

بادیگار بله قربانی گفت...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

دستم کشید باهم از عمارت خارج شدیم...

هوای تازه...

نم بارون...

همش داشت حس زندگی میداد ..

_هی محو شدی؟

_اهوم دلم برای هوا تنگ شده بود...

لبخندی زد باهم شونه به شونه سمت ماشینش رفتیم



|بانوی کثیف_203|



به بیرون که خیره بودم دستش روی روم پام گذاشت و گفت: چیه..

_هیچی بیرون نگاه میکنم...

_دوست داری کدوم حس تجربه کنی؟

بدون مکث لب زدم: پرواز...

لبخندی زد دستشو رو دکمه ای فشار داد سقف ماشین باز شد و باد توی موهام پیچید .

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

از شدت ذوق جیغ کشیدم....

کوبی خندید و گفت: گوشم کر شد دختر

نگاهش کردم با خواهش گفتم: میشه بلند شم؟

به بدنه ماشین زد و گفت: محکم بگیرش...

پاهام میلرزید از ترس میلرزیدم اما باید تجربش میکردم...

دستم به بدنه گرفتم بلند شدم...

باد محکم تو صورتم میخورد موهام باز شده بودن...

تو هوا پیچ میخوردن.. جاده ای سرسبز پر پیچ خم خیلی زیبا بود... مثل رویا خواب...

کوبی با دست رونم گرفته بود و مدام میگفت: نیوفتی محکم بگیر خب...

کوبییی این بهترین حس دنیاسسست یوهوووو

کوبی فقط میخندید... با صدای بلندی شروع به اهنگ خوندن کردم...

و کوبی باهام همراهی کرد..

این بهترین تجربه عمرم بود!..

**

اههه نمیخورممم حالممم بهم میخوره خامههه...

بخورر بابا تو که تا حالا نخوردی...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با چنـدش دهنـم باز کـردم اون صـدف زشـت و خـالی کـرد تو دهنـم...

تند اون مایع لزج قورت دادم...

کوبی با دیدن قیافم خندید و ابلیمو ترش تازه رو چکوند تو دهنم...

_خوشمزه بود...

لیوان اب برداشتم سر کشیدم و بعد اینکه طعمش از دهنم رفت چشم غره ای رفتم و گفتم: ازت متنفرم



|□| بانوی کثیف _205□|



_چرا تو فکری...

بر گشتم سمت کوبی و گفتم: به گذشته فکر میکنم...

دستمال برداشت دور دهنش کشید و گفت: چه چیز جذابی هست...

پوزخندی زدم و گفتم: مشکلش اینه هیچ چیز جذابی نداره..

_چرا نداشته ؟

_همش انگار تو تبعید بودم...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_تبعید ؟

_اره...

_میتونم پیرسم چرا؟

شونه بالا انداختم و گفتم: پدر برادرم مسلمان های افراطی بودن...یعنی زیادی متعصب...

سری تکنون داد با دقت بهم گوش داد !

_پدرم اجازه زندگی بهم نمیداد یعنی من هیچ دوستی نداشتم هیچوقت بیرون نرفتم و ارایش نکردم...وقتی با نامزد ازدواج کردم ..اون ادم خوبی نبود امیدوار بودم باشه اما نبود...

_چرا بدون زندگی باهاش ازدواج کردی ؟

لبخندی زدم و گفتم:ما اونجا این رسم و نداریم

متعجب پرسید:بدون شناخت ازدواج میکنید؟

_میشه گفت اره !

سری به تاسف تکنون دادو گفت:چه کار بدی. تو چه کارهای تنونستی بکنی ؟

به صندلی تکیه دادم و گفتم: شب بیرون رفتن ؛ به یه کافه خاص رفتن...دورهمی...

لبخندی زد و گفت :ابتدایی ترین چیزها...

_برای من خاص ترین ها



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



|بانوی کثیف_206|



سری تکون داد گفت خوبه ..

یک هفته به سرعت برق باد گذشت ...

و فردا ما عازم ایران بودیم ...

از شدت ذوق مدام تو جام غلط میخوردم ...

در اتاق باز شد کوبی با ظاهری خسته وارد شد ...

_خوبی؟

_اهوم خسته نباشی ...

_ممنون عزیزم ...

اومد سمت تخت لباس هاشو درآورد خودشو انداخت روی تخت گفت: خیلی خستم ...

_کارهات درست شد؟

دستم گرفت کشید کنار خودش خوابیدم دستمو رو سینهش گذاشتم ...

_فردا میریم ...

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_خیلی خوبه !

_خوشحالی؟

لبخندی زدم گفتم :خیلی...

_رفتیم ایران چون میخوام تو خونم بمونی باهات ازدواج میکنم...

_چرا؟

_به هر حال اونجا ایین خاص خودتون دارید...نمیخوام خانواده ات مشکل ساز بشن..

_باشه...

_بخوابیم خیلی خستم...

چشمام بستم دستای گرم و تن مثل اتیشش بهم آرامش میداد...



|بانوی کثیف_207|



همراه کوبی وارد خونه شدم روی مبل نشستم

کوبی به قیافه رنگ پریدم خیره شد لب زد:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__چت شده الكس!

چرا رنگت پریده؟

__بنظرت خانواده ام قبولم میکنن!؟

__چرا قبول نکنن دختر!

تو تنها گناهات این بوده که خواستی آزاد باشی.

__خودت به اون راه نزن کوبی،

میدونی منظورم چیه.

بنظرت بابام چطور میتونه دختر پورن استارش قبول کنه؟

زانو زد جلو پام گفت:

__بین الكس هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده

پس الكی خودت اذیت نکن

بعدشم مگه نمیگی خانوادت مذهبین؟

__آره اونم از نوع خیلی سختش.

__خب پس حله.

__چی حله؟

__دختر خانواده مذهبی که اینجور فیلم هارو نمیبینن .

__تروخدا خودت گول نزن

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__ شاید خانواده ام نبینم اما انقدر دشمن دارم که قطعا همون روز اول به دستشون رسوندن

__ باشه اما ما بازم شانسمون امتحان میکنیم.

سرم به عنوان باشه تکون دادم



| □ بانوی کثیف _208



__ در ضمن اگه هم دیده باشن من یه جوری سر پوشی میکنم این بهت قول میدم .

کوبی!

__جانم؟

__ بنظرت هنوز هم تو همون خونه هستن؟!

__ آره همه چی در آوردم دختر حتی باغبونتونم همون قبلیس .

قهقهه ای به حرفش زدم گفتم:

__ من با باغبون چیکار دارم آخه .

__ حالا دیگه خواستم همه چی کامل باشه بده؟

__کوبی

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__بله؟

__کی میریم پیششون؟

__چند روز دیگه.

__چرا؟

__چون ما باید اول بهم محرم بشیم تا بتونیم حق دفاع ازت داشته باشیم.

پوف گند بززن به شانسم.

__این همه صبر کردی الکس این دو سه روم دندون رو جیگر بذار

__امیدوارم شانس باهام یار باشه.

__میشه مطمئن باش .

تنها دلخوشی الانم این بود که کوبی باهامه

اما وحشت داشتم از لحظه ای که با آقا جون رودر رو بشم.

خدا کمک کنه



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ بانوی کثیف_209



هرچی سعی میکردم فکر و خیال از خودم دور کنم اما نمیشد

کوبی هم یهو غیبش زده بود.

رفتم سمت اتاقم تا شاید بتونم کمی استراحت کنم

بعد خوردن آرام بخش به خواب عمیقی رفتم.

بعد از اینکه بهم محرم شدیم حرکت کردیم سمت خونه آقا جون .

_با حسرت به خیابان و خاطرات بچگیم چشم دوختم.

_اشک چشام پاک کردم رو به روی در ایستادم.

بعد از اینکه در باز شد کوبی دستام گرفت گفت:

_دلت قرص باشه هرچی گفتن من کنارتم .

لبخندی به مهربونیش زدم و وارد حیاط شدیم

مش غلام اومد جلو گفت:

_دخترم به آقا نگفتم شما اومدی قطعاً نمیذاشت بیایی فقط گفتم مهمون داری.

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

لبخندی بهش زدم تشکر کردم

خواستم از حیاط رد بشم که با دیدن درخت سیب حالم بد شد
این درخت لعنتی منو یاد اون شب کثیف میاره

_با تکنون های کوبی به خودم اومدم وارد خونه شدیم

یا دیدین مامان بابا مهیار قلبم تهی شد

_مامان با دیدنم شک زده بلند شد گفت:

یا خدا

با حرف مامان آقا جون برگشت سمتم.



| □ بانوی کثیف _210



چند دقیقه خونه تو سکوت بود که یهو فریاد آقا جون رفت بالا

_تو اینجا چی غلطی میکنی دختره کثیف؟؟؟؟

اشک چشم امونم بریده بود

_آقا... آقا جون

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_با اون دهن نجست اسم منو نیار

میتونستم خنده های مهیار حس کنم.

خدایا چقدر من حقیر و بدبختم .

_آقاجون ترو خدا بزار توضیح بدم.

_چه توضیحی هان چه توضیحی!!!!؟؟؟

بگی که چطور آبروی چندین چند سالم تو یه شب بردی دیگه نمیتونم تو محل سرم بالا بیارم؟

بگی چطور باعث سکت منو پیری مادرت شدی؟؟

با حق حق گفتم:

_اره من رفتم اما چرا؟

اصلا یک بار از خودت پرسیدی چرا؟

_چون آقا مهیار که از منم برات مهم تر تو یک ساعت همه زندگیم ازم گرفت بهم تجاوز کرد آقا جون.

پوزخندی زد گفت:

: دختر دیگه چرندیات نداری بگی؟

که پای مهیار آوردی وسط

مهیار پوزخندی زد گفت:

_دختر عمو جان

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

شما آبرومون بردی الان اومدی به من تهمت میزنی

واقعا برای خودم متاسفم

بعد اینکه اصلا چرا ...



| □ بانوی کثیف_211



بعد اینکه اصلا چرا من بهت تجا..وز کردم به کسی چیزی نگفتی؟

_نکنه خوشت اومد رفتی پورن استار شدی؟

از ته دلم جیغ زدم و گفتم:

_خفه شو اشغال خفه شو

_همه زندگیم آیندم جونیم تباه کردی

_آقا جون گفت:

_بسه دیگه خفه شو از خونم گمشو بیرون من چندین سال که دخترم دفن کردم و تنها داریم مهیار.

کوبی به زور من از خونه برد بیرون سوار ماشینم کرد.

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

با حق حق گفتم:

_کوبی..کوبی...دیدی کسی باورم نکرد؟؟؟

اشک چشمم تار کرده بود.

_کوبی رو بهم گفت:

_بین الکس تو میدونی الان مهیار جاش خوش کرده و دلیل بدی برات آورده .

پس باید تلاش کنی به مرور زمان تو که نمیتونی ماجرای چند ساله چند ساعته بهشون توضیح بدی

با حق حق خودم پرت کردم تو بغل کوبی

الان امن ترین جا برای من بود

چشمم باز کردم و با اتاق تاریک ساکت مواجه شدم

از جام بلند شدم رفتم...



| □ بانوی کثیف_212



از جام بلند شدم رفتم سمت پذیرایی اما کسی نبود گوشیم برداشتم زنگ زدم به کوبی

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

بعد چند بوق جواب داد:

__جانم؟

__کجایی؟

__من اومدم شرکت مادرم.

__کی میایی؟

__تا دو سه ساعت دیگه میام.

__باشه عزیزم خداحافظ

گوشی قطع کردم خواستم برگردم که سایه ای دیدم
قلبم تهی کرد

برگشتم و با دیدن مهیار احساس کردم قلبم نمیزنه.

بدون مقدمه ای صورتم بوسید من برد یا گذشتم

فلش بک:

__نکن مهیار تو حیاطیم یکی میبینه .

دستی به با...نم زد گفت بخورمت..ک..ی

میخوام مال من باشی

هروقت اشاره کردم بیای زیرم آه... نا...ه کنی

تقلا میکردم اما ولم نمیکرد.

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

حتی اجازه نفس کشیدنم بهم نمیداد

جای جای بدم مثل وحشی ها گاز میگرفت

اندادم خصوصیم فشار میداد

لحظه ای که به خودم اومدم مهیار کار تموم کرده بود

_پاشو برو تو خونه نمیخوام ک..ن و ک..ت کسی ببینه



| □ بانوی کثیف_213



وقتی خواستم برم سمت خونه جلوی در از حال رفتم و...

با یاد آوری گذشته اشک هام روی گونه چکید با فریاد رو بهش گفتم:

_اشغال کثافت دیگه چته؟

_نکته بازم اومدی زندگیم بهم بزنی

_معلوم که اومدم

هر وقت فیلمت میدیم کلی کمرم خالی میشد.

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

__واقعا دمم گرم باعث شدم کمر چند نفر خالی بشه

__عجب جن...ای شدی دختر کوچولو

این تو گوشت فرو کن از این به بعد هفته ای چند بار باید بهم سرویس بدی

خواست لبام ببوسه که با ضربه ای به سرش خورد پرت شد روی زمین

با امیدواری به کوبی نگاه کردم

با عقده افتاد روی مهیار می کوبید به صورتش

بعد چند دقیقه مهیار از خونه پرت کرد بیرون.

سریع خودم پرت کردم تو بغلش

با گریه گفتم:

__ازت ممنونم کوبی

__باشه گریه نکن

__اگه نیومدی باز کابوس بچه گیم میومد سراغم

__باشه عزیزم آرام باش

منو برد توی اتاقم کنار تختم نشست

__کوبی

__بله؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



| □ بانوی کثیف_214



_کوبی

_بله

_از کجا فهمیدی؟

تو که گفתי دو ساعت دیگه میایی !

_اخه تلفنت قطع نکرده بودی

وقتی اومد صداش شنیدیم

التماس هات داشت دیونم میکرد

_میدونی یک فرشته ای؟

_آره همه بهم میگن

بخاطر حرفش قهقهه بلند سر دادم

با خنده گفت:

_ضعف کردی برم یه چیزی برای شام درست کنم

باشه ای گفتم کوبی رفت سمت آشپزخونه

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

خوبی های کوبی داشت باعث میشد بهش وابسته بشم

حتی باعث شده بود بدی های ادموند یادم بره

نمیدونستم چطور باید اینا رو براش جبران کنم حتی نمیدونستم چرا انقدر کمکم میکنه

کسی که بخاطر انتقام از عشقم منو دزدید حالا انقدر مهربون شده؟

چرا دیگه دنبال ادموند نرفت؟

با سوال های توی سرم داشتم دیونه میشدم اما اول باید خودم به بابام ثابت میکردم .

البته مگر اینکه روز مرگم باشه

تا وقتی چهره مهیار بهش نشون ندم باورم نمیکنه اما چطور؟

تنها امیدم فقط فقط کوبی و خدا بود.



| □ بانوی کثیف_215



#کوبی

با حرص چندین بار کوییدم به فرمون

@bonoye_kasif— made by niloo

Banoye kasif

مرتیکه مثلا دم از خدا و پیغمبر میزنه با اون برادرزاده حرومیش

سعی کردم خودم رو آروم نشون بدم تا الکس ناراحت نشه وقتی وارد خونه شدم

الکس دیدم که با تاپ شرтки نشسته بود

با دیدنش حالم دگرگون شد.

بی جنبه نبودم اما در مقابل الکس نمیتونستم خودم کنترل کنم

رفتم سمتش بوسه ای به سرش زدم

کاش میتونستم بهش بگم چقدر عاشقشم

کاش میتونستم بگم دزدیدنت از ادموند همه بهونه بود تا تورو مال خودم کنم.

به قیافه رنگ پریدش نگاه کردم گفتم:

__چرا انقدر رنگ پریده ای؟

__گرسنمه بخاطر همین

__باشه عزیزم الان غذا سفارش میدم.

__نه سفارش نده درست کردم

متعجب لب زدم:

__نه بابا شوخی میکنی!!!

__وا چته؟؟؟؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_فکر نمی‌کردم آشپزی بلد باشی

_بله حالا کجاش دیدی؟

_خب حالا چی درست کردی؟؟



| □ بانوی کثیف _ 216



_راستش گفتم شاید غذای ایرانی دوست نداشته باشی بخاطر همین پیتزا درست کردم

به تمام حرکاتش چشم میدوختم.

دوست داشتم یک عمر تو بغلم باشه

چقدر حس بدی که میدونم الکس هیچوقت عاشقم نمیشه

من با اینکه میدونم اون پورن استار بوده خانواده ام مخالفت میکنن اما باز عاشقش شدم

ولی اون هنوزم ادموند دوست داره.

کنارش نشستم با هم غدامون خوردیم

بعد تموم شدن غدامون گفتم:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_الكس

_جانم

_امروز هم با مامانت حرف زدم هم با بابات

با تعجب لب زد:

_خب چیشد چی گفتن؟

_راستش مامانت خیلی گله کرد هم از بابات هم از مهیار

گفت امید داشت فقط به تو اما با دیدن فیلم هات نابود شده همه ابروش رفته

الكس اشكاش پاک کرد لب زد:

_خب بابام چی گفت:

_من صدای ظبط شده اون شب داشتم عکس های دوربین داشتم اما گفت فتوشاپ

گفت من فقط فقط مهیار باور دارم

الكس با حق لب زد

_بخدا اینا همه بهونس اون از اولم منو نمیخواست



| □ بانوی کثیف _217



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



باشه عزیزم گریه نکن فعلا برو استراحت کن دوباره حرف میزنیم

مشغول کارم تو لب تاب بودم که صدای جیغ الکس شنیدم

با دو رفتم سمت اتاقش ترسیده گفتم:

__چیشده الکس؟؟

با حق حق خودش پرت کرد تو بغلم گفت:

__کوبی..کوبی ترو خدا تنهام نزار

سرش از رو دوشم برداشتم گفتم:

__باشه عزیزم نترس دورت بگردم من هستم

چیزی نبود فقط خواب بد دیدی

اشکش پاک کرد گفت:

مهیاری میخواست ترو بکشه

کوبی اگه چیزیت بشه من بدون تو میمیرم

لبخندی رو لبم نشست لب زدم.

__چرا نگران از دست دادنمی؟!

کمی مکث کرد گفت:

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_چون دوست دارم

لحظه ای قلبم ایستاد

باورم نمیشد بعد از یکسال انتظار

این حرف از الکس شنیدم

ناباور بغلش کردم گفتم:

_میدونی یکسال منتظر ...



| □ بانوی کثیف _218



_میدونی یکسال منتظر این حرفتم

الکس ناباور نگاهم کرد گفت:

_واقعا

_خواستم بهش توضیح بدم که صدای زنگ اومد

رفتم درو باز کردم

با دیدن مادر الکس تعجبم بیشتر شد

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با حالی آشفته گفت:

__دخترم خونه هست!؟

__بله بفرمایید داخل

اومد داخل خونه و روی مبل تک نفره نشست

الکس وقتی از اتاق اومد بیرون و مادرش دید با تعجب لب زد:

__مامان !!!!

__مامانی اومدی؟؟

__منو بخشیدی!؟؟؟؟

مادر الکس با چشمای اشکی دستاش باز کرد گفت:

__بیا بغلم پرنسس مامان

الکس با حق حق گفت:

__مامان تنها امیدم تو بودی

مرسی که نداشتی نا امید بشم

باورم نمیشد که مادرش بالاخره راضی شد



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ بانوی کثیف _219



از خوشحالی الکس منم خوشحال بودم

چند ساعتی میشد که راجب الکس به مامان گفته بودم

کلی بد خلقی حرف ازش شنیدم منو با شرکت و مال اموال تهدید میکرد

اما هیچ چیز برام مهم تر از الکس نبود

#الکس

رفتم سمت آشپزخونه و مامان دیدم که در حال آشپزی بود

با خوشحالی لب زدم:

_به به بین مامان چه کرده

مامان خندید گفت:

_روزی که باعث سکتم شدی به خودم قول دادم

دیگه حتی تو صورتت نگاه نکنم

اما هر کار کردم نتونستم

اشکاش پاک کرد ادامه داد

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_وقتی دیدم همچنین پسر خوبی تونسته ترو ببخشه که انقدر برات به آب و آتش میزنه

با خودم گفتم حتما اون مهیار حروم زاده بلای سرت آورده که شوهرت انقدر پشتته

با بغض لب زدم:

_مامان ترو خدا تو باورم کن

_باشه دخترم اما چرا ..



| □ بانوی کثیف _220



با برخورد دستاش به بدنم خجالت میکشیدم

واقعا برام جای تعجب بود!!

کوبی اولین مردی بود که جلوش انقدر احساس شرم میکردم

کوبی گردنم بوسید گفت:

_اگه یک خبری بهت بدم قول میدی جبران کنی؟؟

_چطوری جبران کنم!!!؟

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

_دستش گذاشت رو بهشتم فشار داد گفت:

_اینطوری!

با برخورد دستش از خود بی خود شدم

چند وقت بود که تشنه بودم.

_خب کوبی...حالا خبرت چی هست؟

_بلاخره بعد گلی تلاش تونستم مدیر اون شرکت لعنتی راضی کنم.

_شرکت پورن

اخماش درهم برد گفت:آره

_خب چیشد!

_یه مبلغی درخواست کردن فیلم هاتو از همه سایت ها پاک کردن.

_کوبی...چقدر پول ازت گرفتن؟؟؟

حتما خیلی ازت سو استفاده کردن.



| □ بانوی کثیف _221



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



__باشه دخترم اما چرا چیزی نگفتی؟!
چرا نمودی از خودت دفاع نکردی؟؟

__میگفتم چی عوض میشد؟
قطعا بابا به زور منو عقدش میکرد

مامان با آه لب زد:

__امیدوارم خدا جوابش بده

__مامان میخوای برگردی؟

__کجا؟

__پیش بابا؟

__نه مادر..

دیروز وقتی فهمید میام پیشت گفت دیگه حق نداری برگردی.

گوش بوسیدم رفتم تو اتاقم تا لباسم عوض کنم

با دیدن تیشرت کوبی روی تخت دلم براش لک زد.

دلم بدجور میخواست... هیچوقت فکر نمیکردم بتونم ادموند فراموش کنم

اصلا تازه فهمیدم من عاشقش نبودم

اون فقط یک هوس زود گذر بود

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

تصمیمم عوض شد رفتم سمت حموم

اصلا نمیدونستم چطور دارم خودم میشورم
فقط فقط فکرم شده بود کوبی.

_با فرو رفتن تو بغل کسی جیغ خفه ای کشیدم

_هییس نترس منم

با تعجب به کوبی نگاه کردم گفتم:

_چرا اومدی مامانم بیرون میفهمه

_مامانت در حال آشپزی نترس..



| □ بانوی کثیف _222



خودش تو بدنم خالی کرد لبام بوسید

بعد از اینکه لباسم پوشیدم کوبی از حموم اومد بیرون در گوشم گفت:

_عالی بودی پرنسس

لبخندی زدم به حرکاتش نگاه میکردم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

نشست رو صندلی موهاشو سشوار کشید

_کوبی!

_جانم؟

_یادت اون شب بهم گفתי یکسال منتظرم بودی؟

لبخندی زد گفت:

_اره چطور مگه

_خب یعنی.. چیزه آخه

پرید تو حرفم گفت:

_اره الکس همه چی نقشه بود یکسال بود که انتظارت میکشیدم

اون روزی که از ادموند دزدیدمت گفتم اگه دنبالتم بیاد میکشمش

_بین الکس

تو تنها دختری بودی که بعد این همه سال عاشقت شدم

به خودم قول دادم به دستت بیارم

و حالا که به دستت آوردم هیچکس نمیتونه ترو از من بگیره

با چشمای اشکی گفتم:



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif



| □ بانوی کثیف_223



_به این چیزا اصلا فکر نکن الکس .

من فقط فقط میخوام منو تو یک زندگی آروم بدون درد سر داشته باشیم

حتی حاضرم از همه اطرافیانم طرد بشم.

حاضرم بی پول ترین باشم یک خونه نقلی کوچولو با سه تا بچه و الکس خانوم

لبخندی به حرفاش زدم گفتم:

_زندگی خیلی با تو قشنگ میشه

دستاش رو بدنم میکشید گردنم میبوسید

هر لحظه داشتم داغ تر میشدم الان واقعا میخواستم باهاش یکی بشم.

چنان وحشیانه تنم میبوسید که مطمئن بودم همه جام کبود میشه

با وارد شدن ک...ش تو به..تم آهی کشیدم

چقدر لذت بخش بود وقتی تو بدنم حسش کردم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

با آه ناله لباس میبوسیدیم کوبی ضرباش تند تر میکرد

_ آه.. کوبی

با نفس نفس گفت:

_جانم خانوم

_تند ترش کن بدجور میخوامت

کوبی با شنیدن حرفم وحشی تر شد ضرباتش تند تر کرد

داشتم به اوج لذت میرسیدم



@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

| □ بانوی کثیف _ 224



کوبی.. تو میدونی من شاید نتونم هیچوقت بچه دار بشم؟؟

_ بار آخرت باشه همچنین موضوع رو میاری وسط من فقط ترو میخوام

وجود بچه اونقدر هم برام مهم نیست پس خودت اذیت نکن

گونش بوسیدم با هم رفتیم بیرون از اتاق

کوبی با دیدن میزی که مامان چیده بود گفت

_ به به بین خانوم خونه چیکار کرده

لبخندی زدم گفتم مرسی مامان جونم

نوش جانتون

وقتی کوبی داشت برام غذا میکشید مامان لبخندی زد گفت:

_ همیشه قدر همو بدونید حالا که خوشبختی اومده در خونتون نذارید بره

کوبی با لبخند گفت:

_ من به سختی به دستش آوردم هیچوقت کسی نمیتونه خوشبختی مارو بگیره

وقتی احترام کوبی به مامان میدیدم شادی چشمای مامان میدیدم بیشتر شاکر خدا میشدم

@bonoye_kasif- made by niloo

Banoye kasif

حتی با بهترین چیز دنیا زندگیم عوض نمیکردم

درسته خیلی سختی کشیدم اما ارزشش داشت

عشق کوبی خنده های مامان شادی من.

همش مدیون خدا بودم

هیچوقت هیچ کارش بدون حکمت نبود.

#پایان_خوش



-
-
-
-

@bonoye_kasif- made by niloo